(82)

مکاتبات قطب ابن محیی

[illegible]

یا ابا صالح [illegible]

بعد از تقدیم [illegible] شریف [illegible] سعادت [illegible] الخصوص [illegible]
شمول [illegible] کتاب [illegible] بعضی [illegible]
[illegible] تمام [illegible] و [illegible] خصوص [illegible] علیه السلام [illegible]
[illegible] تمام [illegible] و [illegible] بخصوص [illegible]
دور [illegible] و [illegible] آل محمد و آل محمد
[illegible] و [illegible] حضرت [illegible]
[illegible] و [illegible] دیگر [illegible]
در [illegible] و [illegible]
و [illegible] در [illegible]
[illegible]

بسم الله الرحمن الرحيم

من عبد الله قطب بن محيى الى الاخوان الالهيين كثرهم الله
وباواه عليهم اجمعين اما بعد فلما انعم الله على اخوانـنا
بما يسر لهم من الاجتماع والانفراد الى رضى اخوانا باداء الطيبة
وعمر بهم بيوت العبادة احببنا اداء لشكر الله عز وجل
واقتداء لسنة السلف الصالحين رضوان الله عليهم اجمعين
ان نقدم بين يدى ذلك خطبة وموعظة حسنة
فنقول الحمد لله الذى بنعمته تتم الصالحات وبرحمته
تنزل البركات وبتوفيقه ينال الخيرات وبتيسيره تقتحم
العقبات الذى جمع بين الفرقة وانس بين الوحشة والسنة
بعد العسرة وفرج بعد الكربة جعل للسالكين دارا ودارا
واقام لهم شعارا ودثارا ولاح لهم شواهد الائتلاف
وازاح عنهم دواعى الاختلاف فاصبحوا بنعمته اخوانا وتمسكوا
بحبل الله جميعا ولم يتفرقوا افرقانا هداهم لتاليف القلوب
بتحقيق ما سبق من الخبوب فجاذا كنفس واحد والى مقتضى الفطرة
الاولى عائد ثبتهم الله بالقول الثابت فى الحيوة الدنيا وفى الاخرة ونشهد
ان لا اله الا الله وحده
لا شريك

لا شريك له وان محمدا عبده ورسوله شهادة
مخلص اواب منيب تواب قد تاب الى الله وانا
وعلم انه اليه الاياب فتزود خير الزاد ليوم الحساب
وصلى الله على نبيه محمد المبعوث باقوم الدلالة المنقذ
من ورطات الضلالة القالع لقواعد اهل الجهالة
بعث حين اعلام الباطل منصوبة فجعلها مكبوتة
وحين كان طرق الحق مدروسة فجعلها مانوسة صلى
الله وسلم عليه كلما ذكره الذاكرون وكلما سهى عن
ذكره الغافلون وعلى اله واصحابه الذين بذلوا
فى دين الله المهجة اقاموا على اقوم منهج وعلى التابعين
لهم باحسان وعلى كل من اقتفى اثارهم واحيى سنتهم
من اهل الايمان فى كل زمان ايها الاخوان القطب الله

حق تقاته ولا تموتن وانتم مسلمون و انكم ميتكم
وانتم لربكم وملوتكم مستعدون ولا يفجأكم الموت فجأة
امر منكر فى الاذهان عمرهم يعجزكم جواب منكر ونكير و
يشتغل عليكم القبر بالسعير اذا ضاقت عليكم المنازل
او وحشتكم بعد القبايل فاذكروا ضيق القبور وتسع
عليكم الدود واذكروا لذع العقارب يلهيكم عن ذكرها الآمال
لقد كان لكم اسوة حسنة فيمن مضى قبلكم من الابرار وقد كان
سليمان الفارسي ياوي الى ظلال الجدران والاشجار فلما
بنى له بيت فى طول قامته وكان اذا قام كاد يمس السقف
بالهامة مالكم وللدنيا هل انتم فيها الا كراكب استظل تحت شجرة
حتى اذا مال النهار تركها وسار فهونوا على انفسكم مصائب
هذه الدار فانما الدار امامكم واضربوا فى تعمير داركم الباقية

امامكم

امامكم رحم الله امرأ اخذ من اليوم للغد وترك الحظ
ايام حديثة ليوم الابد ان انفع الموعظة وابلغ الذكر
كلام رب العزة على كلمته قال الله تعالى واتقوا يوما ترجعون
فيه الى الله ثم توفى كل نفس ما كسبت وهم لا يظلمون الحمد لله
حق حمده والصلوة والسلام على نبيه محمد وعبده وعلى اله
وصحبه من بعده ايها الاخوان اتقوا الله واطيعوه وما
وصيكم ربكم فعوه اعرفوا الحق وتمسكوا به واعرفوا الباطل
واجتنبوا عنه يسلك الله بكم سبيل الصالحين ووقاكم
مكائد الشياطين انه هو السميع العليم اقول قولى هذا
واستغفر الله بسم الله الرحمن الرحيم ربنا لا تزغ
قلوبنا بعد اذ هديتنا وهب لنا من لدنك رحمة
انك انت الوهاب لا فضال من عبد الله قطب ابن محيى

الی الاخوان الالهیین التائبین هداهم الله سبل
السالکین اما بعد شکر و سپاس بی قیاس خدای را عز و جل
که جماعت اخوان را در حظ طیب احوال ایشان با دیگری
داد و با اجتماع و انفرادی که شرط تیسیر سلوک است
بر ایشان منت نهاد اکنون وقت که که عبادت
درویشان بنده و با آن سلوک ایستادگی نمایند و روز
بروز در طور خویش مترقی باشند الی ان یبلغوا
مبلغ الکمال باذن الله المتعال شیخ اخوان ایده الله بعد
و اعانه وقت کار دریابد چه مراقبت جماعت و یاد
وقت احوال ایشان بودن و تنبیه هر کسی را که غفلت
روی نماید کردن و مواخذه هر کسی را که تقصیری کند
نمودن وظیفه ایشان است و چون جماعت بسیار شد ایشان را

جهد

جهدی باید شد که پیش از پیش مراقب احوال ایشان
باشند تا از هیچ طرف قصوری روی ننماید چندی
از ارباب حضور و دیده درین نامه شرح حدود اخوان بنگرند
اصغا فرمایند و بقوت جهد مرید اندر عمل بآن مشغول
شوند و بر شیخ الاخوانست که نیک متوجه احوال جماعت
باشد تا اگر در راهی که مذکور خواهد شد تقصیری
کنند و سهوی ایشان را دست دهد باز وقت
و با راه او درند اول آنکه ابواب مزاح و مطایبه و ظرافت
مطلقا مسدود دارند که اینها فرج بسط است و سالک را
در بدایت طریق قبض سلوکی باید داشت جد محض کرد
و هزل یکبارگی بگذارند و اگر نفسی ظاهر از نشاط مسکن کنند
بطریق غفلت و استمرار عادت چیزی در دهد فی الحال

باستغفار مشغول شوند و آن را ثابت کنند نه آنکه
چون اخوان در مجالس مجتمع شوند چون از وظیفه
وقت فارغ شوند نشینند که سخنان شنیده کویند و شعر
دارند یا تو عبادت که ایشان مشغول بجنان اعمال کرده
عادت محکم کرده دارند فی الحال که وظیفه وقت بجا آورده
متفرق شوند در حوایج خویش و اگر امری ضروری
معیشتی باشد بآن مشغول شوند و الا بخلوت روند
بمطالعه و کتابت مشغول شوند و چون نصیب
عشا گذارند فی الحال با خانها خود روند و بمصالح
اصحاب مشغول شوند و در خانها این تا توانند سخن
دنیا نکویند که بعد از نماز خفتن سخن دنیا مکروه
و ناپسندیده ثالث زبان از غیبت در بندند

رحم الله

رحم الله امرأ شغله عیوب نفسه عن عیوب الناس و بدانند
که غیبت فاکهه اهل نار است و اگر رواست که رسالت فکر
بفاکهه جهنمیان کنند رواست که اخوان غیبت مردمان کنند
رابع بعضی از ایشان که یاد نمودند که در حین اشتغال
بتلاوت قرآن و تاکید تفسیر و حدیث و غیر آن از تلاوت
اخوان سخن می کویند و در استماع تقصیر می کنند
این طریقه بغایت زشت است باید که در چنان حین بنوعی
متوجه باشند که کانما علی رؤسهم الطیر و البته سخن
نکویند و اگر کسی را ضرورتی باشد که تلخیص بدین شاغل
از مجلس برخیزد و بانک ندارد و برود و باز آید و کسی
نتواند و البته در مجلس باید کفت بمشورت کوید چنانچه
مشوش هیچ کس نباشد مخل بحرمت قرائت نباشد و اگر نو

سخن باشد که باین نوع که ذکر رفت پلید بود و ناخوش
نیز نتوان کرد تا مجلس آخر شود و بر نتوان خواست
که بیرون بروند التماس کنند از شیخ تا که قاری را فرماید
تا ساعتی ساکت شود و بآن مشغول کردند و باز چون
فارغ شوند قرائت را سر گیرند و این قسم بی‌ضرورتی
عظیم ارتکاب باید کرد و مجلس علم را خفیف نکنند که
حرمت علم حرمت رسول الله صلعم و هر چه ازین نوع
معامله کرده اند از ایشان ثابت و استغفار را استدراک
کنند والله هو الغفور الرحیم از ابو الوفا هروی
رحمه الله منقولست که گفت من در مجلس پادشاهی
قرآن می‌خواندم و ایشان استماع نمی‌نمودند و سخن می
گفتند پیغمبر صلی الله علیه و آله بخواب دیدم که
زبان

زبانش مبارکش متغیر بود فرمود اتقرء القرآن
بین یدی قوم وهم یتحدثون ولا یستمعون وانک لا تقرء
بعد هذا الا ما شاء الله بعد از آن بیدار شدم و گنگ
شده بودم اما چون فرموده بود الا ما شاء الله اهل
یقین مرا دل باز دادند که خواهد گشود تا مدت
چهار ماه در همین محل که آن خواب دیده بودم خواب می
کردم که رسول الله صلعم بخواب دیدم فرمود قد تبت
گفتم نعم یا رسول الله فرمود من تاب تاب الله علیه
بعد از آن فرمود زبان بیرون آور و بانگشت مسح
زبانم مسح فرمود و فرمود اذا کنت بین یدی قوم
تقرء کلام الله فاقطع قرائتک حتی تستمعوا کلام
رب العزة بعد از آن بیدار شدم و زبانم گشوده بود

خامس آنکه احوال صغار واقف باشند و ایشان را
بطبع خود باز نگذارند که حال ایشان تباه گردد و ایشان را
از صحبت یکدیگر منع کنند که مفاسد از این پیدا می‌شود
که ایشان که بهم می‌نشینند باز دلها [illegible] ازانجا که هر
برای هر یک وظیفه علمی تعیین کنند و توزیع وقتی
بنویسند که از آن تنبیه بیرون نروند و هرکس را آنکس که
اختصاص است با او از پدری یا عمی یا غیر متوجه حال ایشان باشند
بخصوص و در عهده وکیل الاخوان که متوجه ضبط نسق
حال همه باشد عموماً و به موعظه حسنه او را وجه
و تعنیف تا اینها حال ایشان را باصلاح آورد و اولیای
ایشان هم وکیل الاخوان را اذن بدهند در آنکه
تادیبی لایق که صلاح داند ایشان را بکند سادس آنکه

هرگاه

هرگاه که از بعضی اخوان نسبت با بعضی تقصیری
دست دهد آنکس که تقصیر در باره او واقع شده اولا
در نفس خود مقصر را عفو کند و محمل حسن آن را
اندیشد اگر به سبب آن نفس پاک شد و هیچ کدورت
نماند به همان اکتفا کند و اگر نه تا سه نوبت به سعی
نفس خویش عتبی کند که از سر جرم این برادر در
گذرد و اگر نفس قبول نکند بعد از آن اظهار کند با او که
از تو چنین تقصیری در باره من صادر شده تا
اگر عذری داشته باشد باز نماید و الا معترف
شود بتقصیر و انابت کند و در این باب با یکدیگر سخن
دراز نکشند و بحث ننمایند بلکه باز گردد و در تجدد
از آن بحث [illegible] نماید و اگر عذری گوید و کلمه ادا کند که او

قبول نمودن حق والا معرض شود و عزم جزم کند که
من بعد جز به المقدور در تحصیل رضای او کوشد
که طریق اخوت اتصال دارد و انفصال نطلبد چون
خواندن نامه بانجا رسید تتمه نامه بخوانند تا هر کسرا
که از یکدیگر کدورتی باشد بصفا بدل کنند بعد از آن
تتمه نامه بخوانند والله یهدی من یشاء الی صراط مستقیم
تتمه نامه سابع باید که در بنای مسجد جد تمام فرمایند و
همه اخوان همت بر آن گمارند که در دین ثابت باشند این کار را انشاء الله تعالی
بحول الله و قوته از پیش بردارند و لیکن قدم خیر و برکت
البته اتمام یابد و بالله التوفیق تا من خدای عز و جل
در صفت اولیای خود فرموده و امرهم شوری بینهم
باید که اخوان کارها بمشورت کنند و از صلاح دید جماعت
بیرون ..

بیرون نروند و ترک رای خود اولی دانند از خلاف
جماعت کردن که خطا در جماعت کم است که بهتر است از
صواب در انفراد تتمه نامه تاسع در بنای خانها تقصیر نفرمایند
و کسالت و تعلل بخود راه ندهند عاشر در همه باب
اعتماد بر رحمت و نصرت خدای عز و جل کنند نه بر حول
و قوت خود و لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم
و هو حسبنا و نعم الوکیل بسم الله الرحمن الرحیم سید
که در مجلس گذشت از قول اهل علم که روز قیامت اول
روز بیست که در آن دیدار خدای عز و جل را بینند
آیا معنی این بیت که اکثر اهل علم بر آن رفته اند که
پیغمبر صلعم در شب معراج خدای عز و جل را دید جواب داد که
پیغمبر صلعم در شب معراج خدای را دیده اما بصفتی

که او را تا او دیدن قوت خدای عزوجل بدان صفت بوده
اگر خدای عزوجل بصفت خاص خود بنماید امکان دیدن
او نباشد مگر درآخرت ودنو وتدلی که در قرآن مجید
مذکور است آنجا که گفته ثم دنی فتدلی فکان قاب قوسین
او ادنی فاوحی الی عبده ما اوحی اشارت باین نزول است
که الوهیت از صفت خاص خود بصفتی که قوت حوصلت
درساند و دنیا تا دیدن آن داشته فرموده که اگر این
نزول واقع نشدی البته رؤیت میسر نبودی ولهذا
عکرمه چون با عبدالله عباس گفت که چگونه محمد گوید
که محمد صلی الله علیه وآله وسلم خدای را دید با آنکه
خدای عزوجل میفرماید که لا تدرکه الابصار جواب
فرمود که ویحک ذاک اذا تجلی الله بنوره الذی هو نوره
دیگر

دیگر پرسید که جمعی گویند که رضا بقضا واجبست
چون خدای تعالی بر کسی قضای کفر فرماید رضا بدان
چگونه توان داد جواب آنکه رضا بقضا کردن
خدای عزوجل بر آنکس با نچه خواهد باید داد
اما چون از آن غافل باشند که آن قضای خدایست
ونجستند آنکه فعل اینکس است نه پسندند از رضا
نباید داد والله اعلم بسم الله الرحمن الرحیم من عبدالله
قطب بن محیی الی ولیی فی الله حقا الامیر نظام
الملة والدین محمد ایده الله مسدد اما بعد نامه
شریف رسید وبر کمال حال ومودت بال که از آن
مستفاد بود آسایش بدل رسانید الحمد لله الذی
بنعمته تتم الصالحات وتنزل البرکات انکه اخی خاطر که

برای حوادث اطلها فرموده بودند همه را واقعات
اما ادحه انروی که انرا بنده خواندند این بخود فرهاد
چه بنده کی است اسیر آثار همه ناکامیها و محنتها بنده
ناکام اگر صاحب نفس مطمئنه است در آن ناکامی آرام
و مضطربست شادی و آزادی با بندگان کار دیگر ندارد
غایت حال بنده ادا میکند و رضا و صبر آمد این
مواهب و لیکن را نصیب موفر باد و در عاقبت
ممکن این نشا انه علی کل شیء قدیر والسلام علی
ورحمة الله وبركاته بسم الله الرحمن الرحيم يكتب للطالب
السائل هداه الله باقرب الوسائل اما بعد اذ ذکر بعده
ثم اورثنا الکتاب الذین اصطفینا من عبادنا الایة
بتمامه ونکته ابتدا بذکر ظالم لنفسه وارد حدیث ان الله
خلق

خلق الملائكة وركب فيهم العقل وخلق البهائم
وركب فيها الشهوة وخلق الانسان وركب فيهم العقل
والشهوة فمن غلب عقله شهوته فهو اعلى من الملائكة
ومن غلب شهوته عقله فهو ادنى من البهائم پس بسبب
ونکته تقدیم ذکر بهایم بر انسان و حدیث ان الله خلق
خلقه في ظلمة فالقى عليهم من نوره فمن اصابه من ذلك
النور اهتدى ومن اخطأه ضل پس بسبب جواب
مقصود از این ذکر همه این است که جماعتی که خدای
عز وجل ایشان را این نعمت برگزیده که کتاب را بایشان داده
متفاوت شد بعضی از کتاب نصیب بیشتر یافته اند
و بعضی میانه و بعضی بسا طایفه اول را ظالم لنفسه
خوانده دوم را مقتصد سیم را سابق بالخیرات

وچون ابتداء حال آدمی این است که از کتاب
هیچ نصیب ندارد و قرب باین مقام انکس راست
که نصیب وی از کتاب اندک باشد و باز نصیب انکس که او را
فراوان باشد بانتهای مقام که ابتداء حال آدمی است
مذکور شد والله اعلم و نکته که تقدیم بهایم بر
انسان در خلقت این است که چون ملائکه عقل بی شهوت
دادند و بهایم شهوت بی عقل مقام ملائکه و
مقام بهائم مفردات و چون آدمی عقل و شهوت
هر دو دارد مقام او مقام مرکبات و اول مفرد
ذکر باید کرد و بعد از ان مرکب و نیز در اسبوع
آفرینش بهایم پیش از انسان مخلوق شده چنانچه
در حدیث امده که خلق الله التربة یوم السبت و خلق
فیها

الجبال یوم الاحد و خلق الشجر یوم الاثنین
و خلق المکروه یوم الثلثاء و خلق النور یوم الاربعاء
و بث فیها الدواب یوم الخمیس و خلق آدم بعد العصر
من یوم الجمعة فی آخر الخلق فی آخر ساعة من النهار
فیما بین العصر الی اللیل پس بترتیب آفرینش مذکوره
شد والله اعلم و بیان ظلمت خلق در ظلمت طبع واقع
می شود بعد از ان عقل بر بعض انسان غالب می شود و
بر بعض هیجان طبع و هوا بر انسان غالب تا آخر عمر
و چون عالم و چنین خلقت مشاهده می کنیم معلوم
می شود که در عالم فطرت نیز بر همین منوال بوده
والله اعلم بالصواب بسم الله الرحمن الرحیم من عبد الله
قطب بن محیی الحی ولیه فی الله الفقیر عماد الملک

الذین عبد العزیز الله یعز بعزه و ینصر بنصره
وهو القوی العزیز اما بعد نامه ولیم بسیار اندک
محرر شد چه بلکه خبر نامه از اینجانب نیز اندک ارسال می شود
اما سبب قلت نامه اینجانب کثرت توزع است
امید که سبب قلت نامه از آنجانب کثرت تمتع باشد
قلت نامه اینجانب موقع تهمت فراموشی نیست برای
آنکه قوم را یاد فراموش نکنند اما یاد آن متنبه که قوم را
فراموش کند نیست بنا بر آنکه بمنزلی سهل رسید و از کو
منازل خشونت مانع باشد که اینجا فراموش کند اما
ان الذین اذا ما سهلوا ذکروا من کان یألفهم
فی المنزل الخشن لا والله قوم را از لطف قبول مایلی
هست که هر جا که فرود آیند اگر چه تیر بجا و گیاه
باشد

باشد غمام انعام بر ایشان گسترانند و من هست و
سلوای سلوت ایشان ارزانی کند ان ربی لطیف
لما یشاء انه هو الولی الحکیم ای عالم
صورت شود فانی بدان عالم معنی بماند جاودان
چون بلا از بلایی نافعت اگر تن به بلا دهند از
بلایی باز افتد از این جهت سالک تن به بلا دهد
و کوشد که از آن از خود باز رهد اگر باز داشته شد کوشش
بمقتضی خود رسید و اگر نشد و با آنچه ثمره بلاست از خیر
رسید هل تربصون بنا الا احدی الحسنیین این
باشد بار بار برادران از این جانب مشاهده
شد اید مشغولیم و همچون وصف که برابر هم ایشان
باشند و بیکار نه مشغول و بیجانب امداد منتظر باشد

که بدل انتظار او کشند اما بعمل کسی را ارجی ونهند

توانند فرستاد برای عده تفرع مران انتظار خبری

خبر از جانب ولیم محرکشتم درد دل این حکایت چنان خبر اهمال جایز

ندارند و غایب این کار را حاضر خود رسانند و مقتضای

از دل برود هر انچه از دیده برفت معمول ندارند

و قلت کتابت اینجانب موجب تقلیل کتابت خود ننهند

بل موجب تکثیر دانند چه ان شاء الله قلت فراغ و کثرت

اشغال نوع آن درین جانب است و بالله المستعان و علیه التکلان

و لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم و السلم علی

ولیکم الله و علی من معه من الاخوان هنالک و علی

من تو الیهم من اهل الشرق سلام علیکم و رحمة الله

بسم الله الرحمن الرحیم من عبد الله قطب بن محیی الی

المکتوب الیه

المکتوب الیه کتبه الله فی القانتین اما بعد گو نشنند

بود که از دوری و بیدر جهان همین آگر دست شناخت خداوند

جهان حاصل کند تا رضا او تواند جست چه تا کسی را

شناسند خوی وی ندانند چه دانند که چه چیز

موافق اوست و چه چیز ناموافق او نیست و اقتضای

امر چیست و خدای را بان معنی گواه او و بوده بود اکنون

چون او را دعوت در این شناخت تمام آورد از وی خود را

منحصر در ان ساختند طریق حصول آن شناخت او را در

اموزیم چنانچه از پیغمبران علم آن بما رسیده است آمید

که خدای عز و جل او را یاری دهد بر سلوک آن

طریق بدانکه در حدیث ثابت شده که خدای عز و جل

هیچ چیز از دنیا فریده که بر وی تنها تر باشد از آدم

باید کرد هر چه اقتضای آن دارد آن باشد یا عکس آن
عمل کند و سر این بر قانون حقیقت بر تو معلوم کردم
چه آدمی برای آنکه مخلوقست بر صورت رحمن تعالی الله عن
التشبیه بالحدثان در هر چیز اقتضائی کند تشبیه اقتضای
آنکس که بر صورت اوست و چون حب تفرد اینجا ثابتست
خوشنودی او از آن یا حاصل می‌شود که او را از اقتضا
در خود تمکین نکند و دب داعی و حاجات نفس خود
ایثار کند و از این جهت آدم مشتهر به رجیع گشته
که در حال استشهاد ملائکه علی ما ثبت فی الخبر و اینجا مظنه
چند سؤالست که سائل کند یکی آنکه طرد این حکم در همه
اقتضاءات میسر نیست مثلا آدمی را اقتضای چیزی
خوردن باشد چگونه توان گفت که نظیر آن اینجا ثابتست

قل هو الله

قل هو الله احد الله الصمد دویم آنکه چون
بر انسان لازمست که اقتضاءات که او را بمقتضای خلق
او علی الصورة دست می‌دهد از خود دفع کند
برای تحقیق تفرد خلق او بر صورت برای چه واقع
شد و مبدأ آن اقتضاءات که بثبوت هستها مذکور
شد فی الحدث تعالی الله عن التشبیه برای چه موضوع گشت
چون مقتضای آن البته باید که معمول نشود و در حکمت
وجود چیزی که اثر او بر او مترتب نشد نباشد و اینست
سیم چگونه آدمی مکلف باشد بدفع سایر اقتضاءات
نفس خاصه آنکه اکل و شرب و قیام بسایر مصالح جسد
از جمله مقتضیات نفس است و عمل بمقتضای آن واجب
شرعا جواب از سؤال اول آنست که اقتضای چیزی

خوردن در نفس نه از ان جهت که اقتضای
چنین نحو رفتن واقعست برای انکه کام انی و
حظی که او را دران واقعست این لباس اقتضای توسع
و بلوغ بمراد او این معنی اینجا ثابتست ان الله بالغ امره
وجواب از سؤال دویم انست که تحقیق اقتضاءات
مذکوره مادام که بر وجهی باشد که منافی تفرید باشد
منهی است و این در نشاه دنیویه اکثریست چه اینجا
جهل مخلوق علی الصورة است بانده مخلوق علی الصورة
دیده محو شود بلکه بانده و دیده محو شود کما قال بعضهم
ظننت ظنونا بانک انت ولا ان تکون
ولا قط کنا فان انت انت فانک رب وثانی
اثنین دع ماظننا اما در نشاه اخرویه که غطا
منکشف

منکشف شود که فکشفنا عنک غطائک فبصرک
الیوم حدید وامر کما هو علیه دیده شود و ظل نیز
با اصل باشد نه میسر اخود که ماچون فهم
معنی دیگر کرا شاد بخود کنیم خطاب انجا باز
خود بود ناظر ای برادر همین وجود خدا عمل
بان مقتضیات منهی عنه نیست و موجب ناخوشنودی
خدای عزوجل نه چه منافی تفرید نیست و لهذا مومنان
در جنت موسع باشند در شهوات که وفیها ما تشتهیه
الانفس و تلذ الاعین چرا تا ان مبدأ موضوع ان
دور ظاهر کرده و اشارت باین سر انجرات بعضی
سلف رحمه الله منقولست که با یکی از صحابه خود گفت
که تو مشتاق بحور میباشی او از انجا که خاص مبتدیان بود

است گفت نه چه می پنداشت که حور از قبل جنابت
این جهان اگر اشتیاق بان مثبت شرکت است آدمی حجبت فرمود
چنین مکن مشتاق باش بجود که بود و بی خود از بود
دوست خدا او چون این سخن بشنود و از این سر بوی برد
فی الحال بیفتاد و بیهوش شد و این اشارت است بانکه
نشاء آخرت نشاء حقیقت که در آن است بمبدع خود
مبین اوست نه حجابست و داعی بسوی خود همچون دنیای
ملعون نه جواب آن سؤال سیم آنست که اکل و شرب
و امثال آن من حیث انها مقتضیات النفس ارتکاب
نباید کرد از ان روی یا رخصت او و این برین وجه
مثبت شرک نیست چه این برین وجه نه مقتضی نفست
خلاف مقتضای نفس است چنانچه سهل بن عبدالله فرمود
که هر

فرمود که هر عمل که بمتابعت کند بلا است بر نفس
و هر عمل که بی متابعت کند موجب بعد است
از خدای عز و جل و اگرچه نماز و روزه باشد و اگر
کسی سؤال کند که ما بسیار اکل و شرب کنیم جائیکه بر ما
حاضر باشد نیت متابعت عزیمت خدای عز و جل
یا رخصت او گوئیم لاجرم بسیار چیزها هم که عزیمت
و رخصت خدای عز و جل ایجا نباشد کنی و نام
خود بدان در جریده عاصیان او بدان ثبت کنی و اگر چه
این نام در این حالت تورا ثابت شود اما بینیش بینان
دو همانام که تو اکل و شرب بحضور نیت کردی
این نام بر تو محو بدانند چه عاقل در خشت خام بینند
آنچه جاهل در آینه بیند و صد ایشان که اهل عصمت

و طلب ادا نند هر که باین غفلت مبتلا نشوند که
کاری بحضور نیت کنند   از بهر تماشای
صفتهای خدا که جو در زنان در کلو کبودم را با انکه
نیت متابعت رخصت اکر بصحیح وجه حاصل نباشد
نه بر سبیل استحسان که اکر جاهل باشد با باحت
ومع ذلك ادراک کند عبادت و جز او بی مبالاتی
آثم و کناه کار است فعل دیکر التماس کرده که نامه که در آن
شرح عیون جنت کرده ایم و باز نموده که کافور
و زنجبیل و سلسبیل و تسنیم هر یک تعلق بکدام
طایفه دارد برای و بجا بفرستیم تا نسخه کنیم و بان
انتفاع یابیم چنین نامه یادم نیست که کی نوشته ام
و بکه نوشته ام اما چون ترا العطش آن هست برای تو
شرحی

شرحی از آن درین نامه بنویسیم باذن الله تعالی
بدانکه مؤمنان دو کروه هستند محققان و اصل که اهل
قلبند و سالکان صادق که اهل سمع اند قوله
تعالی ان فی ذلك لذکری لمن کان له قلب او القی السمع
و هو شهید و طایفه اولی اسم لقب است سابقان
و عباد الله و مقربان و اکرچه این القاب کاند
بر یک ذات وارد است اما هر لقبی باعتبار صفتی است
جدا کانه تسمیه ایشان بسابقان از روی انصاف ایشان است
برای انکه محبت کرامت و کرمی مقتضی غلیان
و حرکت و مبادرت و چشمه که خدای عز و جل برای
ایشان بیاد آشان این صفت آماده فرموده زنجبیل
نام کرد برای انکه زنجبیل الطبع کرم است

حال و ملایم مذاق ایشانست و سلسبیل نیز گویند
برای سلاست و سرعت انحدار آن چنانچه زنجبیل
اشارتست بمیلی باشد که حرارتست و سلسبیل که بغایت
حرکت و سلاستست و تسمیه ایشان بعباد الله از
روی اتصاف ایشانست برضا برای آنکه رضا و
ترک فضولی وظیفه بندگی و افتادگیست و سیما
آنجا که ایشانرا بعباد خصوصا که مضاف برحمنست ملقب
کرده و وصف ایشان باوصافی که مبنی بر لین و
سکون فرمود قوله تعالی و عباد الرحمن الذین یمشون
علی الارض هونا و اذا خاطبهم الجاهلون قالوا سلاما
و چشمه که برای ایشان بپاداش این صفت آماده شد
کافور نام برای آنکه رضا باردست و مقتضی سکون
وطمانینت

وطمانینت برعکس محبت چه محبت ارادتست
و اراده متوجه بتحصیل مفقودست پس حارست
و متحرک و رضا قناعتست و قناعت اکتفاست
بموجود پس باردست و ساکن و محبت روی بر پیش دارد
جهت آنکه بیاد و لهذا گفته اند محبت همیشه متعلق
بمعدومست و اگر متعلق او موجود باشد باز تعلق او
بدوامست که معدومست و رضا روی با خود دارد
جهت آنکه عند اوست پس متعلق او موجود و حاصلست
و چون اهل رضا بارد و ساکنند ملایم مذاق
ایشان کافور آمد که در غایت برودتست و کسی سؤال نکند که
عادت اینست که محرور را چیزهای بارد دهند و مبرود
چیزهای حار برای آنکه این در حرارت و برودت غیر عرضیست

کہ بضد خواهند کہ با حد عزیزت اید اما حرارت
وبرودت عزیز حد اعتدال بمثل باید کرد ولهذا اهل
کرمسیر را خرما کوارا اید وچنینها منی و حرارت
اهل محبت وبرودت اهل رضا وکیفیت عزیزی صحبت
کہ هرچند افزاید اتفاق بنیر وقوت حیات بهتر یابد اوری
چنانچہ اب هرچند سردتر باشد در حفظ صورت
مائی واتش هرچند کرمتر باشد ادخل باد در حفظ
صورت ناری باچنانچہ اولیا حضرا داحرارت محبت
وبرودت رضا وتسلیم باشد اعداء الحق را حرارت شهوت
وبرودت کسالت وجمود وفترت باشد واین حرارت
وبرودت نہ عزیز صالحہ است بلکہ انحرافی فاسد
لیکن حکم عدل جواد برای توفیر مقتضیات همه
لونه

لونه ما تولی برای مدادان جحیم وغساق اماده
کرده بجای زنجبیل وکافور کہ قال من کان فی الضلالة
فلیمدد له الرحمن مدا وچون حرارت جحیم منضم شود بحرارت
شهوت واو افزونی بخشد افزونی کہ پیوستہ بود لحود
افزاید و مرضش ترقی کند الی ابد الاباد وهمچنین برودت
غساق با برودت کسالت وجمود فلن نزیدکم الا عذابا
وجود این حرارت وبرودت نہ عزیز صالحہ است هرچند اشتداد
یابد وهم در بلندتر افزاید وضعف رحیا کہ باتهی
الموت من کل مکان رجعنا الی تمام الکلام وتسلیه ایشان
بمقربان نظر بہ نصیب ایشان است اکرانها از قرب با استوا
ذات بیرون از تلوین صفات والتفات بجهات وتقید
بسکون وحرکت اما این اشرف الغایات وچشم کرد باید داشت

اینمعنی چشمه‌ایست معد شده تسنیم نام داده که
مشتق است از سنام که نام ذروه کوه و کوهان شتر است
و آن چشمه‌ایست که از اعلای مقامات زاید آنجا که ملتقی اطراف
و مستوی اجزاست از کیفیات متضاده بیرون نه طبیعت گرمی
زنجبیل باشد و نه سردی کافور باشد و مشرب خاص آن چشمه
در بهشت نیست و از زیر عرش زاید و از هوا
بمقامات اهل بهشت آید و چون ظرف هر کس پر شد
باز ایستد و این عیون مذکوره همه چشمه خواص
باشد که اهل قلب و اصحاب یقینند ایشان از اصحاب
آشامند اما عامه مؤمنان که اهل سمعند استطاعت
آن نداشته باشند که از چشمه [illegible] کشند اما بحسب
علاقه القا سمع و تلقی حفظ که ایشان را با اهل دل است

چیزی

چیزی از آن با شراب ایشان آمیزند چنانچه در قرآن
مجید فرموده که ان الابرار یشربون من کاس کان
مزاجها کافورا عینا یشرب بها عباد الله و فرموده
و یسقون فیها کاسا کان مزاجها زنجبیلا عینا فیها تسمی
سلسبیلا و فرموده ان الابرار لفی نعیم تا آنجا
که مزاجه من تسنیم عینا یشرب بها المقربون و در
مقامات اهل سمع را که عامه مخلصانند تسمیه ابرار
فرموده اگرچه در مقام تطبیق ابرار از عباد الله
واقع است و اصحاب میمنه بدان از سابقین و اصحاب یمین
بدان مقربین و هیهنا اسرار یعرفها اولو الابصار
والسلام علیکم و رحمة الله و برکاته کتبه الفقیر احوج الخلق
من عبد الله قطب بن محیی کتب الله لو لیحی [illegible]

السالکین الامیر مرشد الدین عبد السلام اما بعد
نوشته بود که بمن اعلام کند که لا یعنی چیست چه خورده ام
و چه خورده و از فلان محل آمده ام و از کجا آمدی و
امثال ذلک کردن و گفتن و ناگفتن این هیچ نفعی
و هیچ ضرری عاید نگردد لا یعنی امثال این یا چیزی
دیگر است و اگر از این‌ها چون این‌ها احوال مباحه است
چه حرج در آن است چو لا یعنی امثال این‌هاست و اگر چه این‌ها
فی انفسها مباحست اما اشتغال بان ثمره غفلت قلبست
در اعراض او از نبأ عظیم که بوی آورده اند چه کسی را
که مثل بهشت و دوزخ در راه باشد مادام که از آن
معنی غافل و ذاهل باشد ممکن نباشد از وی اشتغال جز
باسباب تحصیل بهشت و توقی از دوزخ پس مشغول شدن
بچیزی

بچیزی که در آن نفعی ندارد الا ثمره غفلت از آن
و در علم اخلاق مقرر شده که هر خلق که منشأ معینی است
مواظبت بر آن معنی منشأ آن خلق و مؤکد آن است
پس اشتغال بما لا یعنی مؤکد غفلت دل از نبأ
عظیم و چون این غفلت قوت و رسوخ یافت
و معلوم است که انتهای ادنی از معاصی برای خوف آخرت و
اجلال خدا عز و جل است لاجرم چون از آن غافل باشد
اقدام بر معاصی که مقتضای طبع آدمیست دهد پس اشتغال
بما لا یعنی اگر بالذات اثم نباشد منجر شود باثم و لهذا بسیاری گفته اند
که اگر چه محرمات امور معدود است اما تا دست از
مباحات باز ندارند ملکه عصمت که حاجز است از
انکسار محرمات مکتسب نگردد و چون ملکه عصمت حاصل

نباشد البته در صحت معنا افتد بلکه بعد از آن که ملکهٔ عصمت
ملکه شود و راسخ گردد و انتزاع آن نشود اگر شخص
توسع کند در رخص شاید و این که فلان مباح است او را و فلان
محظور نسبت با او باشد اما نسبت با مبتدی خام که
ملکات فاضله وی را ملکه نگشته همه اینها محظورات
بعضی بالذات و بعضی بالعرض و مثل این طعام اگر از نقصان مال
او بماکول و غیر ماکول نسبت با اصحاب است اما نسبت با مریض
همه غیر ماکولات الا اطعمه معینه که طبیب فرماید و گمان
نبرد که معصیت منحصر در شرب خمر و سرق و قتل نفس
و کذا و کذا است و را ملکه ازین حاصل است برای آنکه صحت معنا
قلب از اینها بیرون است و غیر ضد یقان را ملکه از آن نه
حاصل است و مبتدی از خود هم چگونه امن تواند بود که
ملکه

ملکه انتها او از معنا ظاهر چنانست اگر که هوی حیات
ان مبتلا کم شود و عمر دراز و متطاول شود و در آن
نرا فتد و خود را نگاه تواند داشت از نهی غرور و شیطان
در نخورد و بتزکیه نفس بقانون طریقت مشغول
شود و بداند که بلوغ بدین درجه عصمت و تقوی
مطلبی است عزیز صعب المنال بعید المرتجی و اعنی
صنعتی از صناعات تا شخص تمام خود را با آن ندهد
و روز و شب در کسب آن نکوشد وی را مهارت
در آن میسر نشود چگونه طمع کرده که صناعت
تقوی که اشرف صناعات و اعز ملکات است چه ثمره
او اعظم ثمرات است و شرف صناعت بشرف ثمرهٔ اوست
چنین آسان دست دهد و طیفه رسالات

که التزام صمت کند علی الاطلاق و سخن ناگفتن
اصلا طریقه او باشد اگر موجبی پیش دست دهد سخن
گفتن را سخن گوید والا خاموش باشد بر اصل
نه آنکه اصل طور او سخن گفتن باشد اما اگر از سخن مانعی
باشد نگوید که هر سالک که طریق خود را بر این بنا
نهد از هالکین باشد و صمت یکیست از ارکان
اربعه که بنای سلوک بر آن نهاده اند باین که سالک را
دو آگر فرضا او گناه شود چه خواهد کرد همان
آنکه درد که چنان شد و یکباره خاموش شود و درست
شده که بعضی از اصحاب سنگ در دهان نهادندی
تا بدان از سخن گفتن باز ایستادندی و درست
شده که کسی در روز احد شهید شد و سنگ بر شکمش
یافتند

یافتند که بسته بود از جوع مادرش خاک از روی
او پاک میکرد و میگفت هنیئا لک الجنة رسول الله
صلی الله علیه و آله فرمود چه میدانی شاید که او
سخن میگفت که ایجاز او را بکار نمی آید و منع میکرد
آنچه نمی که او را زیان دران نبود از وصیتهای
لقمانست پسر را که یا بنی کن اخرس عاقلا ولا تکن نطوقا
جاهلا ولان یسیل لعابک علی صدرک وانت کاف
اللسان عما لا یعنیک اجمل بک واحسن من ان تجلس الی قوم
فتنطق بما لا یعنیک ولکل عمل دلیل ودلیل
العقل التفکر والصمت و از وصیتهای اوست که یا بنی
اختر المجالس علی عینیک فاذا رأیت المجالس یذکر
فیها الله فاجلس معهم فانک ان تک عالما ینفعک

علمك وان تك علما يعلموك وان يطلع الله عليهم
برحمة تصبك معهم ولا تغبطن امرا رحب الذراعين
يسفك دماء المسلمين فان له عند الله قاتلا لا يموت
والحق اگر کسی خواهد که بوصیت او عمل کند
و برامید نشود تا آن زمان که بوصیت وی عمل کند
ولهذا در ارکان اربعه صمت قرین عزلت آمد و سالك
باید که بمجلسی که در آنجا لغو و لایعنی که نرود حاضر نشود
و تنهائی بر آن ایثار کند و اگر از تنهائی بتنگ آید
مطالعه کتب تذکره کند و مجالست با سلف و خیار
عباد الله اختیار کند که ایشان از اموات بهم نشینی
اولی اند و اگر از زندگان کسی باید که در ذکر و مذاکره
خیر شرکت کند صحبت او بر خلوت اختیار کند زانکه

بیت

خلوت از اغیار باید نه ز یار   پوستین بهر دی آمد نه بهار
و اگر همچنین کس نیابد تنها گزیند و اگر در میان جمع باشد باید بر کنار باشد و در لغو و تخلیط
ایشان با ایشان شرکت نجوید و چون صمت و عزلت او را
میسر شد و بیداری شب و صیام ایام با آن انضمام
یافت ارکان اربعه سلوك او در اتمام شد سالك را
بر تتبع این ارکان همت باید گماشت و دیگر کارها را بگذاشت
ما را خود همه حیلها مکن   خود را مکن وز دیگران
خود را مکن آن دوست مهربان فرزند و پیوند و دوست
و آشنا این و آن هرکس که تو می بینی چون کار افتاد
همه بخود در مانده اند و بخود همراه اند
تا بدانی که وقت بیچارگی   هیچکس مر ترا نباشد هیچ و حکونه

چنین نباشد و همه فقیر و عاجزند و درمانده و ناقصند
شخص که در خود فقیر و ناقص باشد او به تکمیل خود
مشغول باید شد و از فقر و نقص از خود نمودن بعد
از آن که در خود تمام شود و از خودش چیزی زیاده
باشد بدیگران برسد و دانی که تمام و فوق التمام خداست
مهر از ین و آن بگسل و انس با او تمام بهل و بی بخدا
ای روانش باد کار وکیل   اخر از جمله بخواهی ماندن
همه که احوالها دانم خوانی در حکم فذبیحی در دست آید شده
که انا بداللّٰه الاذم فالزم بدک انها طبیع طبیع فرامش
کن و دوستان طبیع را فرو هکذا در دوست الهی بدست آرد
که پیغمبر او خدای را با تو یاد دهد و گفتار او ترا در
کار آخرت قوت بخشد و چون او بخدا باشد بخدا غنی
باشد.

باشد و وفا کن شنیده که او را نتوانند نگاه داشت و بود
مواطن دنیویه و اخرویه مدد و معونت او از تو
نگسلد و چنانکه خلت او به انقراض اغراض پایان نشود
که الله ذکره الاخلاء یومئذ بعضهم لبعض عدو الا
المتقین و بدانکه وفا صفت ابنا آخرت و دور
باد که ابنا دنیا را وفا باشد برای انکه دنیا بی‌وفا
و ناپایدار است لاجرم ابنا او نیز چنین باشد که ابنا
بر طبع آبا باشند و آخرت جاوید و پاینده باشد
لاجرم ابنا او از تلون بی ثباتی و ناپایداری بری
و وفائی حی باشند   شعر   ای فهام ز آخرت آمد
دوست مهربان اما چنان دوست کم دست دهد
رسول خدا ایرا مثل ناس مثل اجل نهاد که از صد شتر

یکی را حلال نباشد که سواری را شاید با قیاس
برای حمل نداماچه حمل حمالة الحطب فی جیدها
حبل من مسد اید و سر در دکرها فکرت فرو برد و دیدم
اعتبار بر کشاکه بدبینی که حیث و بر حیث اکر
بیاض نامه باخر نرسید بحی برای توشیح کرده که در تحیت
و بر آن حیث اما این شرح در بیاض نامه نبشتم اگر دیگر بار خر
نرسد والسلم سوال او نرسید که بود ترک مکروه لله نعم
منا علیه را با مطلقا و اگر اول باشد فرق چیست میان مکروه
و مباح چه بسا چون ترک مباح نیز اگر لله باشد سبب ثواب
جواب آنکه ترک مباح لله مقصود نیست مگر آنکه فعل
ان مباح متضمن مکروهی یا حرامی باشد وقد عام
الثواب الی ترک الحرام والمکروه حاصل مکروه ترک او
من حیث

من حیث هو برای خدا مقصود است و مباح ترک
او من حیث هو برای خدا مقصود نیست چه خدا
رضا در ترک او من حیث هو نیست و هم چنین
در فعل او مثال کسی در شبها بدبیرست کاین در
وکوید برای خدا چنین می‌کنم این چنین کسی مستحق
معقول المعنی برای آنکه نزد خدا دست فرو کذا
و با بیرون رفتن یکسان است و احدهما از آن دیگر
نیست و کذا فی جانب الترک والله اعلم واحکم
بسم الله الرحمن الرحیم من عبد الله قطب بن یحیی
صوب دو حرف اکر بقلم کم باد دراورده اند ما
حوا او ان سخن که بر درگاه حضرت رسالت
نشسته بود و به نشستن داشته عوث

الهی است که سابع سبعه ایست که عالم بایشان
قائم است و ایشان بصورت ایشان نتوانند کرد در دست
اوست او دو وزیر فرمان بر اویند و آلت و حکمت
اویند در نفاذ قبض و نقض و ابرام امور و غوث
الهی و خدا حضرت الهی پیغمبر اکبر بوسیله او بان
حضرت توان رسید و اگر او راه ندهد نتوان رسید
و او اعظم اولیاست و هیچ کس از اولیا از دایره او بیرون
نیست الا قلیلی و او اید فضل و رحمتست که حق تعالی
در شان او فرموده است ولولا فضل الله علیکم ورحمته
لاتبعتم الشیطان و بانگ کشتن اولیا با و همه نیز از
راه صورتست از راه معنیست باخبر و بی خبر و خدای
عز و جل را فرید هست که او را روح اعظم خوانند
همیشه

همیشه نزد خدای عز و جل ایستاده باشد چنانچه حاجب
که نزد ملوک ایستد و همه آفرینش از دست جیب او
باشد و خدای عز و جل در قرآن مجید آن فرید بزرگوار را
یاد کرده آنجا که فرموده یوم یقوم الروح والملائکه
صفا غوث اعظم درین جهان بمنزله روح اعظم است
در جهان اعلی و بر قلب و قدم اوست و روح اعظم
بر غوث اعظم افاضت باشد در هر سالی باری و در هر
هفته باری و در هر ساعتی باری و شب قدر از افاضت
مستوی و یک پیدا شود چنانچه فرموده تنزل الملائکه
والروح فیها باذن ربهم من کل امر و ساعت جمعه که
محل افاضت دعاست از فیض اسبوعی او پیدا شود و سایر
برکات عالم از افاضات ساعات او پیدا شود سال علی کرم

فی الآخرین اما تعبیر خواب دویم در ذکر آن تأملی هست
از برای آنکه خواب امانتست و تعبیر آن جز بوجه خود
خیانتست اگر بیند که خواب جعلنا الله من اولی الالباب
عازم و ملتزم آن تواند شد که بآنچه مقتضی تعبیر
باشد عمل نماید و اگرچه اصعب و اشق چیزی باشد
مثل ترک اهل و ولد و قوم و قبیله ضرب بالمثل
بآنچه از آن در عالم چیزی باشد و اشق نباشد تعبیر
آن کردن صادق و اگرچه مقتضی تعبیر آن باشد با عمل بآن
توانند فرمود و قوت آن در خود نیابند حالیا
آن با توقف داشتن اولی نماید و بعصمت تمسک
نسبت امیر المؤمنین نمودن لایق است از آنحضرت منقول
کرده در دعا فرموده که یا رب خدایا اگر مرا شقی نوشته
محو فرما

محو فرما و مرا سعید نویس که تو فرموده که یمحوا الله ما
یشاء و یثبت و عنده ام الکتاب و چون خدای تعالی فاعل
مختار است و از ازل تا ابد در اختیار بر یک قرار است
و هم چنانکه پیش از تقدیر مقادیر و رسم کتب تدبیر همه
چیز قادر بود که هر چیز را چنانچه خواهد مقرر
فرماید بعد از تقدیر مقادیر و تدوین دواوین
نیز همچنان قادر است و هیچ از قدرت او کم نشده و هر چه
خواهد از قرار خود تواند که گرداند پس بهیچ حال از
نا امید نتوان بود و در مقام تضرع و خواهش کوتاهی
نباید انداخت و دست از دعا نباید داشت مگر در چیزی
که خدای عز و جل منع فرموده باشد از دعا بر آن مثل
استغفار از برای جمعی که بر اشراک از جهان رفته اند که

اینجا دعا نباید کرد برای اعطاء امر نه برای آنکه قدرت را
قاصر داند از اجابت ولهذا اصحاب استغفار برای ابا
و اقارب گذشته خود می‌کردند تا آنکه نهی صریح
نازل شد که ما کان للنبی والذین امنوا ان یستغفروا
للمشرکین ولو کانوا اولی القربی الآیات و چگونه قدرت
خدای را قاصر باشد و در سخن بعضی عارفان هست که
خدای عزوجل را بنده ای باشد که بر او چنان عزیز است که اگر
فی المثل دعا کند که حق تعالی بهشت و دوزخ را از اصل
از راه بردارد تا نه دوزخ باشد و نه بهشت اجابت
فرماید اما چنین دعا نکند چون می‌داند که خدای
عزوجل نه چنان دوست می‌دارد دوستان خدای
عزوجل آن دوست دارند که او دوست دارد ایمان بقدر

ازراه

از راه علم و اتباع امر و نهی باید کرد از راه عمل که
روز قیامت دوزخ با مؤمن گوید جز یا مؤمن فان
نورک اطفأ لهبی باشد که مؤمن بجهت از تو بگذرد
والا دمار از تو بر آورد چنانچه تو دمار از کافران
برآوردی اینجا چه امتی که بحکم جنسیت رحمت مؤمن قصاص
کافران از تو نخواهد و چنانچه تو ایشان را خوار کرده او
خود را بهم را خوار کند با ادب و حرمت در کنار راه می‌رود
از دیده مؤمن نگاه دارد چندانکه مؤمن از این مرحله
بگذرد آنگاه که کافران تنها مانند در ایشان تازد
و ایشان را فرو گیرد و می‌سوزد و می‌گدازد که وما کان الله
ان لیعذبهم وانت فیهم ای محمد اینجا صادق آید اینجا هادای بانگران
وجود بنده مؤمن غنیمت شمرد باید دست در دامن او

زنید تا چون از این دار الغرور در گذرید شما را با خود
برد که عذاب از بالای سر منتظر ایستاده که چون بنده مؤمن
در گذرد در شما گیرد وعدا که بسنده است شما اگر گوید
ما همه مؤمنیم کدام بنده مؤمن است اگر درست در دامنی
او محبایدش که گویم این بنده گرد دست شهد الله انه لا اله
الا هو والملائکة واولوا العلم جز گواهی او قرین گواهی
خدا و فرشتگان خدای بر افتاده عام مرد را دوی با اولوا
العلم باید کرد که جوهر ایشان تابش ملکی یافته و ایمان دید
ایشان هم چون نور آفتاب درافتاد و ستارگان و ایمان دیگران
هم چون آفتاب و ستارگان آبر زمین که اصحابی کالنجوم بایهم
اقتدیتم اهتدیتم والله یهدی من یشاء الی صراط مستقیم
والحمد لله رب العالمین بسم الله الرحمن الرحیم من عبد الله
قطب بن

قطب بن محیی الحی و لیحیی فی الله الامین محب الملة والدین
الشیخ محمد ومن معه من الاخوان فی شیراز ادیم الله لهم ما
نعم و کفاهم من ادادهم بشر من بشر آمین اما بعد چون
برکات ذره حسنات ابر خدای تعالی افتد و هیچ ذره محبت
از آن او از جانب محبت اندیشه با علم او درد دل ایدی و
اجسام بنمایان او در جنبش آید پس دید که او محبت هر چه دارد
درجهان و در مدعن و مستلم باشد که با درجه خداندان
بود که او جلیل است اگر کسی را با وی دوی مضایقه و
مکابره تواند بود و چون جلیل عزیز در ملک خود
تصرف کند که از فضول چه رسد که درست پیش آرد
یا با وی چون و چرا گوید هر که را باشد مجال این که را
از محبت مکر فراموش کرده گردد تعول عکس ناچیز و متنسی

افتاده بود نه در کاری و نه با وی کاری و نه کسی را
از او خبری و نه از او در جهان اثری بلی هل اتی علی الانسان
حین من الدهر لم یکن شیئا مذکورا آدمی مگر فراموش کرده
که قطره آبی بود و پراکنده‌ای و نه پای و نه عقلی و نه
رای انا خلقنا الانسان من نطفة امشاج نبتلیه فجعلناه
سمیعا بصیرا مگر آدمی فراموش کرده که از مادر زاد
و پراکنده ملکی و نه مالی و نه بها و نه جاهی و وجودهم چنان
باز خواهد گشت که لقد جئتمونا فرادی کما خلقناکم
اول مرة وترکتم ما خولناکم وراء ظهورکم اول چنان
و آخر چنین و در این میان دو روزی که درست ویحی
بر گشوده‌اند او و پرا با مزد تصرف چند کرده از این بحسب ظاهر
و بحسب باطن امر همچنان در دست که درست او نبوده است
درست

درست درکار بود سر که در این دو روز که دو روز
خود یافته خود را فراموش نکند و تدبیر حال خود را
بر تقدیر قدیم ترجیح ننهد و نقش کتاب نشکستن شاخ
لسلطنت و الکبریا بر تدبیر چه باید کرد تا اینکه نه بدانکه فا
که گفتنا راست او نه بلیت حال که سخط و استنکار او خوی راست
اینست تقدیر سازد تا هر چه خواهد با وی کند
و چه از عادت است که لطف نغرد و گوید سر ادراک درست
ماوراء استحصان است درست که هر چه بر سر ما می‌رود
ارادت اوست و نه پندارد که اگر او چنین افتاده و
مسکین روی بر زمین نهد و طریق ملاطفت با وی ملاحظه
خواهد رفت و از این جهت او را امتثال آن هیچ باکی
خواهند کرد تیغ قهر اوست کو را کردنیست

سایه کافکندست و ورا تبع بیت الله سبحانه ولیم و برابر
اخوان ما را بجلیه ادعا و استکار اداستر کرده تا ابد
و شر بدخواهان و بدگویان از ایشان کسستره داده دل
ایشان را بیکسر قوت دهاد و تن ایشان را از قوت خود مدد
فرستاده اند ولحق ذلك وهو حسبنا ونعم الوکیل بسم الله
الرحمن الرحیم من عبد الله قطب بن یحیی الی ولیی فی الله
الامیر محب الملة والدین الشیخ محمد ومن معه من الاخوان
خیار ازحماهم الله عن الاعواز وتلقاهم بالکرامة والاعزاز
امین اما بعد دنیا سرا امد و خاک حشر بینند و هر کس را
جزای کردار خویش پیش امد حد زیان نیکو کاران را که
بنعیم مقیم رسیدند و بجوار ملک پادشاه پیوستند و انجا
خویش نشستند از ان طعن و انکار که اهل اغترار بر کرد
ارنان

ایشان می کردند و چون برای تمسک برسوم مرسلین و رسوم
ابنای دنیا فرو گذاشت می کردند و انرا مایه استهزا و استخفاف
می ساختند و بعیب و تنقیص بازی می گفتند کاو الله هیچ زیان
ایشان را ازان بیت کرده بیهوده گوی ماندند و ندانستند ان
بیهوده ایشان امر کرده دام برایشان نازل شد و دمار
ایشان برآورد و ایشان پیش خداوند پیشه داد که بر ما منت نهاده
و دامن مرسلین را بما اموخت و دیده ما را از استحسان
سیرت ابنای دنیا بر دوخت تا انچه ایشان را عظیم و بزرگوار
می دانستند ما انرا خوار دیده ایم و انچه که ایشان انرا
خوار می دادند ما عزیز و بزرگوار می داریم ایمان بخدا
اوردیم و بمحمد صلی الله علیه و آله و اگر چه این گفتار ثابت
عام که همه را بانگی با انجا دامادعا بدو گواه ثابت شود

یکی گفتار و دویم کردار چون هر دو شاهد آیند

کار تمام شود که یصعد الکلم الطیب و العمل الصالح

یرفعه اما بنا دینار اگواه گفتار باشد اما چون از کردار

ایشان گواهی طلبیم گواهی ندهند چه دیدیم از دنیا جباران

نتوانند که ذره گذاشت کنند و صد سهم از دستور سالکان

اگر ذره گذاشت باید کرد بر ایشان گران نیاید ترسیم که نزد

قاضی محشر تمسک ایشان بجای نرسد و مدعای ایشان

بثبوت نرسد و چه چاره سازیم چون خداوند عز و جل

لعبا قهر دا قوت از مغز ایشان مقهور کرده با اید فلا [کشتند ذهب]

نفسک علیهم حسرات فرو خوانم و گفت با ایشان فروهم

که هر کس که از اهل آیت بی علم و حکمت باو برسد

و قلیل ما هم جعلک الله حبیبی و من معک من الاخوان

نحاو لنا

نحاو لنا الغالبین و لعمر لهم الغالبون الکاتبون

بسم الله الرحمن الرحیم من عبد الله قطب بن محیی الی الاخوان

الاعزین و شیخهم و امامهم سلام علیکم و رحمة الله

و برکاته انی احمد الیکم الله الذی لا اله الا هو و اسئل ان

یجمع شملکم و یوفق الله بینکم اما بعد دنیا چنگال

دندان بر آدمی تیز کرده و امروز زیاد از دنیا او را خواهد درید

و طعمه موران و ماران خواهد ساخت مع ذلک آدمی دوستی

دنیا خنده و او را دوست دارد و از او یابد عجب کاری

کرده است آدمی که بجد اگر دنیا در کار آدمی در ساد نکی اوحیرا

کمانی هم را از او می کشد و در خاک و خون می کشد

و ایشان از جهاد باز نمی شوند و مهر از او نمی گسلند بلکه

از محبت دنیا یک آن را یک دار و بطلب آن شاد خود مشغول

که بخدا که ترا آشنا نیست که چون او را بینا و درد کیف
او دوری از دنیا نیافت شکی بلکه دنیا بتو نیاز مند
کرده و عجوزه ملعونه بلبه سرای تو آید و در کوی
بعجز گوید و توبوی التفات ننمائی قال العارف کهی
سلطانم مارا بنده باشی همه کهنه و تو درخنده باشی
و گر بی غم شود اطراف عالم تو دلشاد و خرم و فرخنده باشی
اگر چرخ و زمین از هم بدرّد ورای هر دو جا زنده باشی
بهفتم چرخ نوبت پنج داری چه خیمه بر شش جهت
بر کشیده باشی ای آنجا این و آن نه آشنا تو آنجا همه مشتاق
دیدار تو باشند تو قصد پرده فرو افکنده باشی
بر آنجا که هر یک بر بیت خود چی نه آشنای تو
انکس آکه بیتی تو بر تو شد باز او نکه او جعو او رکم

فالتمسوا

فالتمسوا نورا یا از کسی که با زاو نکه بستر باشی که
اللهم انی اسئلک حبک وحب من یحبک ای ادع حبا حنت
چه ساخته بوی آشنائی از دریچه اهل حجره زده از دم
ویس قرن بوی خدای آید جود را بفنای ایشان دیدن
شامه صدق پیش دار و استنشاق از ارواح کن تا فتوت
روح یابی ان لربکم فی ایام دهرکم نفحات الا فتعرضوا لها
و اگر گوئی چه دانم که اهل دل در ارض هستند یا نه
و اگر هستند ایشان را چگونه توانم شناخت گوئیم بدان که
اهل دل در ارض هستند تا روز قیامت که لا یزال طائفة
من امتی ظاهرین علی الحق قال البخاری وهم اهل العلم تا حجت
خدا بر اهل ارض درست باشد و اگر ایشان را نتوان شناخت
هم چنان حجت قائم نباشد هر کس که از غرض پاک شود در طلب

صادق ایشان را تواند شناخت چه ایشان نورند و نور را اخفا نی
نیست مانع ادراک نور غیر کوری دیده نیست و کوری
دیده که بان اهل دل تواند دید از غرض و حسد متولد
میشود   نظر پاک تواند رخ جانان دیدن   که در آیینه
نظر جز بصفا نتوان کرد هر کس که از غرض و هوا و عجب و ریا
و حب علو و کبریا پاک شود و در طلب اهل دل کمر بندد
و با خاک قدم درین صحبت روی نهد البته بیابد
سایه حق بر سر بنده بود   عاقبت جوینده یابنده
بود والله ولی التوفیق بسم الله الرحمن الرحیم من عبد الله
قطب بن یحیی یبلغ الی العلیین فی الله الامیر شیخ نور الملة
والدین محمد والامیر رکن الدین حسن کان الله لهما اما بعد
باز و قناصو الخانه بر وجهی که در حضور استفادش

رفته

رفته بود افتند و بدانند که بمقتضی انما الاعمال بالنیات
چنان اعمال که چه ظاهرا از عادات باطنا از عبادات و خدای
خوش شود باد از کسی که بنده را فارغ سازد تا بذکر
و تذکر و فکر و تصحیح اشتغال نماید چنانچه مراد اوقات
داد او تواند داد و باید که چون شروع در چنین اعمال
بدنیت صالحه کرده‌اند محافظت از نیات در دوام اعمال
کنند و نگذارند که در حین اشتغال بمزخرفات ان
نیات کلیت اصل مفسد میشود فالله خیر حافظا و هو ارحم
الراحمین والسلام علی الولیین فی الله بسم الله الرحمن الرحیم
من عبد الله قطب بن یحیی الی ولیی فی الله الامیر محب الملة
والدین الشیخ محمد والی الاخوان الالهیین اجمعین سیما
المقدس والشیخ شفاه الله و قواه بمنه وجوده اما بعد

سلام علیکم و رحمة الله و برکاته انی احمد الیکم الله
الذی لا اله الا هو و اسئله ان یجعلکم للمتقین ائمة و
یسلک بکم بسبیل السلف الصالحین چون از فحاوی
کتابت چنین مستفاد شد که در آنجا بعلت خستگی خاطر
متعلق شد باید که اعتقادات و را جهت دعا استشفاء مرضی
عموما و خصوصا مقرر دارند که بمقتضی و ننزل من
القرآن ما هو شفاء و رحمة للمؤمنین شفای صوری و
معنوی از قرآن مرجو و مداوات بصدقات کنند مفاد حدیث
از اخوان و اخوان اباد و از عماد الاخوان که بجهت
داده بر خاطر صعب افتاده اسباب مواصلت و انتظام
با یاد اخوان باید که در اقامت جمعه و جماعات و اجتماع بر ذکر
و تلاوت کتاب نمایند خدای خوشنود باد از بنده که کار خود
راست

راست کرده زاد معاد سازد و بعد ابخبر خدای تعالی در
کتاب ذکر فرموده از حسنات که نزد خویش آماده داشته جهت
آنکس که بخواهد قرار از دل و آرام از تن و صبر از جان
برده مبهم است که از شوق آن طایر روح قفس تن
بر خود شکند اما چه حاصل که نتوان دانست که اگر او
این قفس را بر خود شکند آن جناح که بآن پرواز بان
بستان برانوار توان کرد او را درست باشد یا والعیاذ بالله
در چنگال کرکسان نیش و دندان بر آن تیز کرده اند
از اسیب کرکسان مذکور و زخم چنگال و دندان ایشان بنوعی
طایر روح در اعماق بدان محکم نزند که بهم اگر نقطه را
بر شکافد و در آن چنین زند دریغا انهم که در دین ابطال و
انعقاد چگونه رسد برهم که بسط و قبض مفرط هر دو غایت

بر طاعت وقت ادی و ادهی را عاجز و ناتوانی سازد بادی
این عجز و ناتوانی در این ساعت این باد او ده کرد مرا
میسر نیست که بخواه کتابت مفرده به یاران اخوان
نویسم عجز و ضعف از ناچیزی بدن و مزاج بیت اما از
ناچیز دل کرده غرقه انقباض و انبساط مذکور بین و اقعات
هست والله المستعان والسلام علی الاخوان اجمعین بسم الله الرحمن الرحیم
من عبد الله قطب بن یحیی الی الحاج کاعز الامیر غیاث الدین محمد
جعله الله من المؤمنین الذین هم فی صلوتهم خاشعون
والذین هم عن اللغو معرضون اما بعد فالی ما متی هذا
التمادی فی الغفلة عن الله والموت قد شمر حله
الاستدراك امر فی امره قبل ان یبلغ قعره فان الانسان
کالدیم الحاصد کلما فاد فنزل الاقام لیله ساجدا امتوا ضعا
الاثمون

الاثمان عبد الرهبه خاضعا الا تقلب امره فی فقرا شهر
فرحی لیوم یکون کالفراش المبثوث الا کاد مفاصله
ان یتخلع خشیة لیوم یکون الجبال کالعهن المنفوش
کلا بل ران علی قلوبهم ما کانوا یکسبون اف لهذه السخیفة
والاء الصغیر فاذ لم تجدوا سبیلا الی التحقیق بها
فهلا یکلفوها فان المتباکی احد الباکین والمتواجد
احد الواجدین ونحن ان یکون المکلف کلفا اما تسمع
الله تعالی یقول انفروا خفافا وثقالا فان لم تستطع ان
تنفر نشیطا مسرورا فلا تنفر مکرها لمجهودا
لنت ولوك خفقنه شکل وی ادب سوی او حیرة
او راه طلب کرکرن و کرت نا بنده بود عاقبت
جوینده یابنده بود ای برادر هنوز وقت نیامده

کرد پس اعتبار برکشائی و دوام کرد او استبصار
پیدا کنی تامل کن در آفتاب که در حالی واحد بسیر حرکت
می کند یکی در طول و از آن شب و روز باز دید می
آید که اگر آن حرکت نکردی دایم روز بودی و مردمان
وقت آسایش و خواب نیافتندی چه خواب در ظلمت توان
کرد که در ظلمت دست بر امتعه این کس نیابند چنانچه خبر
فرمود وجعلنا اللیل لباسا و نیز از دوام حرارت
جهان یا دایم شب بودی و مردمان وقت اکتساب و تردد
نیافتندی که وجعلنا النهار معاشا و الی ذلک الاشاره
بقوله قل ارایتم ان جعل الله علیکم اللیل سرمدا الآیات
و دویم حرکت در عرض که لا اقسم برب المشارق
والمغارب اشارت بدانست و از آن فصول اربعه باز دید شود
و اختلاف

و اختلاف لیل و نهار بحسب طول و قصر در آفاق
تابد و در ربع شمالی نهار اقصر باشد و روز کوتاه باشد
و شب دراز و بسبب قلت مکث آفتاب در فوق ارض
برد بر هوا مستولی شود و در ایام بودن آفتاب در
شمال که ایام تابستان و بهار است قوس نهار اطول باشد
و بسبب کثرت مکث او در وجه ارض هوا میل بگرمی
کند و بسبب این اختلاف فصول و تفاوت حر و برد
ثمرات نضج یابد و الی هذا الاختلاف الاشاره بقوله تعالی
یولج اللیل فی النهار یعنی فی الربیع و الصیف و یولج
النهار فی اللیل یعنی فی الخریف و الشتاء و با این اختلاف
نتیجه حیدر از نواة میسر یابیدن او در نواة میسر را
از نتیجه حیدر چنانچه نخل از دانه و دانه از نخل که بر نخیج

الحی من المیت ویخرج المیت من الحی بسبب حرکت در عمق
کرد دایم بودن در جنوب در حضیض باشد و بر زمین
نزدیک و در ایام بودن در شمال در اوج باشد و از
زمین دور و باین قلت مکث او موق الارض در ایام
جنوبی و کثرت مکث او در ایام شمالی است که اشهد
تا افراد در برد و حرکت خارج الطاقه از اوساط بادت نده‌اند
ای برادر اگر فهم این معنی که گفتم ترا میسر شود بدانکه
زمین و آسمانها بمنزله یکجهان است بهم داده و کل
جهان یکچیز است مشابه بیکدیگر و همه بهم متعلق
هم چون ذات واحد که بعضی از او سر او بعضی تن و
از سر بتن و مدد از سر و تن واصل کما قال سبحانه یعلم
ما یلج فی الارض وما یخرج منها وما ینزل من السماء وما یعرج فیها

ای برادر

ای برادر وای شناخت ترا و هر کس را که این شناخت
بیاید مضطر سازد باقرار صانع حکیم که این کثرت
را نظام واحد بخشیده و هر چیز را بجای خود بداشته
مگر آنکس را که از لوح فطرت او بکشته باشد و در زمره
شده کالذی استهوته الشیاطین فی الارض حیران
ای برادران تفکر که یکساعت بهتر است از عبادت شصت بسال
چنین تفکرات نه تفکر در ذات خداوند و نه تفکر در
عالم من حیث هو هو لا من حیث انه آیت و چنانچه
تفکر در آیات بهتر از عبادت شصت سال است تفکر در ذات
بدتر از معصیت شصت سالست و تفکر در احوال خلق
در عالم نه از آن دوستی که آیات خدایند بلکه برای طمع
است که صادقست از خدای برای آنکه تفکر ایشان

کفتم انما اشکو بثی وحزنی الی الله والسلام علیکم و علی
الاخوان اجمعین و رحمة الله و برکاته احوال الحواس ظاهرا
و باطنا در صحبت شیخ محمود بتفصیل اعلام کند اورا
از عهده واقف رسانده والسلام بسم الله الرحمن الرحیم عبدالله
قطب بن محیی الجهرمی فی الله الامیر عماد الملة والدین
جعفر بن محمد جعفر الحبا بالراعلیه ان یکون بسرم طیرانا
اما بعد رسول الله صلعم فرمود من ساوی یوماه فهو مغبون
راه حق باید رفت که سالها از این بادمانده یار و از پیش
هستی بمی رفت حق باید جست ای ولی من اگر بدانی که سالها بیران
الی الله رسیده زاد آماده کرده اند ادب و تا جهان توران زاد
کوادا و وخود در دین نیاید عمر بحیلت ترا فراموش
شوند الادنفا سلوک این ره ای ولی من باشها باید کرد
کران

کران حال اگرچه با نامردی که نزد وی وقت کرد و می
سپید از الحیدر او جدا کند تمام الحید او را بریدی پیش
او نهاکفت تو از هم جدا کن که سرا کار آید بمی پیش دوزخ
اندیشه باید بند که او راه از اصل قطع کند چه بر وی
تمام صحیح و مقیم او است اما عقل تمامت نشد چون
و چرا از دست شد و اگر کرامت شد از چون و چرا
رست کجا است ای ولی من تشبه باهل بیت رسول الله
صلی الله علیه و آله می باید که بر حسب المقدور تا جان
طوری که ایشان بوده بیش نیاید تشبه بایشان میسر نگردد
این طور که حالی پیش آمده اگر باندازه همین بیم کرد
نموده پیش در ورود و ضمن آن بساط تشبه که بایشان توان
اما اگر کسی تنها برود و در مغاره بنشیند کافی نیست با

جهت استخراج اسباب علل آثار آن معتاد است تعالی حکمای
که عوام را هست از جهت آنکه عز و جل ایشان را این نماند
چنانچه از زلزله و رعد و برق عامه را است تعالی
عظمته و تنبیه و خشیت لاحق شود که فلاسفه که تاملی
در علیت که نزد ایشان مسمی است بعلم آثار علویه کرده اند
آن را خود نیابند و حروف فلاسفه این دو تفکرات
مذموم و سر بدترین خلاف ایشانند و اتباع ضالان ایشان
والله العاصم والسلام علیک ورحمة الله وبرکاته

بسم الله الرحمن الرحیم من عبد الله قطب بن محیی الی الاخ
الاعز الامین غیاث الدین محمد وفقه الله لسالک الله
وعافیة الدنیا و استقامة الامر اما بعد دلم بکوشش
می کند که از غم عجبها آسوده باشد و از هر چه مانع است
از ذکر

از ذکر خدای عز و جل و تاویل در حکمت او حالی و
دیگر یاد آنکه هر چند از خدا گویی دل شاد نگین بدانم
این معنی کی صورت خواهد یافت و موانع این چگونه
مرتفع خواهد شد سوخت دلم در غمت دست من
سوختند کیرای برادر چه گویم که شوق صفا عالم اولی
دلم چه افکاری دارد بیم است که از بی صبری
جامه تن چاک کنم و خوف انقطاع چه گویم که مرا چگونه
می کند از دان فسحت و انوار بنظر در می آید خواهم که
در تماشا بمیرم تا از دیدن کیوم باز این اندیشه حیات
که چه دانی که باید بر سی از این اندیشه آتشی و دودی
بر چه خیزد که تمام بخواهد سوخت در میان این انقباض
وانبساط متقلبم و هم دو سی ندکر باوی بث این شکوی

و معلوم هوا بودن دیگر اتباع هوا است که مقتضی
آن عمل کند طالبا مستقبل را ضیا مذ حاق مومن
این معنی محوات که این صفت کفار که رضوا
بالحیوة الدنیا واطمانوا بها و صفت الخاسر است
واخلد الی الارض واتبع هواه نباشد و فعال ایشان
و مغلوب هوا بودن آنست که راضی و منشرح نباشد
بمقتضای آن لیکن از ضعف و مسامحت باز آید تا نجح بجد
بسوی او باهر تمادی و سرکوب که از خود یابد
این برین وجه در ضعفا مومنان ممکن اگر یافت شود
واضحا النفس اللوامه که اگر ازآنکه امت مطلقا خالی
بودی مقسم علیه نکشتی ایشانند و ظالم النفس که از
فرق ثلث مصطفین بیت ایشان باشند و اگر چه ترتیب
مجرد ممنان فی اصل ایمان اما از شرایط حقیقی اگر ممکن است ایمان

القاب ستمها نباشد و از تو چنانکه بیزد که ساید از
میان ما که بیزد ای علیمن سالک که در کار وحد
متمکن شد هر که شیطان و بصانز دیا هست شوند مصارع
که که در شیاطین بر و ضجیع خصوصا نعمت بینه که
او را چه افتاده گوید از دیگری که به چنانچه مصارع
انس را گوینا جست که چه جعلنا الله ولیه من اولئک
واعطاک ما اعطا اولیاء و الصدیقین من
عباده واخر الوصیة انکلا ترکن الی الذین ظلموا
فتمسک النار ولا تجالس الغافلین المعرضین ولا
یسمع الی الناد و الجدل والسلام بسم الله الرحمن الرحیم
الی امیر عبد الله قطب بن یحیی الی ولی فی الله و حبیبه الامین
عماد الملة والدین جعفر اما بعد اتباع هوا دیگر است
و معلوم

نتوان کرد برای آنکه از احوالی که منظور جنابت افعال آن
که صحابه تحریر کرده‌اند او را پیش نمی‌آید غرض که این جمعیت
و این نهج رحمتی از خدا عز و جل که روزی نمود جماعت بوده‌اند
از سالکان را که چنین طور پیش نیامده مضطر
با آنکه بحال خود باشد که آنان را که این رحمت پیش آمده
از ابر خود ضایع نکنند و وساوس شیاطین بیرون
و اندرون ایشان راست نسازد و پژمرده نکرده‌اند
که اگر نوبت باغستان باغستان‌ای ولی من بسا چنین
بمیدان شنیده و اکنون می‌دانید و بسا دیگر هست که
این زمان بمیدانید و بعد ازین بدانید پس صبر کنید
و لنگر خود نگاه دارید تا عواصف شما را از جا
بر نکند که حقیقت هر چیز بوقت خود معلوم شود صبر
کنید که وجعلنا منهم ائمة یهدون بامرنا لما صبروا
وکانوا بآیاتنا یوقنون ای ولی من خواهم که نامه که
نوشته بخون جگر نوشته و بوجه گنجها آزاد کتاب شود
ای ولی من خواهم که قطعه آتش افروخته باشد که هر که
با تو نشیند که هر شود تا خندان باغ را خندان کند
صحبت مرا دل تنگ زمره کند ای ولی من خلیفه را مرض
گل خوردن بود و هر نوع علاج که می‌کردند مفید نبود
روزی از کسی علاج آن پرسید گفت این غرض مرض من
الرجال گفت را گفت که دیگر گل نخورم و نخورد مرض
هر کس گل خوردن اگر میل ابتداء فطرت و عادت جنس است
عرض حاجت مرداند و قصه کوتاه ای ولی من باید که
تعهد عزم و کار خود چنان باشد که شیطان از هم

و فی الحقیقة که عادیست عظیم برصوص که معلوم
و مأمور شهوات باشد و نداند الا آنکه او را باین اسفل
الادمان تامل در جزویات و اعراض از تامل در کلیات
بر آنکه چون دل از کلیات فارغ شد بجزئیات مشغول
شود و اندیشه‌ها کلی مبادی قطع شهوات و مقویات
جانب ملکیت و اینجهة در قرآن مجید امر شد بتامل در آیات
کافی قوله تعالی ان فی خلق السموات و الارض لآیات و فی
غیره من الآیات برای همین تا شخص کل الوجود شود
و بعالم اعلی ارتقا کند مثلا تامل کند در کار آسمان
و زمین که چنین جرم عظیم محیط که چندین کار بجهان
بیابک کوکب ذی کواکب او انتظام مییابد و هوای شمس
و اعراضنا من خفیات آنها پیوسته در دورش آیی و قصور
و فتور این دورش و گردش هرگز نیست عادتی باشد آیا
از غایت

از غایت که در دو گردش آسمانست اعز و اشرف خواهد
بود تا از غایت که در حرکات ذرات ارض است در هیچ کدام
و علف عجب که عاقل این حرکات جزئیه مضطربه را
اعز و اشرف داند از حرکات کلیه منتظمه تا این را
با این خساست موجب غایتی داند و آنرا با آن نفاست عبث
و باطل سبحانک ما خلقت هذا باطلا قال الله تعالی
و ما خلقنا السموات و الارض و ما بینهما لاعبین
ما خلقناهما الا بالحق و لکن اکثرهم لا یعلمون و چون
تامل در کار آسمان کرده از همین تامل با ذوق افتد
که ترک ادراک آسمان و ندارد ضمن و کلیت نه جزوی که کار
از کوه ارض بودی و حصص جزئیت را از آسمان
فرض در بنا هم چون دیگر حیوانات که صامت‌اند و حیران خون

و فی الحقیقه که عبادتی عظیم بر صومعه نشینان که معتکف
و ما سوی شهوات باشند و نزد آنکه اختیار آمده باشد این اسفل
الا آدم است تامل در جزویات و اعراض از تامل در کلیات
برای آنکه چون دل از کلیات فارغ شد بجزئیات مشغول
شود و اندیشهای کلی مبادی قطع شهوات و مقوی
جانب ملکیت و آنچه در قرآن مجید امر شده بتامل در آیات
کائنات قوله تعالی ان فی خلق السموات والارض لآیات و فی
غیره من الآیات برای همین است تا شخص کلی الوجود شود
و بعالم اعلی ارتقا کند مثلا تامل کند در کار آسمان
و زمین که چنین جرمی عظیم محیط که جمله کاینات
بیک کوکب از کواکب او انتظام می‌یابد و هو الشمس
و اعرضنا عن خفیاتها پیوسته در دورست و قصور
و فتور این دورش و گردش هرا مینه عادتی باشد ابدا
از غایت

از غایت که در گردش آسمانست اعرض اشرف خواهد
بود تا از غایت که در حرکات ذرات ارض است در هیچ کیا
و علف عجب که عاقل این حرکات جزئیه مضطرب را
اعرض اشرف داند از حرکات کلیه منتظمه تا این را
با این خست موجب غایتی داند و آنرا با آن نفاست عبث
و باطل سبحانک ما خلقت هذا باطلا قال الله تعالی
و ما خلقنا السموات والارض و ما بینهما لاعبین
ما خلقناهما الا بالحق و لکن اکثرهم لا یعلمون و چون
تامل در کار آسمان کرده از همین تامل با ذوق افتد
که انسان آدمی است تا وزر ارضی و کلیت نه جزوی که گر
از کوه ارض بودی و حصیف جزئیت را از آسمان
در دنیا هم چون دیگر حیوانات که صامت و حیران

بصحت باشناسان دانیم که گوهرشناسان کالای اسمانست
اگر بگویند انجا حالی بصحت محرومند از زمان بعالم پرورد
چنانچه ادریس و عیسی رفتند و در عالم کلیه قرین
اشخاص کلیه گردد که یوسف ع از ایشان صالحین
گفت که توفنی مسلما والحقنی بالصالحین و پیغمبر ما
در رفیق اعلی فرمود وای دریغ که کسی تواند که همنشین
رفیق اعلی گردد و هم نشین حیوانات عجم که بهیمه طراست
که از کاس کلیات اشخاص بحکم و للارض من کاس الکرام
نصیب بر زمین چکد انجا بهار شود والوان فواکه
که از درختان دوید و هم چنین سایر حسنات این جهان
از خورده ریز خوان ایشانست آن قطره که در زمین است
که حادث او از اوست وان دانه که دادار کرد که طعم و منفعت
او دراث

دراث همه خورده ریز از خوان رسول ص
دران خوان اطعام خوردی انجا که گفت ابیت عند ربی
یطعمنی و یسقینی کسی را که بچنان خوان امکان رسیدن باشد
باین فضلات نرسد نه هیچ ظلم که بر خود کرده باشد
که فمنهم ظالم لنفسه دلا یک دم رها کن آب و گل را
صلای عشق در ده جان و دل را چند بر زمین چسبیدن
بود بال می باید گشود که راه اسمان پیش گیرند امیر
المومنین علی علیه السلام فرمود انا بطرق السماء اعرف
منی بطرق الارض اگر زمین جای مکتب دیدیم و اگر خوابگاه ساخت
کردیم اکنون نوبت کار دیگرست سبحان الله از مکر
انچه از دل محکمی دست سجاده جهان برپود و مرغ جهان
چند اگر بیضه صدساله بر چه بود همین است و همین

اگر صد سال در مشکش کنی دوغ همان دوغست
همان دوغ آ همان دوغ عارفان طوری جز این
طوری دهند لکل جدید لذة من خم دست
بان کین بم لا سیما اگر حی گوید در آن طور تکرار نیست
و پیوسته جلابی جدید است تو همان نو صورتی
و نو جمال تا از نو دیدن فرح جدید ملال و ههنا
تم الباخد لم یتم المقال والسلام والاکرام بسم الله الرحمن الرحیم
من عبد الله قطب بن محیی الی الاخوان الا لصیقین التابعین
اما بعد آدمی باید که چندان ذکر خدای عز و جل و عالم اعلی
گوید که مستهلک گردد در آن ذکر چنانچه ذکر حجاب
نشود میان او و حق و ازین جهان و چند میان او و سها
انقلاب دنیا و مضافات چنانچه از انفاس او بین [illegible]
احساس

و احساس انها نکند از فرط استهلاک و استغراق در
ذکر و مذکور و فی الخبر اذکروا الله حتی یقال انه مجنون
ای اخوان باز گشت آدمی بعالم اعلی است باید که جنسیت
و مناسبت با آن پیدا کند تا چون با جاد و دمش حیش
بنا شد پاره پاره جو بکن با نور دروز و در
خفا بمانی شیخ بیمی زود و مناسبت با آن بدو که ذکران حاصل
گردد از ذکر خدا و عالم اعلی باید چنانچه مردمان
دیوانه دنیا اند شما دیوانه خدا باشید پیغامبر در شأن
امیر المومنین علی علیه السلام فرمود که ممسوس فی ذات الله
از مود عقلاء و دیوانه را بعد ازین دیوانه ساز
خویش را بعد از آن خود را چو فکر بر این آتش می باید زد
و تا هستی این آدمی ذکر سوخته شود تا ذکر مصافی

اینان باشند نه ایشان متصل شد ذکر ای اخوان چون شما حق
دانید که این دنیا با شما نمی ماند و زود بت بر شما
خواهد که چه در وفای او عمر به سر می برید با جفا و وفایان
وفا کردن بر خود ستم کردن است دل از او خالی کنید و
از او مهر بگسلید زود که در داخل فراموشان خواهید شد
که کسی از شما نام نبرد و نشان ندهد کو این دو دود بیشتر
باش چه غم از این دارید که مفسد کردید و در پیغولها فیتند
که کسی از شما یاد نیاورد گویید که این بهره ذنوب بیسار جلت
و دیوار خوان باد دیوار بر ریخت چون دیوار فرو ریخت پس
بر زنج افتید که پیش شما می آید مجر که به شما می رسد
ای اخوان در گوشه بنشینید و به عبادت خدای مشغول
شوید اگر روزی دو گرده نان بیابید که بخورید و نجی

سرد

سرد بود چنان چنان دانید که دنیا به حلاوت ایشان شما را
داده اند ای اخوان از شما که اهل دنیا می کشند همه زحمت
و در بیم و بلا این جهیم اگر جهود زناکار از کند ان بینی
می کنیم چه در شان کتاب الله که بر جیفه مسجل
کرده شاع اند ای اخوان اگر حالات و طاعت و ذکر بخشید
آنگاه بدانید که حالات و جیب و مخفی لک فلیتنافس
المتنافسون والسلام علی الاخوان و رحمة الله و برکاته

بسم الله الرحمن الرحیم من عبد الله قطب بن یحیی سلام الله
و رحمته علی امیر الاخوان الالهیین اما بعد دنیا را
آزموده ایم یاری را نمی شاید برای آنکه بسی غدار و
بی وفاست هر آینه چه یاری دیگر می باید کرد برای آنکه دل
می یابد بسی نمی تواند بود چه از فرینش او از جوهر محبت آ

وچون تا مامی کنیم محتاج یاری دائمی شاید برای او و با احباب
خویش همراه است نه با ما پس متیقن شد که بی نیاز را
بیاری کریم و بی نیاز خدای عز و جل ایست پس دل را
مر غیر او پرداختنم عجب است او و محبت او پرداخته باشد و همراه نه
در مقام تخلق باخلاق الله برتوی از غنا و بی نیازی بی
عرضی برا و افتاده والسلام بسم الله الرحمن الرحیم من عبد الله
قطب بن محیی الحسینی فی الله الامین محب الله بن الشیخ محمد ومن
معه فی شیراز من الاخوان الالهیین سلام علیکم ورحمة الله
وبرکاته اما بعد چون نامه بجواب مدروسی میباید
و از خود غافل می شود سخت محتاج آید بیداری که بجواب
شود زنده که بمیرد و خبیری که بیخبر نشود و قوی که
مقاومت باو راه نیابد تا چون از بی حواس دور دان بیدار
او باشد

او باشد و چون بمیرد آن زنده وارث او و ضابط
معانی او و حافظ یادماندگان او باشد و چون از خود
غافل و غایب شود از جمیع حاضر و ناظر او باشد و چون
در خود از قوی جابر حال او باشد و بامر او باز در بسیار
از ... وجود کار بی المحیط او و در بحر لطف خود تا او را ترتیب
می دهد چون ما را وحشتی روی می نماید نوید لطف
او ما را انس می بخشد چون نفس ما بر ما طغیان می کند
بنهیب قهر او را گوشمال می دهد تا با جا خود می نشیند
پیوسته بخاطرها گوناگون ما را از ما بدر کند و انجذب
در قوت ما بلطایف حکمت بمنزل آدمی صاحب بحی از
دبور غیب می وزد و ادعی داد بیغولها و خارستانها
عجب جای کند و اشکال حیرت او و دفع نماید ودها

غریب او را می‌گشاید و این صورت همه کس را واقع باشد
اما عارفان دانند که چیست که بر ایشان جاری می‌شود
و صاحب دید و باز دید باشند و طفلان یعنی سالکان نوسفر را
ندانند که چیست و کیست و کجاست و چرا است حظ
قلیل ایشان را باشد القصه ولیکن سالکان اخوان و
ارض بدانند که چون ادبی را در تنگنا نماید فهمند
و قوت تنگی مکان و پریشانی‌ها برو وارد گردد
انها انکسار جبروت اگر هیئت ننهد و پای دارد بحظ
خویش از آن برسد و با جبروتیان از آن آشنا گردد و او را
در کنف خود بدارند و ابجبان از ظلمات ایشان او را
خلاص کنند و در خلوتخانه که هیچکس راه بدانجا نبرد بدیدیم
مقیم کرده و اگر هیئت دهد عادت بقلیل حظ چون ادبی را
در گشاده

در گشاده غایب نهند و انتخاص لطف و الطاف
او را بدین ایند با اینکه ایشان بچند در صورت اول از آن
گفتیم نکرده بود و خود را آنگاه دارد و چون چنین کند
از اشخاص عالم جمال با وی انس گیرند و نقاب از چهره
برگشایند و وی را بلقا خود متمتع دارند و اگر هیچ ایشان
کرده خود را از وی پوشیده دارند و بحظ قلیل
باز گردد حاصل نهاد انکال جبروت مقتضی رسیدن است
از کسی که از ایشان برمد و انس گرفتن با کسی که از ایشان
انس گیرد و نهاد انکال جمال انس گرفتن است با کسی که از
ایشان رمد و رمیدن از کسی که با ایشان انس گیرد حاصل
الکلام اگر چون بلائی روی نماید از آن نباید گریخت
و چون خوشی روی نماید در آن نباید آویخت که چون بلا

ازان نکرینند با خویشی شود و خویشی چنین دوان در
اوینند بابلا کرده و السلم علی من اتبع الهدی بسم الله
الرحمن الرحیم من عبدالله قطب بن یحیی الحی ولی فی الله الامیر
محب الملة والدین الشیخ محمد وامیان الاخوان والحبیب فی الله
الامیر افضل الملة والدین محمد اما بعد خدای عز وجل بعد از
پنج قسم مؤکد می فرماید ان عذاب ربک لواقع ما له من
دافع و ازان هیبت و ترس عجب بر ضعیفان می نشیند و یقین
میدانم که این عذابیست بر اصل که انجا دوست برمی
خیزد که انرا هیچ صارفی و مانعی نیست اکنون ادمی
ضعیف چه چاره سازد و چه تدبیر کند در وی بکوی
نهد از پیش که برید بکجا که برید چون خدای در هر صفات
و امر خدای در همه سو محیط است اهسته نفس را فرمی باید کرد
که او را

که او را مسلمان سازند تا خلاص یابند که هیچ تدبیر دیگر
نیست طریق مسکنت و استسلام باید سپردن زانکه
تیغ قهر اوست کو را که زهره نیست سایه را فکندن
او را تیغ نیست نفس که خودی از سر بنهاد و نامراد شد امر
خدای را خاضع می شود و هر چیز که خدای می گوید چنان می کند
چه او این هنگام ذلک و لاست حول و قوتی در خود نمی
یابد که رجوع با ان کند چندان فرع بوی کار کرده که یکبارگی
ساقط و متابع هر چیز گشته می داند مجرد و اما نفس
که بخویشتن ناظر است و برای خود معجب شود را جا خود داند
و ولی امر هیچ می شناسد برای خود تدبیر می کند
و پیش و پس کار خود می اندیشد زمانی فکر فرزند می کند
زمانی اندیشه پیوند زمانی این زمانی ان امر خدای کی

بوی محو رسید بعرض نفس محو شدند تا اگر نفس اضافه‌ها
بجای آورد و الا امر دلجوئی خود باز نگرداند او را
ابن محو رسید که امر خدا موقوف دارد در حلف باب
و استیدان از نفس کند تا اگر اذن دهد او را بار دهد
و الا باز فرستد چون خود نفس را بر رب ایثار کند بار شد
تا روز نفس بکند و روز رب در رسد هنالک
یوم الدین حکم خویش را براند فالیوم ننسیکم کما نسیتم
لقاء یومکم هذا نفس را خوار و ذلیل جائی باز باید
گذاشت که امتثال امر رب را کمر بندد و اهل و نفس
و عرض و تن جمله را وداع کند امر رب و در کار دین
کند و امر و فکر روز آینده اطلاع امر رب نکند هیچ خود را
از رب باز نگیرد و بالکلیه خود را استهلاک و فانی
در امر رب

در امر رب سازد تا چون روز رب برسد والیوم کله
لله رب العالمین خویش از ایشان دریغ نداده که من کان لله
کان الله له و هم جماعت اخوان که در دین کار استوار
بربندند بلد هم را بر دارند تا باوج سعادت ابدی برآیند

الله المسئول لاعانتکم والسلام علیکم بسم الله الرحمن الرحیم
من عبد الله قطب بن محیی الحی ولیه ففی الله الامیر محب الملة
والدین الشیخ محمد وفی ففی الله الامیر افضل الدین محمد موصوف

کان الله لهما فی الدارین اما بعد بشارت باد بنده
که خدای عز و جل او را در جهان نداران سر که دان که او را
از فضل الله و ندا نا تو اکر کامجهان ایشان ساما کرده بخود
خواند مومن را از ان بیم ماکرده تا دل بهیچ ننهد
و دین او را حس مستغرق نبات جهد که عطاء او براض

نار است و اگر مؤمن را در دوزخ مستقری باشد عذاب
راه بوی برد و او را فرو گیرد اما چون او را در دوزخ
مستقری نیست عذاب بدو چیزی نرسد که او را باشد تا بدانند
که وی از آنجا با خبر بلای عذاب بحضرت شود و از آنکه بوی باز
است که مؤمن را درین جهان نیابی اگر تمام زمین بگردی
بدو یابی هست در او مؤمنان در لامکانست فی مقعد صدق
عند ملیک مقتدر اگر جای لامکان را می‌شناسی بگو که از جهت
در کدام جهت خود را بمؤمن توانی رسانید
هیهات لامکان در کدام مکان توان یافت و بیجهت را در
کدام جهت توان رسید دو جهان بنای دنیا در که
فرزند با مادر یا بچه یکی از ایشان در گوشه معین
از ادر دریا بچه بو ماهی اگر بدو و هوا خاص او را فرو گرفته

از اول

از اول عمر تا آخر عمر در همان و با همان بسر می‌برد از هر
کس که تشنه‌ای بیچاره آید او را بر او برده و بوی او نازد
و او را فرو گیرد سرادق خویش با او محیط شده تا ایمان پنهان
که که مؤمن مکرم که نور بصیرت او تا متناهی باشد
و شعاع بر هوای ابد او انداخته چون گردد تا متناهی
توانی بر آمد هر چند در تک ایستی چون در نگری در
بدایتی از بدایت با او نرسیدی با ذیل نهایت که پای او می‌
بی نهایتی هست مؤمن مکرم که تناهی تو در لاتناهی
او کم شدن قطره در دریا آنگاه روی خود باز نهد
بینی چو قطره برود در دریا بری بدیوانگی
مانند این را و وی جان مؤمن بمثابه القا نطفه است
در رحم نطفه چون از شخص جدا شد و در رحم خود

قرار که هر عمل ادمی از ان منقطع شد الا ما اقبر عاملان
الیه و عمل ابدی در باخرا از ان منقطع نیست ایشان را
بان سر کار نیست و در ان دست کاری تا انزمان که صورت
ادمی از ان و جان داده و دمند و شود ایجاد شود حال عمل
بعینه هم چنین است اما بلفظ من قول لا اله الا الله رقیب عتید
و نحن الخیر من تصدق بعدل تمرة من کسب طیبة و لا یقبل
الله الا الطیب فان الله یتقبلها بیمینه ثم یربیها لصاحبها
کما یربی احدکم فلوه حتی یکون مثل الجبل قوله عدل
تمرة ای ما یوازی تمرة و الفلو ولد الفرس و مراد بنفخ
روح اعطاء قوت متمر که مبدء تحقق حقیقت است
که مادة مستعدان باشد انکه مستمع کاشن بود که از اعمال
همه احیا متکون شود اشیا بان متکون شود چنانچه خبر

در خبر

در خبر امده که لقیت ابراهیم لیلة اسری بی فقال
یا محمد اقرء امتک منی السلم و اخبرهم ان الجنة طیبة التربة
عذبة الماء و انها قیعان و ان غراسها سبحان الله والحمد
لله و لا اله الا الله و الله اکبر اما احیا و اشیا که
از عملی که تعلق بدل دارد متکون شود با احیا
و اشیا که از امتلاج که تعلق بکل دارد متکون شود
نماند فلا تعلم نفس ما اخفی لهم من قرة اعین جزاء
بما کانوا یعملون اگر چه این درونق و طراوت و حسن
منظر و لطافت بیکر که ساحتها انکل دارند هم از
پرتو یست که از ان ساحتها دل بر ایشان افتاده
باغها و سبزها انانه لست عکس لطف او
بوینه اب و گل آو براهیم جز نیا از ان تربت طیبه و ما

عذرات که باب وکل جهان امیختند و کرهی که از آن
خاک مشکبوی بیرون بساتین و ریاحین بیختند ولیم
ایده الله چون این عذر معلوم کرده باور داشت باید که
اهتمام در اقدام بر طاعات استوار دارد و هر طاعت که
پوشیده باشد از دیدها و مردمان دیده او بران روشن نشوند
و دل او بان امیدوارتر برای چون این خبر از طاعت باز دید
می‌شود چیزیست پوشیده از ضمایر عمل پوشیده بنماند سبب
پوشیدکی او فوق آنست مر آن چنانچه حسن بصری گفت
در تفسیر که هیر فلا تعلم نفس ما اخفی لهم من قرة اعین
اخفی قوم عملا ما لم تر عین ولم یخطر علی قلب بشر اول
چیزی که وصیت ولیم بدان می‌شود از طاعات و طاعت
که که هیز مذکوره در شان او نازل شده یکی برخواستن
شب

طاعت پوشیده ...

شب برای نماز و دعا که تتجافی جنوبهم عن المضاجع
یدعون ربهم خوفا و طمعا دویم صدقه پوشیده که
و مما رزقناهم ینفقون و اگر چه بصریح در اینجا تقیید
انفاق باخفا نکرده اما از تعقیب این بفلا تعلم نفس ما اخفی
لهم من قرة اعین بانکه علیحده معلوم است اکر وان تخفوها
وتوتوها الفقراء فهو خیر لکم اضمار این فهم می‌شود و اینجا
در هر باب می‌نویسیم برای ولیم با بار و لد در ترغیب
در برخواستن شب برای نماز و دعا ولیم ایده الله
باید که التزام برخواستن شب کند الا آنکه احیانا
که بغیر از آنکه عذر بحلی و دارد آن باز دارد در دست
نداده و عن النبی صلی الله علیه واله عجب ربنا من
رجلین رجل ثار عن وطائه ولحافه من بین حبه و اهله

الى صلوته رغبة فيما عندى وشفقا مما عندى ورجل
غزا فى سبيل الله فانهزم اصحابه فعلم ما عليه فى الفرار وماله
فى الرجوع فرجع حتى اهريق دمه رغبة فيما عندى
واوقات بيدارى شب بر چند وجه قسمت كند يكقسم نماز
كند بخشوع وخضوع وجمع قلب كه ان ناشئة الليل
هى اشد وطأ واقوم قيلا ان مقدار كه ميسر شود كه
فاقرؤا ما تيسر منه واكمل ان دوازده ركعت دو
اول سبك گذارد ودو ديگر بغايت دراز
بعد ازان بتدريج كوتاه كند چه از فعل رسول الله صلعم
چنين ثابت شده عن زيد بن خالد الجهنى انه قال لارمقن
صلوة رسول الله صلعم الليلة فصلى ركعتين خفيفتين
ثم صلى ركعتين طويلتين طويلتين طويلتين ثم
صلى

صلى ركعتين وهما دون اللتين قبلهما ثم صلى
ركعتين وهما دون اللتين قبلهما ثم صلى ركعتين
وهما دون اللتين قبلهما ثم صلى ركعتين وهما دون
اللتين قبلهما ثم اوتر فذلك ثلث عشرة ركعة رواه
مسلم ويكقسم استغفار كند براى مطلق ذنوب
وبراى ذنوب مخصوصه كه از خود شناسد كه سحر را
با استغفار خصوصيتى هست لقوله تعالى وبالاسحار هم
يستغفرون ويكقسم دعا كند براى حاجات خود و
برادران ودوستان خود عموما وخصوصا كه
بنسانا هنالك وديگر استغفار ودعا بطريق
مناجات كند همچون كسى كه با همنشين سخن گويد كه
انا جليس من ذكرنى نه آنكه بر سبيل تكلف بر زبان راند

واگر مهلت برای مناجات حاصل نشود دست از تلاوت
ان باز ندارد که آن نیز از فضیلت و فایده خالی
نیست و یکقسم دیگر آنکه ورد کلام الله کند باید بر
تعظیم و استغفار و دعا اگر میسر نکند شاید و اگر در
خلال تهجد کند در اعقاب تسلیمات شاید و اگر در بعضی
رکعات اگر در عقب آن استغفار خواهد کرد اینکه در توطئه
استغفار باشد بخواند بیشتر آیات و اولی آنکه در رکعت
خفیفه اولی آیات مناسب استغفار بخواند این آیت و لو
انهم اذ ظلموا انفسهم جاؤك الى توابا رحيما و دیگر
ومن يعمل سوءا الى غفورا رحيما سيم والذين اذا
فعلوا فاحشة الى وهم يعلمون و اگر آن دو در رکعت
خواند و این یک دو رکعت شاید و چون برای تهجد
برخیزد.

برخیزد خواندن سوره آل عمران بخواند که در
احادیث چنین ثابت شده عن ابن عباس قال بت عند
خالتی میمونة لیلة والنبی صلعم عندها فتحدث رسول الله
صلی الله علیه و آله مع اهله ساعة ثم رقد فلما کان
ثلث اللیل الآخر او بعضه قعد ینظر الی السماء فقرأ
ان فی خلق السموات والارض واختلاف اللیل والنهار
لآیات لاولی الالباب حتی ختم السورة ثم قام الی القربة
الحدیث و چنین داند که آدمی گناه کار است و تدارک کار
او باستغفار است و استغفار او عنایت الا آن آخر شب است
که سحر نام دارد برای آنکه روز بکار دنیا مشغول است
و شب بخواب و آن نیز از تتمه کار دنیا برای آنکه کوفت
کارات که خواب آورد و بخواب آسوده ادراک میشود

سحر از کار دنیا وانچه برای کار دنیا کرخواب است
فارغ شده مکان که کار دنیا تمام کرده و آن ساعت غنیمت
است چنانکه نزد دنیا آن ساعت غنیمت است اخروی الهی
دران با خدای عز و جل مشغول باید شد و نزول خدای
عز و جل بدنیا در آن ساعت است قال رسول الله صلعم ینزل
ربنا تبارك وتعالی کل لیلة الی السماء الدنیا حین یبقی
ثلث اللیل الاخر یقول من یدعونی فاستجیب له من
یسالنی فاعطیه من یستغفرنی فاغفر له ثم یبسط یدیه
یقول من یقرض غیر عدوم ولا ظلوم حتی ینفجر الفجر رواه مسلم
در هر انادی دانه الهی باشد و در هر خزینه قطره
الهی باشد و در هر بشارت و ذخی ساعت غنیمت الهی باشد انوار
از سحر باید جست و ساعت اجابت دعا آن باشد عن جابر قال
سمعت

سمعت النبی صلعم یقول ان فی اللیل الساعة لا یوافقها
رجل مسلم یسال الله خیرا من امر الدنیا والاخرة الا
اعطاه و ذلك کل لیلة رواه مسلم هر کس در جمیع
دنیا آن ساعت از وی فوت شود روز قیامت
او را بر فوت آن تاسف باشد که بفوت هیچ چیز چنان
متاسف نشود و ادمی هر تخلیط که در روی کرده باشد
چون سحر برخیزد و عذر خواهی و استغفار نماید
راه خود پاك کرده باشد وابتدا حسنات از دو وجه
دیگر باشد اقم الصلوة طرفی النهار و زلفا من اللیل
ان الحسنات یذهبن السیئات ذلك ذکری للذاکرین و
این سخن نه برای کسی است که باعتماد این دو وجه خود را از
گناه پاك نکرد اند چنین کس باین فایده نرسد برای

کسیست که بنادانی بگناه مبتلا شود و خائف و نادم
باشد چنانکه کسی چون این عذر خواهد و اظهار بندگی
و شرمندگی تقدیم کند پذیرفته افتد بفضل الله
تعالی باب دویم در ترغیب بصدقه لاسیما صدقه
خفیه قال الله تعالی ان تبدوا الصدقات فنعما هی وان
تخفوها وتؤتوها الفقراء فهو خیر لکم ولیم ایدک الله
تصدق بصدقه نیت مکافات مستعمل دارد و هر روز
دانسته صدقه دهد مما قل منه او کثر و صدقه را
که نیز ابتغا برای آنکه مکافات در معرض احتطاب
وآفات و اضافه سبها قضا و مدخل قضا عند الله
که انجا است تا اثر او بگردد صدقه لهم ایتی ذاتی
بسوء مدخل القضا باشد مانند هیمه خاشاک بر کن
وآتش

وآتش محیط صدقه بچون از دست متصدق افتاد بیت
رود تا بجا که مدخل سوء القضا آید و دار دخنه نشنید
پس تدبیر دفع سوء القضا صدقات و دعا این
در بیت با نفع بین دارد قال رسول الله صلعم ان
الدعا ینفع مما نزل ومما لم ینزل فعلیکم عباد الله
بالدعا هرگاه که استشعار مخافتی کند توسل
بصدقه و دعا جوید که خدای وقایه فرماید بفضل
خود و ثالث این دو با آنکه لا توحی افتد که رسول الله
صلی الله علیه و آله ثالث آن ساخته در حدیث
وصیت معاذ قال صلعم الا ادلک علی ابواب الخیر
الصوم جنة والصدقة تطفئ الخطیئة کما یطفئ الماء
النار وصلوة الرجل فی جوف اللیل ثم تلا تتجافی

جنوبهم عن المضاجع یدعون ربهم خوفا وطمعا حتی
بلغ یعملون پس این دو باب را مثلث سازیم در ترک عیب
صوم و مکمل الارکان در منثور طاعات باذن الله تعالی

باب سیم در ترک عیب در صوم ولیم ایده الله باید
که از روزه مسنون خود را خالی نگذارد اگر چه در
هفته یک روز باشد یا در ماهی یک روز که روزه ایام بیض
است و فی الحدیث الفقر سبعی الصوم لی و انا اجزی به چون
ادمی بنده خدای عز و جل است باید که از این صفت هیچ نفس
با او نباشد و او را از حیوان باز نتوان شناخت مراکوئی
اگر گشته خدائی چه داری ز خدائی من چه دانم
و کسی نگوید که چون صوم این صفت است در بهشت
که را [illegible] او در آنجا [illegible] باید که طعام خود در بهشت
انکه

انکه طعام بهشت از برای نفوس مؤمنان است که و فیها
ما تشتهی الانفس و تلذ الاعین حقیقت ایشان از بهشت
و تناول طعام بهشت بهره باشد ان خود ایشان را
باشد در حق نفوس خود چنانچه از حیات و هو
یطعم و لا یطعم باشد چون نیک بنگری حظ انچه
حقیقت ایشان باشد لقای حبیب ایشان لا غیر است
بذکر حظین آن انچه در حدیث امده للصائم فرحتان
فرحة عند لقاء ربه و فرحة عند افطاره فرحه حظ
نفس باشد و فرحه لقا حظ حقیقت والله اعلم بالصواب

باب چهارم در منثور طاعات ولیم ایده الله او را در
نماز خمس بر وجهی که در احادیث ثابت شده و در جزوی
مفرد برای اخوان مجموع گشته است بیعضی متروک ندارد

وجهد کند که بتلاوت آن قناعت نکند بلکه در اجابت

داد در بوسیله ذکر همه مناجاتها را یاد دارد واگر دل

حاضر نشود ترک تلاوت نکند که اسبوع تحت مناجات

اللیل و باذ وقت دعهد نبوید باشد که کنون معا

در آن مکنون است هر جا که حاجت بر او قرار گیرد ضبط نماید

الاشراقین و ما بین العشائین از دست نگذارد واگر

مشارک یابد بتلاوت وصل کند والا با بخود ادیت باشد

بلاواز تلاوت و ذکر و مراقبه با صلوة بین العشائین

که آنرا صلوة اوابین گویند و آن دوازده رکعت است

تا در بیت رکعت و درس قرآن بهیچ حال فراموش

نکند صیانة للحفظ و ابتغاء للاجر و قیاما بالشکر

واستفتاح الابواب الفکر و نماز اشراق و چاشت و اوابین

بلاعذری.

بلاعذری متروک ندارد و در دو نوبت آن موکله عذر

موکله بی عذری مساهله ننماید و لو فی السفر

شب باشد در اداء فرایض در اول وقت بجماعت

و در مسجد و تحری طریقه مستحبه در سور معروفه

در صلوة از طوال و اوساط و قصار مفصل نماید

و وتر را معتنی بدانند و دارد و بهیچ حال مساهله

در آن نکند که آن صلوة الضحی مستقل است و در لیالی

بجای مغرب که وتر نهار است اگر و توقف بانتباه

باشد با سحر اندازد تا ختم نماز با آن واقع شود

والا سر شب ادا بگذارد و استعجیل بر قیام

لیل بتقلیل طعام کند واگر تواند وضو را تا آخر

و قصد خوابگاه کند که بود و حضور آن مستحب

بتمام اوقات و در حضر و سفر یاد و صفات او را ملاحظه تمام
داری و چون اقامت قواعد طاعت کرد برای تحری
رضوان خدای عز و جل و تاسیس لباس تقوی کند
برای تحرز از سخط خدای عز و جل که افمن اسس بنیانه
علی تقوی من الله و رضوان و بداند که چنانچه اعمال
صالحه در میقات نفخ روح در او بایاد حی شود
عمل سیئه نیز در نفخ روح در او بایاد حی شود در حکایت
هست که کسی از روح الله تعلیم این اسم کرد که چون
بر مرده خوانند زنده شود و او بر استخوانی چند
خواند و زنده شد شخصی سیاه بود در حال زنده
کننده خود را هلاک کرد مثل اعمال سیئه مثل همان
استخوان است احتراز باید کرد از عملی که چون زنده شود دشمن
باشد

باشد چون خواهد در حدیث امده که من اتاه الله مالا
فلم یؤد زکوته مثل له ماله یوم القیمه شجاعا اقرع له
زبیبتان یطوقه یوم القیمه یاخذ بلهزمتیه یعنی شدقیه
ثم یقول انا مالک انا کنزک ثم تلا و لا یحسبن الذین
یبخلون الایه پس ذکر ابواب طاعت را مثنی ساختیم
بذکر ابواب تقوی و وقایه نفس است از محارم و محارم
حمی خدای عز و جل کما ورد فی الخبر الا و ان لکل ملک
حمی الا و ان حمی الله محارمه و محل استثنا در بیت
عز و جل و مبادا که رب عز و جل عبد را ببیند که مشارکت
با او میجوید در محل استثنا او پس از غیرت النفس بر
سزاوار نباید که حلم خدای عز و جل صادقی شوم مانع ان
نباشد قال المامون الحلم یحسن بالملوک الا فی ثلثه قادح

نه ملک و متعرض تحریم و مدایح لسر و فی الحدیث
اتعجبون من غیرة سعد والله لانا اغیر منه والله اغیر
منه ومن اجل غیرة الله حرم الفواحش ما ظهر منها و ما بطن
ولیعلم ایدک الله بداند که خدای عز وجل انوار کوناکون است
و هر نوری را حکمی است جدا کانه بعضی انوار ظاهر است و بعضی
انوار مستور چنانکه در دار دنیا چیزی باشد که از مردمان
انوار پوشیده ندارد مثل وجه و کف و قدم و چیزی
باشد که پوشیده دارد مانند این جیبا العذر مانند
ماسوای مذکور است و این خاص اجزای را اخلد نیست در
متعلقات او چیزها نیز مثل این تقسیم باشد مثل عبد خود را
مستور ندارد و زوجه خود را البته مستور دارد و امه
خود را مستور دارد مانند مبالغه هم چنین عمل

ادمی

ادمی در حق انوار و معانی و امور الهیت مختلف باشد
و ادمی را خدای عز وجل از برای خود آفریده که خلقت
الاکوان لاجلک لاجل الانسان لاجلی و او را بندهٔ خود خواند
و عبودیت او را مقابل ربوبیت خود ساخته و او را
بجهت برای تعلیم آداب عبودیت و معاملات با حضرت فرستاده
هم چون طفل که بمکتب فرستند و عالم را سر بسر نمود او
انوار خود آفرید و او را اسرار عالم و امور عالم را داده
در دو محبت الف کرده تا که بمعامله با ان معامله را
با حق و امور حق بیاموزد و عالم در حق او حکم
رایض باشد که مرکب برای ملک رهوار نشاید چون
در انوار الهیت بعضی هست که نیز در رجوع عبد بر رب
را محل اطهر در دنیا مقربان و عاملان او را داد وانیست

نظر در آن کردن و در وصف حملهٔ عرش آمده که لکل
واحد منهم اربعة اجنحة اما جناحان فعلی وجهه مخافة
ان ینظر الی العرش فیصعق و اما جناحان فیهف بهما
الهفیف سرعة الیه و بعضی هست که حالا بر خلاف
این است خدای عز وجل در حیوة دنیا نحجهم و غیر نحجهم ابراهیم
انجرام و بنت و خالد و عمر نام داده از انوار مشهور
ابراهیم و آیات انوار مشهور اند و ماسوای او را جهنا
نسا از انوار غیر مشهور ابراهیم و الت از انها ان در ذلک
لآیات لقوم یعقلون ایجاد اینجا آن نحجهم و غیر نحجهم ان خود
باللّه بعید است از نسبت آن به عز وجل ما اللائق او در باب الادب
و شئی ازان اهلیت این ندارد که محل استشاد باشند
عز وجل اما آداب الهی از آداب الله عز وجل

و در شان

و در شان الهی بر ایشان و چون اینها بنام انها
ساخته شده اند تا آیات انها باشد حکم غیرت نکن
بر اینها منسحب شود چه غیور نپسندد که دیده اغیار
بر سایه حرم او افتد و فقها نظر ازین چون دنیا باد
الکتاب است و در آخرت شخص نداد از ملکات الا اخبر
در دنیا الکتاب نموده از نظر در اشخاص که آیات انوار
محجوب الهی اند در آخرت سر کار با آل او الهی افتاده
و پیوسته امور الهی پیش نهاید و در وجاد انوار
الهی محو شوند در امداد و حط و ترحال و هر جا
بقاعات ملکیه ازان انوار دیده فرو مکاید چون
امر قل للمؤمنین یغضوا من ابصارهم بجا آمتثاله
نو سایند و بلکه این صباح صحن کتب نکرده و انجا

بلا بر سر او آن باید که هیچ کس پیش او عجز نتواند کرد و
و هیچ حیله صاحب و مانع آن عجز نتواند شد برای آنکه او را
مجموعه چاوشان عزت بند که بدان شاهان تسلط عزت با خود
قرین دادند که هر دیده که بایشان نگرد از سر بر کنند نکاه
سنا برقه یذهب بالابصار مثل ادعه درین مثل ناکنه
است که چشم از بنا کنار فرو نگیرد و چون این عادت
درو مستمر و مستقر باشد گاه این از او نسبت با
ملاک دست دهد و بر سر او آن آید که بر سر یسار الکواعب
آمد و ذلک انه کان عبدا تعرض لابنة سیده فقال لها یسار
اشهب من هذا السماء واقعد فی ظلال الانجاد وایاک
و بنات الاحرار فلم ینزجر فعثر یوما الی نفسها فلما
کشفت عنه الی ذکره فجزته فصار مثلا السماء واللبن

الرحیق

ما اللبن الرحیق و خدای عز و جل تقدیم این انذار کرده
اند و افتی که با عباد دارد و یحذرکم الله نفسه والله رؤف
بالعباد و خبر آمده است ایاکم ایاکم الی الحرم فان لهم لوما کالوا
الله چون حسن آمد ایت تو دیدیت از انوار قاهره که
ادراک آن ادراک آن بیت در لخت اکر در دنیا
دیدار آن فرو نگیرد در آخرت چون آن نور دیدار
بهان عادت تا بنشر مکنید و دیدار بر آن کاد دو آن نور تجلی
باشد از انوار عزت که هر اسر هنک پیش پیش او
روند که هر دیده که دیگر او نگرد چون دیده شخص
از دیده دان بر بیننده او و حصا کل خار شده تا دست هر یکی
ادب که بسوی آن دراز شود بر خم خار پاره پاره
کنند و این ایت هم در دنیا قایم آیات مستجان خبر

وهوشمند بصیر خط مشکین بکرد عارض او
خار چینی اکر بهتر من کل بصیر از ان حال امال برخواند
کند شطهیر اندرون بوکی بیت ام بهتر ندد ام درکاه توان و
هیچ بلا بر سر ناظر نیاید اما از ان روز بباید ترسید که
جلالت و بیتها الهیت بجود منصفی این قصه باشد
و سرکار با او افتد خدای تعالی ادمی را از خود و از ان
روز می ترساند و یحذرکم الله نفسه والله رؤف بالعباد
سزاوار است که ادمی از غیرت عزت با تو بسل و بر خود رحم
کند امروز که می تواند کرانروز امکان اکتسابیت مثلا
اکر کسی در جهان خمر خورده باشد از خمر من حیث هو جهان اثر در
اینست بود بسیار انواع قاهره ذو قدر کرد با مطلق
از نیست و جز قوت الهی حامل بران نمی تواند بود اما بودن
خمر بود

خمر بود انچنان بود مانع بیت از امکان تناول در
دنیا بدان که انکه بود ادنی شئ نه از جوهر اوست که مطعم
حکم و خاصیت و دا باشد چنانچه صورت اب تند
اگر از چوب را کنند کودک بران سوار تواند شد و
که از آن نیاید چنانکه کس در لخوت چوب دو جا
ان بود که خمر آید اوست خورده ملکه مکتسب و
عادت تا بتدار هنان تناول ان کند انجا اعتبار او براو
نشیند و از صورت ان بر سر او اید انجرا اید وحمیم
که حامی عزت ان بود را او دا کاکین که از ان باز
کویند هم طفل کبر بر صورت اب تند کستاخ شد با
بنهما عادت چون اب تند بران سوار چوب اب در
عنت او را انداز دو لکد کوب سازد ادمی در دنیا

مثل طفلیست که مادر نمودار اشیا با و نماید
او را بعضی ترساند و بر بعضی دلیر سازد تا چون در
خارج در چار ان اشیا شود بحکم عادت احجام و اقدام
واجب بجا آورد و چیزی مانند آن شود فاین کودک
بجنبت امثال صورت مادر را کند و با او گوید که این
کرهه و کشنده است اگر دران مکرهه و صورت آن ادراک کند
و گوید که این لذت و قوت بخشد تناول کن در نفس
این ماده هیچ ازین دو اثر نباشد اما بثبوت ملکه احجام
و اقدام مذکور این دو فایده منتد افتد نسبت با او
در ثانی الحال چه هرگاه که انچه فی الواقع مار است بیند
از ان احتراز کند بحکم ملکه مکتسبه و عادت ثابته و انچه
طعام مصنوع مانند انچه فی الواقع آنانست بیند تناول
کند

کند و ازان لذت و قوت یابد همچنین در دوزخ افتاد با
ضداد دوزخ گفتند که پلید است گفت حاشا من خشیده
شیرین بود آن پلید نداند که پاک و پلید این جهان
انجا پاک و پلید نیست اینرا پاک برای نمود داد
گویند پلید حقیقی غساق است که در خبر آمده که و لو
ان دلوا من غساق یهراق فی الدنیا لانتن اهل الدنیا
اما هر کس که در دنیا ازان دوزخ که صورتش برده دران
افتاده باشد در دوزخ بوید در لحوت از غساق
در دوزخ بوید و غساق با او گوید که شیرین و خوش بوی
یا نه سر این امور این جهان اشتباه و اشتباح امور آن
جهانست قال ابن عباس لیس فی الدنیا الا الاسماء
اینجا کار آموزند و انجا بکار بندند در ضرورت دنیا

در دست چپ کند برای سفتن احرف در سرخط
دیبا خط اموزند و در صحیفه احرف نویسند کاغذ حج
چون ازین مشق فارغ شوند سرخط دیبا را خط
برسر کشند و ورق مغشوش و ورق اسما را فرو پیچیده
بگوشه ای افکنند یوم نطوی السماء کطی السجل للکتب
انگاه سر کار با حقائق افتد و نموده هر نمود را بدید آرد
آیه هل ینظرون الا تاویله یوم یاتی تاویله آن زمان بر آید
کرد وش دیبا را پاک و پلید دو شاخی بپیچید واز
حقیقت حال غافل بود امروز احرت داند که شارع
چه رحمت گفت یقول الذین نسوه من قبل قد جاءت
رسل ربنا بالحق و تقوی مقسوم است بر اعضا و ای
انکه تقوی و قیام نفس است از محرمات و التذاذ لکات
تمت

محرمات اعضا و اول اعضا درین باب سر عضوست
که در وجه اشارت بان شده که من وقی شر لقلقه
وقبقبه و ذبذبه فقد وقی پس سر باد در تقوی بنوشیم
بعد اعضا ثلثه مذکوره وان با پنجم و ششم و هفتم
باشد وانرا مکمل الادکان سازیم بدر بابی در منشود
تقوی وان با تمام باشد باذن الله تعالی با پنجم
در وقایه لسان ولیم اید الله زبان از سخن ناکام
دارید یکی از غیبت و غیبت آنکه کسی بقصد تفکر
چیزی از حال کسی باز گوید که چون او بشنود از وی
شود باید که چون داعیه در خود یابد فرض کند که
دیگری با او چنان کند که حال خود را با آنچه گوید بد
حال کسی که حالی غیبت ازو کنند تا این بد پسندد یا او

ایخد بخود نمی پسندد که هر کسی را در خدای عز و جل وکیلی
و کفیلی است خواهد که پسندد همه کس که هر چه نیکو بر کس
می پسندد ایخد بخود می پسندد نیز دویم از هر اجتناب
کند که هر امتنان از وجود برود و دلها را دشمن سازد
و سخط خدا عز و جل با او دود و در حدیث وارد است که ان
العبد لیقول الکلمة ما یقولها الا لیضحک الناس
یهوی بها ابعد من الثریا و انه لیزل [illegible] مما
یزل عن قدمه سیم ما لا یعنی ترک کند یعنی چون سخنی
که سودمند نباید در کار دین یا دنیا گوید و الا صمت
اختیار کند که صمت ملقن حکمت است و فی الخبر رحم الله امرء
قال خیرا فغنم او سکت فسلم و قیل من غلب کلامه من علمه قل
کلامه فیما لا یعنیه عن عقبة بن عامر قال لقیت رسول [illegible]
فقلت

فقلت من النجاة فقال علیک لسانک و لیسعک
بیتک و ابک علی خطیئتک رواه الترمذی و عن
سهل بن سعد قال قال رسول الله صلی الله علیه
و اله من یضمن لی ما بین لحییه اضمن له الجنة رواه
البخاری باب ششم در فواید بطن و شکم را
از سه چیز نگاه دارد یکی از تناول طعام حرام و
[illegible] شبهه روی بگرداند کسی را فکنند که حاضر
کند از راه صیانت از دین با باشد و اعتماد بر خویش
[illegible] صیانت نکند که بی اذن او طعام خورد که در
حکایت بعضی سلف هست که کسی در برد و چند عدد
مویز از پیش او برداشت که تناول کند سر دستش را
[illegible] گفت چرا مویز من می خوری گفت اعتماد بر دل

تو دانستم گفت ای احمق این اعتماد بر دل خود کنی
که بدست من نیست وفقها از فرط احتیاط درین باب
گفته اند مهمان لقمه بخادم وغیر خادم نه دهد و نان
برای گربه بر نیفکند برای آنکه او اذن ویکی که مهمان است
ما دون نیست در غیر آنچه خود خورده و نیز احتراز کند
از افراط در طعام و فقها گفته اند شبع مکروه است و آنچه
فوق شبع حرام است اقتصاد درین باب نگاه داشتن پسندیده است
در طعامی که شبع از آن مانع قیام لیل است احتراز
کند از طعام بغفلت خوردن باید که در حین خوردن
خوردن را حاضر دارد که ماده وجود آدمی غذا است
غذایی که بغفلت در شرم طبیعت خورد اجزاء بدنی
از آن متکون شود سرشته غفلت و قساوت باشد تناول

طعام را

طعام را معروف بذکر و شکر و اعتبار و استبصار
باید ساخت بحی تماشا صنعها خدا که چون دهان در
کلو کرد مرا باب هفتم در وقاید فرج اعظم قسمت ادمی
است سئل رسول الله صلعم عن اکثر ما یدخل الناس
النار فقال الاجوفان الفم والفرج قال العارف فرج دو
کلو فرج و کلو که مراد نان و دلو هر که ازین هر دو
برست او رست ابحی او رست اخی و را ایدان نظر و قال این منها
قسمت او قال الاخر و مستفتح باب البلاء بنظر نور
شغلها آخر الدهر عیسی ع از اینجا گفت لا ینجو مما جک
ما غضضت طرفک در شرح تقوی کلام مبسوط
در باب نظر گذشت اینجا بخدای عز و جل باید بود که
ادمی را درین باب نگاه داشتن کند قل اعوذ برب الفلق

من شر ما خلق ومن شر غاسق اذا وقب فسر بعضهم
الغاسق اذا وقب الذکر اذا قام ولم یبعد لان معنه
اللیل اذا دخل وذلک مطیشر ومثل هذه الکنایات عن
بلاغة القران غیر بعید کما کنی عما کنی بقوله کانا یاکلان
الطعام فلیجاهد الله موحد سایر السالکین بحفظ
النظر وغض البصر والتوقی عما یتبع ذلک من الخطرات والزهد
من التصور قال الله تعالی قل للمؤمنین یغضوا من ابصارهم
ویحفظوا فروجهم ذلک ازکی لهم والله خبیر بما یصنعون

باب هشتم در مشتوات التقوی در دین با بعض از
مذمومات اخلاق که مؤمن موحد را اجتناب از ان بود تا هر
کرا کی چیز اخلاق بد و اخلاق نیک معلوم و مستفیض است
بیش مؤمنان که کدام است اما تذکر بهر حال مفید است و تذکر خود

غیر این

غیر این نباشد که معلوم را یاد کسی دهند قال الله تعالی
وذکر فان الذکری تنفع المؤمنین اخلاق بد حالی از ان
نمی شود بت پرستی خلوت غضب عجب تکبر فخر جدال لجاج بطر
بطالت تاسف حسد طمع حقد کذب صلف نفاق
بخل منت استهزا غیبت ظلم حرص ولیم ایدم الله موحدات
بجهت از این اخلاق واجتناب از ان ادا اعمال والله الموفق
والمعین وچون نساد در خود منهک بطاعت وتقوی
شد بمقتضی لا تنس الانسان [illegible] متوجه اوحی شود
تحقیق وتربیت ان شنع ذاکر ان الله وتنحیب الوتروان
باز وقت غیر اندن بنصیحت وارشاد وتذکر که
والعصر ان الانسان لفی خسر الا الذین امنوا وعملوا
الصالحات وتواصوا بالحق وتواصوا بالصبر یکی از

بوی خیر خواهی با بنا جنس از انس برای صله ارحام عام
که هیر یا ایها الناس اتقوا ربکم الذی خلقکم من نفس واحدة
وخلق منها زوجها وبث منهما رجالا کثیرا
ونساء واتقوا الله الذی تساءلون به والارحام ملموح
باشد و یکی از برای اعلای کلمة الله و کلمة کون الذی
کلمة الله تا ذکر خدای عز وجل در دارخر مرفوع بود و اساس
طاعات او موضوع بود و اوامر و نواهی رسول صلعم معمول
ومسموع باشد برای قیام بوظیفه عبودیت و ثنا حضرت
حق ربوبیت پس اینجا باب نهم در بیان طریق
دعوت الخیر باذن الله تعالی و آن باب نهم باشد
باب نهم در بیان طریق دعوت الخیر و خواندن
بخدای عز وجل و من احسن قولا ممن دعا الی الله و عمل

صالحا

صالحا و قال اننی من المسلمین خواندن بخدای
عز وجل بر سه گونه بوده باشد یا با ایراد سخنهای
محکم برای تشخیص بصایر یا با ایراد سخنهای معقول برای
تلبیس قلوب یا با ایراد سخنهای مثر برای کسر سورت
نفوس قال الله تعالی ادع الی سبیل ربک بالحکمة و
الموعظة الحسنة وجادلهم بالتی هی احسن چون بحکمة
خواندن از سخنهای غوامض که ادراک آن مستمعان تاب
نیارد و بتکذیب مبتلا شوند با اذان معنی ناصواب
در دل ایشان افتد و در ذریع افتند احتراز کنند
که امام که ان النبی صلعم نهی عن الاغلوطات و عبد الله
مسعود گفته انکه تکلم صنعا المنطق وهم او گفته حدثوا
بما یعرفون و دعوا ما ینکرون اتحبون ان یکذب الله

و رسول الله و یکی از اجله اصحابست گفت حفظت من
رسول الله صلعم دعایین من العلم فاما احدهما فبثثته
فیکم واما الاخر فلو بثثته قطع هذا البلعوم یعنی
حجر مجاری الطعام و چون بموعظه خواند ترغیب با ترهیب
امیزد که طایر الجناح خوف و رجا طیران ابوی مساوی جناح
کند اگر ابتدا این سخن بر وعد نهد ختم آن بر وعید کند
کما قال الله تعالی نبئ عبادی انی انا الغفور الرحیم وانی
عذابی هو العذاب الالیم واگر ابتدا بوعید کند ختم
بتلیین نماید کما قال الله تعالی شدید العقاب ذو الطول
مگر آنکه از حال مستمع معلوم باشد که در وقت معاینه
ترجیه فقط در بایست حالت یا تخویف فقط نافع
طبیب دلها و اعلاج بحسب مرض باید کرد در ایجاز
مخل

مخل والاطناب الممل احتراز کند از مردانک و پست و ردی
سخن نگاه دارد نکند که چون روی سخن با جاهلی
شود چندانش توغل در آن کند که از دیگر جانب سخن غافل
شود هرچند نصب العین بیان دارد مقابل انرا بگوشه
چشم اشارت ملحوظ دارد تا از اعتدال او که جمال
کمال کلام در آنست محفوظ ماند و سخن که گوید باید که
ظاهر مجتنبا در دانشمندان باشد و چون بازکاوند بحقیقتی
از ان بیرون نیاید نباید که ظاهر ان دانشمندان باشد
اما چون بازکاوند مشکل شود یا حقیقتی دور از دانشمندان
باشد اما ظاهر از حلیه سداد عاری باشد و سخن
که گوید باید که در نفس خود سخنی صحیح باشد و فایده که در
استماع ان بمستمع عاید شود از تغییر خلق و تخیل

عملی با انشراح صدری یا دقت قلبی چه این گران سخن
را سست کاهی نداند در گفتن انچنانچه عادت
متوسمان بعلم است که در چنین جاها کلام طایل که در ان نفعی
نیست ندهم مستمع را و ندهم فایده را اطالت کلام کنند
شیخ ما رحمه الله گفتی ببین که چه چیز گوئی و کلام کامل
انست که اصل او محقق باشد و فرع او مثمر چنانکه در
صفت کلام رسول الله صلعم گفته اند اعلاه اصل است
که اب انجا ئی خورد و مرجع او با اصل الهی کلی باشد
نه سخنی باشد از جوینده ظاهر که بنحو است و اندیشه بمبانی بسته
چند از ان است و اثمار فرع این است که در وی او با نظام
اصل الهی باشد و بتمم دائم هست و فی الخبر بعثت لاتمم
مکارم الاخلاق که شجره طیبه اصلها ثابت و فرعها فی السماء
مثل

مثل چنین کلام است و ابحر از همین ظاهر گوین
بر خود است و کار کرهی در اعلام امور نظام دهر
ندارد که شجره خبیثه اجتثت من فوق الارض
ما لها من قرار است و بعضی از ان امد گوئی که اگر حکیم
خاصه طریقه موعظه نیست اما چون بسط بسطا
کلام در موعظه و خطابت زیاده است اگر در طریقه
برهان در ان بقلم اید و یرجع کل شیء الی اصله و از
جمله ان مقیم تذکیر است تقویم صوت و تحسین سمت
و تنظیف ثوب و تطییب قلب چه معنی که بر نغمه
با داعی بهر از دی سمتی صالح بقبول قلوب اقرب است
و گویند مالک بن انس نقل احادیث مشغول گشتی
تقدیم تسوید عمامه و تسریح لحیه و اتخاذ طیب و لبس ثوب

تكرهها الحديث و از آداب واعظ آنست كه مجلس كم
از سلف ثابت شده كه اطالة المجلس حظ للشيطان
فيه نصيب و از آداب وی آنست كه بموعظه عن شقيق
قال كان عبد الله بن مسعود يذكر الناس كل خميس قال له
رجل يا ابا عبد الرحمن لوددنا انك ذكرتنا فی
كل يوم قال اما انه يمنعنی من ذلك انی اكره ان املكم
وانی اتخولكم بالموعظة كما كان رسول الله صلعم يتخولنا
بها مخافة السامة التخول التعهد وعن عكرمه عن ابن
عباس قال حدث الناس كل جمعة مرة فان ابيت فمرتين
فان اكثرت فثلث مرات ولا تمل الناس هذا القرآن
ولا الفينك تاتی القوم وهم فی حديث من حديثهم فتملهم
ولكن انصت فاذا امروك فحدثهم وهم يشتهونه وانظر
السجع

السجع من الدعاء فاجتنبه فانی عهدت رسول الله
صلی الله عليه و آله و اصحابه لا يفعلون ذلك
و اين سخن ابن عباس فهم تحريض كردن واعظ
بر ايند قرآن و ختم آن بدعا كردن كه عادت اهل وعظ است
در اين عهد اصطلاح در سلف نبوده چه گفته ولا تمل
الناس هذا القرآن وانظر السجع من الدعاء فاجتنبه
و در نامه تعليم صيد الهی در اين باب سخن گفته شد
و بيان نيز استعاجويد و چون بجد الا تمامتر
الصبر كند از طريق احسن درست ننهاده و از
و الخائن مجتنب باشد و اگر خصم در سخن تعدی
كند او نكند و بر جفا كار او صبر كند و هر چند
او لجاج كند او از مقصود سخن راند و سخن لجاج

نگوید که هر کس که صبر و حلم او زیاده است از بحث
او غالب است و البته او مغالی شود و داعی الیه باشد که او را
مرجع در آن دعوی باشد که حجت حال او باشد تمام و مانند
عذری نباشد در ترک اصغا باو و التجا بدعای او و نیز احتیاج
حاجت بیانی دیگر است از سخن در بیان مرجع دعوة الهیه
و آن باب دهم است باشد تلک عشرة کاملة والحمد لله رب العالمین

باب دهم در بیان مرجع دعوة الهیه و آن یکی از دو
چیز است یا تنصیص داعی که بحق است باشد بر او بر استحقاق
آن و ممکن آنکس او را از قیام باین معنی و اقدام بر آن
و اینست که مستمد است در طریق تعلیم باجازت و استناد
استاد در طریقت او بنا است متصل در سلسله فوق وجود
شیخ با جمع مؤمنان بر قبول آن و اخذ از آن و انتها او باین
معنی

معنی در محل خود بانتفاء دلیل که دلالت بر خلاف
آن کند چنانچه از خصائص شیخ مرشد در عقاید گروهی است
که آنرا در بیان مذاهب سلف نوشته است و ترجیح تعلم
العلم و طلبه من مظانه و الاخذ من عرف بالتقدم
و ماخذ این دو طریق ماخذ طریقه این امامت است
چنانچه امامت مرتب بر تنصیص امام سابق باشد مانند
حال و مرتب بر بیعت حاضران است از آنکه امام امام بحق
است و طریقیان صوفیه مرجع و مآل اینان با ذوق
امام مدبر باشد و شک نیست که اگر این هر دو وجه
جمع شود اولی باشد در اولویت سخن نیست سخن
در وجوب است و مطابق این سخن بنده را در رؤیا که دست   وجوبیست
داد نبی رسول الله را بخواب دیده که در مقام تصدیق

استحسان احوال این بنده بود با بنده گفت که اگر فقر فقراء
میخواهی وطریقه مو میخواهی در سلسله درآی
وچنین اظهار محبت نمود که طریقه واقعه شیخ ابو سعید
اما از علاو عجز آن مرید حسن همان معنی بعینه که
مذکور شد وبعد از اتفاق این رؤیا بمثابت امتثال
ان امر که مقرر بخاطر بود نمود و عرض جواب که مطالب این
معنی تواند بود برخود مجرم کردم برای اختیار یک جانب و در
ان باب مانده بودم که اتفاقا سفر حجاز پیش امد و در
ان سفر نیز تفحص الامکان شد وکسی که شایسته ان
باشد نیافت در زمان معاودت چون به بلده حمص نزول
کرده صورتی غریب در بنا دری نمود در منزلی که نشسته
بود شخصی درآمد و سلام کرد و بعضی اصحاب حاضر
بودند.

بودند وبعضی بمهمات متفرق شده بودند بعد ازان
گفت من خلیفه امام زین العابدین وشیخ عبد القادر
الجیلانی ام با وباهر بیعت کن تشکوهی از ین سخن
بر من نشست وچون تحمل مبادرت کرده مرو دست
بیعت بدو نهاده مرو با وی بیعت کردم وترا اجازت
واجلاس بر سجاده ولبس خرقه اخذ دادم بعد ازان
برخواست و روان شد این بنده دیگر او را باز ندیدم
وتعجب وتحیری مرا درین واقعه بود وندانستم
از اجزاء اعانت الهی بر امتثال آن امر مینوی والحمد لله
الذی هدانا لهذا وما کنا لنهتدی لولا ان هدانا
الله وانی قد اجزت للمکتوب له هذه الرسالة المدعو
بابو الخیر ولیحفظ الله الفقیر عماد الملة والدین

عبد العزيز بن الفقير جمال الملة والدين محمد بن الفقير
شمس الملة والدين محمد الافرنجي تولاه الله تعالى
بما يتولى به عباده الصالحين ورحم ابويه الصالحين
ان يروي عني جميع ما يجوز لي روايته بالاسانيد التي
عرفها لي مشايخي وجعلها مبينة في اجازاتهم
لي وابسطها في ذلك اجازة المولى شهاب الدين الكرماني
اجزت له ايده الله ان يروي عني جميع ذلك لا سيما
ما كان من ذلك من كتب الفقه والتفسير والحديث لا سيما
ما احتواه الصحيحان وجامع الاصول والمشكوة
وان يبث للطالبين ما اخذ مني من العلم على شرطه
بذل المجهود في الصيانة والتوقي واختيار حسن التلقي
وان يشهد لمن اراد ان يجد الى الله التوبة ويخلص له
الدين

الدين والطاعة ليؤديها عند الله وعند عباده
المؤمنين لقول رسول الله صلى الله عليه واله وسلم
انتم شهداء الله في الارض فالمؤمنون شهداء
بعضهم لبعض واني اوصيه بعد الوصية المبسوطة
المعمولة هذه الرسالة وصية خاصة ان لا يلتبس بالحاجتها
بما يرد الشهادة في دين الله ما دام حيا بتوفيق الله تعالى
وحسن عصمته وحفظه واعيذه بالله الحي القيوم
الذي لا تأخذه سنة ولا نوم من ان يسقط من مكانه
اقامته فيه وقام بالشهادة له عنده واليك اللهم
ابرء من حالي وقوتي من ان اسمع الاباك واطلب
الاباك فها انا خائف من بطشك عاجز في
قبضتك ناظر الى رحمتك اكلاني كلاءة الوليد

ولا تخل عنه وتولني بما يتولى عبادك الصالحين
والحمد لله رب العالمين وصلوته على محمد وسائر
النبيين وآله وآلهم اجمعين الطيبين الطاهرين
وهذا خط عبد الله المفتقر الى عفوه قطب بن يحيى
بن محمود الانصاري الخزرجي السفلى تاب الله عليه
وغفر له ولوالديه وقع تحريره في يوم الاثنين غرة
رجب لسنة تسع وتسعين وثمانمائة مكتوب معالم
المسالك بسم الله الرحمن الرحيم الحمد لحبيبي في الله الخليل
الجليل الصديق الشمسي الحجي لا زال
له من الله تأييد وتوفيق اما بعد صورت چند کلمه که نکاشته
کلک گوهر سلک استفسار داشته بودند بعد از
اطلاع بر ان اولا وظائف شکر بتقدیم رسانید که خدا را
عز وجل

عز وجل در ارض بقیتی هست از بندگان که در
چنین معنی سخن رانند وجبلت اطلاع بر معالم
مسالک الله مرهای همت ایشان باشد نه همت بر یک
روی دوی در علوم فاد سفر دادند وجز ابواب
خرافات تحو تمادی ندکا قال قائلهم حیوة ثم موت
ثم حشر حدیث خرافة یا ام عمرو ولا عرف فان الله
تعالى يقول وممن خلقنا امة يهدون بالحق وبه يعدلون
وقال رسول الله صلى الله عليه وآله لا يزال طائفة
من امتي قائمة بامر الله لا يضرهم من خذلهم ولا من
خالفهم حتى ياتي امر الله وهم على ذلك فلله تعالى
الحمد على انتهاج مناهج السالكين والتشبه بهدي
الصالحين واحياء سنن السالفين واقامة شعائر

الذین بارک الله علی اولیائنا و علی اخواننا اجمعین
و ثانیا مراسم تضرع و ابتهال بجای آورد و از خدای
عز و جل التماس جواب و جهر صواب درخواست نماید اگر
گوید مترجم باشد نه متحکم و ما توفیقی الا بالله علیه
توکلت و الیه انیب نخست استفسار فرموده بودند
که سبب تلون ارواح چیست و علاج آن چگونه است
و ازالت آن بالکلیه ممکن است یا نه جواب سبب تلون ارواح
آنست که ارواح محتوی بر جمیع قوای عالم آفریده اند
و از همچنین بسی بیشتر در ایشان او نهاده اند تا از آن
راه باشیاء راه یابد و بخلاف تمام اینان که بر ایشان خلق
گشته اند دیگر تواند نمود و چون آن قوی از این عالم
حقیقت ارواح در این جهان غریب آمد و الغریب کالاعمی
ایشان

ایشان مهتدی ترند بطرایق این جهان و در ابتدای
حال غلبه و استیلا ایشان راست و روح تلاشی کرده مسخر
و منقاد ایشان می باشد چون خادم و اسیر ایشان و دیگر آن
آن قوی مختلفند و آن قوی را مدد ایشان از خارج هر وقت
که مدد خارجی او بیشتر و بیشتر چیره بهر غالب آید و حکم
من غلب سلب روح را در کار خویش استعمال کند
و مثل روح این هنگام مثل رجل فیه شرکاء متشاکسون
است گاهی اسیر پلنگ غضب است و گاه در کار خوک
شهوت است زمانی زبردست سگ حرص است و هکذا
و چون روح مدتی در این جهان بود و کم کم اینجا خو شد
و وحشت غربت از وی زایل گشت خاصیت ذات وی
جنبش می کند و عهود اولیت خود با یاد می آید داعیه

تملک قوی جسمانیه در وی باز دید حکم کرده و پادشاهی
خویش را بانچ جوید و لمعان این نور در وی مستتر است
لعقل و مردمان در این بر تفاوت باشند بحسب رقت و کثافت
حجاب و کثرت و قلت مکر و چون باین مقام رسند بر وفق
الحرب سجال گاه غلبه او راست و این هنگام قیام بهیاکل مادیکم
جهان اعلی و رسم و آیین مملکت خود بشرح آتی نماید و گاهی
المستمع خیرات و گاه غلبه قوی جسمانیه راست و این هنگام
مستعمل در هیاکل مادیه جهان ادنی با رسم و آیین
شهوات و هوی المستمات و راه انجه روح را معین است
بر ظهور ذات او و بروز خاصیات او کثرت ذکر عالم علویات
و تامل در هیاکل قدسیه و تشویق نفس در پی تخلی بان
و ایثار صحبت انان از بنی نوع که هیاکل قدسیه دارند و اجتناب
از صحبت

از صحبت باز مانند که اگر اسیر قوی جسمانیه اند
تقید نفس بدین تشبه و تا گو چنانچه قوی جسمانیه را
مددها از خارج قوت روحانیه را مددها از عالم
اعلی چون عنان عنایت الهی معطوف گردد بصورتی که تخلیص
بالکلیه از عالم رجس و تطهیر او از ادناس جسم بر تراوش
امداد چنان شود که روح او بتمام خاصیت خویش
ظهور کند و قوی جسمانیه را بالتمام در تحت سلطنت
خویش بکار خود باز دارد چنانچه هیچ یک از مقام
خویش یکسر موی تجاوز نتواند کرد و نکند و چون
تحقق باین مقام حاصل گردد خلافت روح در عالم
صغیر بروی مقرر شود و مقام کامل شخص را معرفی کرد
و اگر خلافت در عالم کبیر از وی مقصود باشد اسباب

تکمیل و برادهند و بمقابهت باز دادند و یکون ما یکون

دیگر پرسیده بودند که بسبب حب مال و اولاد و

ازواج و میل نفس بغایت احتیاجات و طریق دفع آن چه

گونه است جواب آنست اصل میل با اینها منشاء تقویت کثرت بمقتضی

حکمت الهی در نهاد ایشان شده و حفظ بقیه نوع اشخاص

بدان منوط گشته اما آنکه سلطان روح غلبه آن ناتوان هر وقت

است که روح با سیستانه تمام مقتضی خود او و قوی را

از اعمال خاص خود معزول داشته برسبیل استبداع

مشغول مقتضی خود نخواهد شد اینها افراط در این امور لازم

نیاید و انحلال اعتدال انجام و نه دست خود دهد پس چه

خللی از این تقویت سلطان روح باشد و استیلاء تسخیر

قوی جسمانی طریق این در جواب سوال او مذکور شد

دیگر

دیگر پرسیده بودند از سبب غفلت ادراک

کار حق با ظهور امر او منهاج و تفاوت او در امور شرع

با وجود ایمان بحشر و حساب و طریق ازاله این غفلت

جواب آنست اما آنکه قوی جسمانی مطیع سلطان روح اند

هریک در جای خویش قرار گرفته و بکار خویش مشغول

گشته مملکت بدین آرمیدست و مطمئن هر نوع که آن

خبر کلامی می‌شود و هر چه که از نور و ایمان حجت بسیار

مرئی و مسموع می‌گردد و اما گاهی که قوی جسمانی

از تحت حکم سلطان روح بیرون آیند و شهوت بابدن بر

آشوب و غوغا و از حرکات خارجه از اعتدال ایشان

تمام مملکت دود و غبار گرفته صفت ظلمات بعضها

فوق بعض اذا اخرج یده لم یکد یراها در جسمانی

تا دیدهای بینا و گوشهای شنوا از نظارهٔ بهجت
و استماع اصوات و نقارع حرکات ممنوع شوند لهم قلوب لا
یعقلون بها و لهم اعین لا یبصرون بها و لهم اذان
لا یسمعون بها پس طریق ازالهٔ این غفلت تسکین
قوی جسمانیه است و منع ایشان از حرکات مضطربه و رد
هر یک با مقام خویش با ظهار سلطان روح بهما طبیعت
که سابقا مذکور شد و تفاوت بطاعات و انزجار از معصیت
در چنین حال دست دهد که ظلمت و غبار از
حرکات خارجه قوی جسمانیه متولد میشود و نور ایمان
که اثر تابش جوهر روح است در تحت اغطیه مستتر
و متواری میگردد کما ورد فی الخبر لا یزنی الزانی حین
یزنی و هو مؤمن ای ظاهر الایمان که سلطان
روح او

روح او دایم قایم باشد و قوی جسمانیه او همیشه
در مقام خویش واقف و بکار خود مشغول قطعا
از وی معصیت صادر نگردد و از ذکر خدای عز و جل
غفلت او دور نماید و صفت یسبحون اللیل والنهار
لا یفترون داشته دیگر پیشوا بوده اند از طریق
تحصیل معرفت و محبت و نماءان جز با فکر لطیف
معد حصول معرفت است و فکر لطیف عبارت از ترصد
واردات و انتظار الهامات و ملاحظات ان و ازدیاد انجذاب
قربیه و تعوید نفس بخلوت و تنهایی و انس
با عالم غیب و چون با این دو جمع و همت منضم
گردد تمام مراد بحصول گردد ان شاء الله تعالی دیگر
پیشوا بوده اند که امر جامع هست که ادخت

باز گیرد و از تشعب طرق حیرت مستغنی شود چو او
بذل وجود جامع همه طاعات و مثل این مثل اجیبیست
که از ذخایر و اموال خویش هر لحظه تحفه شریف
و هدیه لطیف پیش محبوب کشد و قصه را کوتاه کند
چه بعد از آن که او ملک محبوب شد هر چه او را
ملک او گشت بی آنکه مفصل از او متوجه شد اکنون
او پیشکش است محبوب را همه پیشکشها هم چنین
مرید سالک هر چند بذل قوی و مخالفت خویش در راه
خدای عز و جل می‌کند چون نگاه می‌کند آنچه مانده است
بیش از آنست که انفاق کرده غیرت این دل او را در سلوک
این راه دوود داز داز پیمودن این تیه که هر چند
تحیر و تیه قوم موسی عم هم چنان تو جای سرد مساز دو تا

برنج

برنج زده هستی خود را پیش می‌کشد و خاک می‌شود
و نشانه بذل وجود آنست که بهستی خدای قناعت کند
از هستی خویش گوید چون خدای هست تو خواهی باش و خواهی
مباش و بمراد خدای قناعت کند از مراد خویش گوید
آنچه مراد خدایست حاصلست آنچه مراد تو است خواهی حاصل باش
و خواهی مباش و بعزت خدای قناعت کند از عزت خویش
گوید چون خدای عزیزست تو خواهی عزیز باش و خواهی
ذلیل و بقدرت خدای قناعت کند از قدرت خویش
گوید چون خدای قادرست تو خواهی قادر باش و خواهی
عاجز و چون بنده بذل وجود باین مرتبه بکند
خدای عز و جل این خاک وجود را از وی بدین
هستی عطا بخشد که زبان از هستی تسبیح خدای باشد

وارکان طاعت خدای آنگاه همه را عطا کرده
و بعبادات حقیقیه و معاملات تلبیسه که پاک از اغراض
و دعوات و تکلفات باشد ایستاده که خدای را
بخدائی بشناسد و خدای را بخدائی پرستش کند
طاعت پاکیزه و عمل بی فترت باشد دیگر پرسیده
بودند که بعضی عاجز در سلوک چه اوی که اورا
از علم و تقلید به بصیرت و تحقیق رسانند جواب
اول چنین بعضی طالب است که خود را تسلیم
منتهی واصل کرده اند و تدبیر و تصرف خود را اصلا
دخل ندهد و نسبت با او کالمیت بین یدی الغسال
باشد و اگر منتهی بچنین منتهی نشود در عالم گردد
و چنین کس جوید تا انتها که بیابد برای آنکه طریق

وصول

وصول منحصر است در تربیت مرشد و جذبه الهیه
و طریق جذبه از اکتسابات بشر خارج است و دخل با آن
کس ندارد و ابحر اختیار عبد در آن دخل دارد
طریق اسلوک است و جستن مرشد و تسلیم او شدن
چون بیابد دیگر پرسیده بودند که اگر دشمن او
خود است بسبب دشمنی او با خود چیست و اگر نفس و شیطان
و اعوان ایشان اند ایشان را از بدبختی او چه مقصود است
و طریق رفع دشمنی با این دشمنان چیست جواب دشمن
اینکس نفس و شیطان و نفس عبارت است از سبب
قوتهای جسمانیه که چون بر حقیقت شخص که روح
قدسی است مستولی شده چنانچه بجای او شده و او مسمی
شده بنفس که مترجم آن خود و بسبب عداوت او با روح قدسی

است که در ظهور روح تدبیر بطلان سلطان او
وانتفاء مقتضیات اوست و طیعذر سالکانی که در
با او در بدایت احوال گفته اوست از مقتضیات او و کسر
او جهت اظهار سلطان روح ابلغ الکف والکسر
تنها که بمقام کمال رسد و سلطان روح قائم بذات
او در حد اعتدال بمیزان خود اماند هر کس را نهایت
رسد ذلک فضل الله یؤتیه من یشاء و سبب عداوت
ابلیس اگر ادمی بر اتحاد مخلوق گشته و مقتضی خلاف
استیاد و تحکم بر تمام اجزاء عالم که ابلیس یکی از انست
و او چون مخلوق از نار آبود زیر دست صابر عنصر ند
که هر ز بر دستی جوید هر اینه او را با کسی که برا و زبر
دستی جوید نزاع باشد و طیعذر سالکانست که بمقاومت
اوکر

کر بو بستر مقادع ذکر بهر بند بغیر حضور که مستودع
نور الهیت زند تا انطفای کند و نار ابلیس را
منطفی سازد قال بعض العارفین اذا تمکن الذکر
من القلب فان دنی منه الشیطان صرع کما یصرع الانس
اذا دنی منه الشیطان فیجتمع علیه الشیاطین فیقولون
ما لهذا فیقال قد مسّه الانس رزقک الله و لیی هذا
المقام و بلغک غایة المرام انه رحیم لطیف لما یشاء
مکتوب لاهداء بسم الله الرحمن الرحیم من عبد الله
قطب بن محیی الحی ولی عفا الله تعالی الخلیل الجلیل
الصدیق الشیخ الجمالی ایده الله تعالی وایداه اما بعد
نامه ای کرم که مشتمل بود بر بشارت طیبه و مبشرات
مباد که رسید وهدایا ... که ... مضمون

از مستفاد شد شکر گذارد و بمقتضای لئن
شکرتم لازیدنکم رجا ازدیاد نعمت و نزول انواع
رحمت دارد و ما ذلک علی الله بعزیز و اعید حفظ
کلام الله کرد در خاطر بسر برده بیشتر مستحسن و محبوب
نمود اگر عود بآن فرمایند محبوب باشد و ورد نوافل
و اداء کردن آن تلاوت و حفظ نموده آنکه اشتیاق کرده است از رد
بر ورد چسند بلا محو نماید بعد راه بازیافتن دل اهم آن
انجا مفتوح محکم کرده ان شاء الله تعالی صورتی کرده باشد
استحباب دعا عقیب تلاوت نگاشته بودند شکی
نیست که اعقاب تلاوت از مواقع اجابت دعا کرده الله
اما از تجربه این کلام غلط است که مردم تا مامور شد بدعا
عقیب تلاوت تمام استحباب چنانچه حیثیت محبوب از مواقع
اجابت

اجابت دعاست مع ذلک نه آنست که مستحب و مسنون است
مردمان اگر هر بار که سجده کنند دعا کنند چنانچه
مستحب و مسنون است ایشان را اگر سجاده بجا آن اعلا بگویند
و نیز صیاح دیک دعا مستحب و مسنون است نه هر کس را
که صیاح دیک بشنود که البته دعا بکند بلکه این
امر است موکول برغبت شخص و عدد مواقع اجابت
دعا اخبار است با آنکه کجا و در چه وقت و در چه حال
غالبا مستجاب می گردد و نه ترغیب است و تحریص بر آن الی
بدعا در آن موضع چنانچه طبیب گوید تناول معجون
قلب این اجابت است با آنکه تناول قوت دل می بخشد تا اگر کسی
کسی را تقویت قلب مقصود باشد بطریق آن داند نه
ترغیب است در اکل تناول بلکه در عقیب ختم خاصیت استحباب

دعا از سخن امام نواوی معلوم میشود قال فی التبیان
المسألة الرابعة يستحب الدعاء عقيب الختم استحبابا
مؤكدا پس در عقب ختم دعا بايد كرد و در بستان
اعتقاد آن كرده و تنبيه از قارى باشد مكر آنكه تصريح
باستحباب دعا در عقب تلاوت مطلقا يافته شود در سخن
فقها و اين كمينه تا غايت باين تصريح نرسيده ام والله
اعلم اما آنچه در باب اسرار و عدم اسرار دعا قطعی
فرموده اند قولى كه باين ضعيف رسيده مقتضى
اسرار نموده منها ما قال فى الحصن و ليس الدعاء
بعد السلام سرا الا ان يكون اماما يريد تعليم الحاضرين
فيجهر و قال فى التبيان و اعلم ان الاسرار فى القراءة و
التكبيرات و غيرهما من الاذكار هو ان يقول بحيث
يسمع

يسمع نفسه اذا كان صحيح السمع لا عارض له و قال
صاحب المهمات يقتضى تقييد الدعاء بالسر دون الذكر
ان يجهر بها عقيب الذكر كما هو المعتاد و ليس كذلك و قد نص
الاصحاب على ان حكم الذكر فى ذلك حكم الدعاء و قد نبه
عليه فى شرح المهذب انتهى و منها ما نقل عن ابن عباس
فى تفسير قوله تعالى و اذكر ربك فى نفسك تضرعا
و خيفة و دون الجهر من القول بالغدو و الآصال
قال رضى الله عنه هو ان تسمع نفسك دون غيرك
و منها ما روى عن الحسن فى قوله تعالى ادعوا
ربكم تضرعا و خفية انه لا يحب المعتدين قال بين
دعوة السر و دعوة العلانية سبعين ضعفا و لقد
كان المسلمون يجتهدون فى الدعاء فلم يسمع لهم صوت

ان كان الا همسا بينهم وبين ربهم وذلك ان الله تعالى
يقول ادعوا ربكم تضرعا وخفية وان الله ذكر عبدا
صالحا ورضي فعله فقال اذ نادى ربه نداء خفيا
انتهى رواه محيي السنة في المعالم والمراد بالمخافتة المنهية
في قوله تعالى ولا تجهر بصلوتك ولا تخافت بها شايد
والله اعلم مخافته بليغه باشد كه بحدى كه بهيچ آن باشد
كه گوينده خود نشنود مخافتهٔ حقيقيه خود اين است كه
هيچ كس نشنود نداو ونه غير او وشكى نيست كه اين مرتبه
از مخافته ممنوعست قال في الاذكار اعلم ان الاذكار
المشروعة في الصلوة وغيرها واجبة كانت او مستحبة لا يحسب
شيء منها ولا يعتد به حتى يتلفظ به بحيث يسمع نفسه
اذا كان صحيح السمع لا عارض له وچون مخافته منهيه في الاية

الكن

الكن همين يك مرتبه است كه در مخافته مذكور شد
قول الامام الغزالي رحمة الله عليه الرابع حفظ الصوت
بين المخافتة والجهر كه هر اينه مقتبس از آيه كريمه است
بر همان مرتبه تنزيل بايد كرد فيتفق كلامهم مع ما سبق
من المنقول هذا ما بلغ علمنا في هذه المسألة والله
اعلم فصل در مكتوب سابق التماس ذكر جهر نموده بودند
كه مواظبت بر آن موجب تنوير قلب ودفع وسوسه
واعراض از دنيا باشد واز كيفيت زيستن بوظائف
قلبى وبدنى وادب با خداى عز وجل ورسول الله صلى
الله عليه وآله وسلم وسلف ماضيين وسائر عباد الله
الصالحين استكشاف نموده مواظبت بر ذكر لا اله
الا الله بشرط ملاحظه معنى آن ونفى ما عدا ان از

خاطر ذکری متواتر و متوالی است زیادتی وقع صحت
بان بیشا سودمند است و مواظبت بر این دعای نبوی
که مذکور خواهد شد مظنه آثار مذکوره است و هو هذا
اللهم ارحمنی بترک المعاصی ابدا ما ابقیتنی وارحمنی ان
اتکلف ما لا یعنینی وارزقنی حسن النظر فیما یرضیک
عنی اللهم بدیع السموات والارض ذا الجلال والاکرام
والعزة التی لا ترام اسئلک یا الله یا رحمن بجلالک
ونور وجهک ان تلزم قلبی حفظ کتابک کما علمتنی
وارزقنی ان اتلوه علی النحو الذی یرضیک عنی
اللهم بدیع السموات والارض ذا الجلال والاکرام
والعزة التی لا ترام یا الله یا رحمن بجلالک ونور وجهک
ان تنور بکتابک بصری وان تطلق به لسانی وان تفرج
بدعن

به عن قلبی وان تشرح به صدری وان تغسل به بدنی
فانه لا یعیننی علی الحق غیرک ولا یؤتیه الا انت ولا
حول ولا قوة الا بالله العلی العظیم و از حفظ
آن که در دعا مذکور است قصد مجرد حفظ ظاهری
نکند بلکه اخذ بان و عمل بان چنانچه در بعضی این
معنی اخبار منقول شده کذلک اتتک آیاتنا فنسیتها فکذلک
فکذلک الیوم تنسی اما استکمال آیات با قید لوح ایشان
نیست که شرح و تفصیل آن حالی بحث واسع
خواهد و مطاوی مطولات آن را نمی‌گنجاید بلکه در
مجلدات استیفاء آن نتوان کرد اما بمقتضای ما لا یدرک
کله لا یترک کله اشاره اجمالی بجمله کافیه از آن در این
محل لایق شود باذن الله تعالی اما آداب با خدا عز و جل

اثر او در سه چیز باز باید جست در اعتقاد و در
حال و در عمل ادب اعتقاد انست که اینچه از اخبار
نبویه و شواهد عقلیه دلالت بر ان کرده از صفات
الهیه اجسام ننمایند از ان تعطیل و تجرید او
اقدام ننمایند تمکن ان تشبیه و تحدید الاعضا و الاحاطه
بل اصدیق بحق تعظیم لیس کمثله شیء و هو السمیع البصیر
و دل را نگاه دارند از اندیشه در ذات و صفات خدای
عز و جل و طلب تحصیل و تکشف ان بلکه جای فکر
اندیشه در استخراج دقایق حکمت که در متقنات صنع
مرعی گشته دلایل قدرت که در نواصی و افاق مبدعات
مودع شده نمایند و ادب در حال انست که اینچه رود
از حلو و مر قضا راضی باشد و در عظمت و کبریا که از

ازاد

اثر او در رای قدسند اصلاح نکنند و بدو همیشه در
مسکنت باز نند هستی را با خدای عز و جل گذارند
و ملازم جاده بندگی باشند و همیشه خاشع و متضرع
باشند از خشیت خدای عز و جل مانند کسی که در اعظم ملکی
حاضر باشد و اثر شکوه و هیبتی بر وی نشسته چه ملک
الموت همیشه حاضر و ناظر است کما قال رسول الله صلعم
ان الذین تدعون بینکم و بین اعناق رکابکم و قال
الله تعالی ما یکون من نجوی ثلثة الا هو رابعهم الایة
و ادب در عمل انکه نفس بپرهیزند از انکه خدای عز و جل
ایشان را در جای که از ان منع کرده ببیند یا در جای که
بان امر کرده نه ببیند و مکروه شمارند که با وجود
جمال حضرت و ابتلا بهجران از قربت در دلالت

و مرتبت آنرا نمایند بلکه علما و زهاد ها را از خویشتن در
بنده و شاهراه استقامت و راه طیبه باز دارند
و از مقاربت از ولیجه دوری نمایند و بکه سنگ و
تسنگ روز باش کنند شوقا الی نعیم الله تعالی حینا
الحکم هم جوارح و نغض بدلک العصا و پیوسته ذلک
انکسار و عجز و افتقار خویش در حضرت عز صمدیت دانند
و در رکوع با خشوع و سجود با بذل وجود بتقدیم رسانند
و نغض بدل الصلوة و بر بندگان خدای عز و جل مهربان باشند
تشنه ایشانرا سیراب کنند و گرسنه ایشانرا طعام دهند
و جاهل ایشانرا تعلیم کنند و من هیهنا انتقل بنا
الکلام الی وظیفة الادب مع الانبیا صلوات الله علیهم
والسلف الماضین وسایر عباد الله المؤمنین
فصل

منفرد از روزمند
کنج نشین ه

فصل ادب با پیغمبران نبی احمد صلوات الله و سلامه
علیهم آنست که بایشان ایمان آورند بعقل و تسلیم ایشان
شوند حالا و متابعت ایشان کنند عملا و ایشانرا میان
سایر بشر دانند در مرتبه کما قال الله تعالی ما کان محمد ابا احد
من رجالکم و لکن رسول الله و خاتم النبیین و قال
رسول الله صلی الله علیه و سلم لست کاحدکم الحدیث و محبت
ایشانرا مقدم دارند بر محبت مال و نفس که النبی اولی
بالمؤمنین من انفسهم و هر گاه که نام ایشان برند یا
شنوند درود و سلام فرستند و ادب با سلف
ماضین و ائمه متقین رضوان الله علیهم اجمعین آنست
که با ایشان سر کینه نکنند و بمقتضای الفرق بعضی
فضیلت ایشانرا مسلم دارند و ایشانرا بر الحق قریب

عهد بدر نبوت وطراوت فیض دران ایام معرفت شناسند
بحق خلفا ورجال واعلم باحکام دین ودر اصول وفروع
متابعت ایشان کنند تا در بلیهٔ هیچ بدعت نیفتند که هر
کس که از پیغمبر آخر زمان صلعم سر کشید در کمراهی کفر افتاد
وهر کس که از خلفا ایشان وائمهٔ متقین که وارثان
علوم واحوال ایشانند سر کشید در بلیهٔ هیچ بدعت افتاد
وباید که چون نام ایشان برند رضوان برایشان دهند
وترحم فرستند وادب با مشایخ واولیا الله انست که
محبت وارادت با ایشان استوار دارند وایشانرا
بهتر از خود بینند وبدانند که ایشان دو کروهند
طایفه اهل صحو اند وایشان کویند بلسان علم کویند واخبر
کنند بر قانون تمکین کنند با چنین کسان ارادت
واقتدا

واقتدا بهر دو مبذول خواهند داشت وطایفه اهل غلبات
اند وبعضی اقوال واعمال ایشان تاویل نزدیک باشد که حرف
راسخان در علم ندانند بر ظواهر عبارات ایشان عمل نباید
کرد واعتماد بران نباید داشت واقتدا بایشان نباید کرد
وادب با مومنان انست که محسن ایشانرا دوست
دارند وبرای مسیئ ایشان استغفار کنند وبر غنی
ایشان حسد نبرند ودر فقیر ایشان بحقارت وخواری
ننکرند وجاهل ایشانرا تعلیم کنند وعالم ایشانرا تعظیم
نمایند کامر فی حقوق الله وعباد الامر الحاصل والبد

یرجع الامر کله مکتوب الی الملک العظیم بسم الله الرحمن الرحیم
من عبد الله قطب بن یحیی الجی ولی فی الله الامیر افضل
الدین محمد اما بعد شما را از ملک عظیم اکاکر دانم وبر سبیل

چند از اسرار هستی تنبیه نمایم دل را جمع کند و خاطر را
فراهم آورد قال الله تعالی فلله المکر جمیعا مکر عظیم
نزدیک نمودن اشیا است بآدمی تا او را در آن افتد که مکر نهان
او را آورد در قبضه اوست و حال آنکه هر چیز بوم کرد خود
گردانست و در دایره بسته که هیچ مدخل و مخرج
ندارد از خود بسوی هیچ بیرون نمی رود و هیچ را بسوی خود
راه نمی دهد با آفتاب مانند کرد را بینر نماید طفل را که آن
افتد که مکر افتاد در کنار اوست هیهات افتاد در
مشغول به خود است آیا باش تا افتاد دیگر در آنگاه معلوم
تو گردد که افتاد در کنار تو بوده است آیا نه زاب شخص را
دشمن شخص می گیرد و با او بر آن جنگ می کند که آن
فرو گذاشت که خود را زیر فرمان او در آورد بود مال
شخص را

شخص را غاصب می شناسد و جرح می کند که جای آن
روی ملایمت و مدارا گردست تو را بر خود مطلق
بود اکنون بکار سازی دیگران مشغول است و دست
از او یکباره کوتاه این افتاده است که هر روز از در دیگر
کسی در آید و تلک الایام نداولها بین الناس روی
لطف و نزدیکی که اشیا می نمایند که تو از ایشان می
از آن خود را صید تو می کنند تا تو را صید خود کنند که
دل تو وقت ایشان است چون دل با ایشان دادی آنگاه
معکوس شد تو مملوک شدی و ایشان مالک دل تو را
پاره پاره می کنند و با آتش غضب کباب می سازند و می
خورند حال مرغ در چنگال صیاد و زیر دندان
و حال دل خود را در دست اشیا یاد دار بیخ و کباه

کر بدید عکس نمایند بیضها و کبابها هست کر دیده عقل
در یابد چه صورت بهاست مرجع صورت تا نرا تو صورت بهای
ایشان را چه دانی پاره گوشت را اگر کبابی کنند ضایع
نیست از برای خوردن کیست چگونه آدمی را اگر کباب
کنند ضایع باشد این همه دلهای آدمیان را اگر کبابی کنند
اما برای خون نگاه دیده معنی برگشایند تا کبابهای
خیبر را ببینید که آتش غم در کانون سینه چگونه می
افروزند و سیخ تعلقات را چگونه در گوشت دل
فرو می برند و آن کبابها می سازند برای خوردن ملائکت
العجوز الشوها سیخ که بیم نه شعر او نه تخیل حق
و یقین مبین است بشنوید و باور دارید بنا عول
مرد خواه آن آتوت و دل بنی آدم را قوت و انتعاش
می باید

می باید خوانهای گوناگون که بر عرصه هامون بعضی
کرده انداز است که جمهور صید ملوک بنی آدم مختار
شباک تعلقات گسترده در خلف دام ادام گرفته چون
مرغ را صیاد اندازد اگر در شباک در دست او گرفتار
صیاد بر سر پیش ناخن او در و بکارد تا کامی کامش
و بچنگال مضا بال و پرش بر کند و باتش غم کباب
کند و اینک در زیر دندان اوست و او را می خاید
نه هر کس جود را دل شکسته و درد فتاده و تنگ می
اثر جی موثر می باشد این فتاده در کار او جای باید
این شکست در زیر دندان او اگر کاو دندان او نمی بیند
ان اثر او بر او اشکال کند دست نا پیدا اگر بیان
می کنند اگر گوشت را در راه بوجه در زیر دندان

مازیاده ازین در دنیا یافت کرد اما درین فساد
در دنیا باید پس چرا باو ندادیم که در دنیا زیر دندان
گرفتادیم هر شکست و تنگی و فنا که از دنیا در خود
می‌یابد بداند که آنرا نیست که در دنیا چنگال و دندان او است و مادام
که او را فربه کرده همکف که او را از چنگال او بلویند
او رند و کرها که یافتن جلب کنند و بد لصالح او رند
و این در دنیا چیست اگر هنوز بد ظاهر هست
اما چون نام عفونت او را فرو برد و بها و پدر باطن او
که باطن هست آن پیوسته آنگاه امید یکباره از او
منقطع شد و مراقبت تعلیمات او و در دکان های وی
و استحاله که او را ایجاد وی نماید جز خدا عز و جل
داند بعالم فراموشان افتد و کس دیگر وی را او نند ببیند

نسوا الله

نسوا الله فنسیهم والعیاذ بالله العظیم من مقامات
الفاسقین فخاطوا الجحیم حاین یرکبون طبقا عن
طبق هر غم و بلا و محنت که در جهان محسوس اند الله
بیشتر از آن آتش که در دنیا و بر ماده دنیا و هنر
دوزخ است چگونه چراغ دهن و قوت نضج و استحاله
که در او نیست جهت پیوند است که بمعده داد
و حرارت کبد که مبدأ استحاله و آنکه کلیت در
معده است هم چنین لعب و مشقت که در دنیا است
اثری است از لعب و مشقت دوزخ و شکستگی
که در دنیا و محنت نماید والعیاذ بالله تعالی
قال الله تعالی ولنذیقنهم من العذاب الادنی دون العذاب
الاکبر لعلهم یرجعون در حین که شما اگر بشنوید چگونه

مایل آید بصنع وجبلت طبعا دنیا و دوزخ هم چنان
مایل آید بصنع وجبلت آدمی قوله تعالی تدعوا من ادبر
وتولی وجمع فاوعی و بوزان بخار آدمی چنین
جوع تاما کنید وحال دوزخ با یاد او دید که تفور
تکاد تمیز من الغیظ امود این جهان نمود از آن
جهان فرمود شاما مستبصران راه از این بد ان
یابند وطمع فریب جهان محو بلکه جهان فریب ده نوال
چنانچه از بعض عارفان منقولست که از او پرسید
کرد چه کاری گفت با این جهان افسوس می کنم
گفت چگونه با این جهان افسوس می کنی گفت نان
این جهان می خورم و کار آن جهان می کنم ای ولی من کار
آدمی اگر بعد از این پیش خواهد ملک داد لحوق چنان
کاری

کاری عظیم که سموات و جبال و ارض از پیش
آن که بگریختند این کار و بار که امروز در دست
دارد بکار و باری نمی توان شمرد نباید که آدمی
بهمه همت هم تو چه آن باشد سعادات که
در آخرت خواهد بود و شقاوت آن که انجا روی
خواهد نمود سعادت و شقاوت دنیا را بسعادت و شقاوت
نمی توان شمرد ای ولی من از ان خدایست برفع
حجاب و اگر هر مردمان بدیدندی که در پیش دیوار این نخ
در چه کارند قال رسول الله صلی الله علیه و آله
لو تعلمون ما اعلم لضحکتم قلیلا و لبکیتم کثیرا
اعاذک الله حبیبی من عذاب النار و فتنة المحیا
و الممات والسلم علیکم و رحمة الله و برکاته والسلم علی حبیب

قلبی الامیر عماد الملة والدین محمد ایده الله بشوقه
الی استماع الحکمة و قبول الاثار الموعظة و توکاه
بلطفه و ذا قدحاله و برّه والسلم علی ولیّ و حبیبی
الامیر رکن الدین حسن شرح الله صدره و اکمل ایمانه
و لیعض علی سلوکه بنواجذه لیلقی رسول الله صلی
الله علیه و آله علی الحوض فهنالک یتبین السابق من
المتخلف والمتکلف و موعدنا معاشر الاخوان
حوض رسول الله صلعم فان بین ایدینا عقبات کوود
صعبة المسالک کثیرة المهالک الناجی منها قلیل
و حسبنا الله و نعم الوکیل مکتوب مثل الحکا بسم الله
الرحمن الرحیم سلام الله عز و جل بر مستمعان موعظت باد
اما بعد آدمی را غیر این جهان جهانی که بازگشت او
بانجاست

بانجاست و راه آدمی بان جهان که گشت چون بدو
بانجا می رود اسباب زیست آن جهان در این جهان
حاصل توان کرد و آن کردارهای شایسته است
بلکه آدمی را باین جهان فرستاده اند برای آنکه
اسباب زیست آن جهان فراهم آورد و او غلط کرده
پنداشته که مگر برای آن باین جهان آمده که خوشی
این جهان ببیند لاجرم جمع اسباب زیست در آن جهان
نداشته باشد جاوید در بدبختی و بدحالی
باشد سبحان الله مردمان در تابستان اسباب زمستان
فراهم می آورند چون نمی دانند که آخرت چه حال
بود حکما مثل زده اند حال دنیا و آخرت را الله گفته
مملکتی بود که چون بسر تابستان رسید پادشاه که هر سال را

بکشتی نشانده ندی و بساحلی جاب و کیاه بودندی
و در آنجا سر دادندی و خود باز کشتندی و صباح
دیکر بر در دروازه شهر منتظر نشستندی او کسی
از غریبان که آمدی او را بر خود پادشاه کردندی و
عادت ایشان بدانستی باز چون سه سال شدی با او
همان کردندی که با پادشاه اول همیشه عادت
ایشان بودی یکنوبت مردی غریب صباح سر سال
اتفاقا بان شهر رسید جماعتی را دید که منتظر نشسته
اند چون او را دیدند باستقبال آمدند و بانواز و
اکرام تمام او را باندرون شهر بردند و بر تخت
نشاندند و کلید خزاین پیش او آوردند و او را
بر خود پادشاه ساختند او مردی زیرک بود با خود

اندیشید

اندیشید که من مردی غریبم و عادت و طریقه این جماعت
نمیدانم که حقیقت حال ایشان چیست و در [illegible]
کار نه علی العمیا در این امر خوض کردن معنی ندارد
وظیفه آنست که یکی را از ایشان بملاطفت و انعام
احسان باخود دوست کردانم تا سر کار ایشان
بر من منکشف کرداند آنکاه بدبینم که مصلحت چیست
چنین کرد با یکی از ایشان دوستی آغاز کرد تا با
و اتحاد رسید بعد از آن حقیقت حال از او
پرسید او چنانچه بود باز نمود او حقیقت بود
شد غافل بود آکاه کشت روی بتدبیر کار
آورد پنهانی از اهل مملکت بنایان را طلب کرد و
بآن ساحل فرستاد تا انجا مملکتی بنا کردند و

فرستاد تا فتوحات استخراج کردند هر ادعا و فالحان را
فرمود تا مزارع و بساتین بپروردند و در ندی بستر
غلامان و کنیزان خریدی از ترک و هندی و غیرها
و بانجا فرستادی تا بتدریج در عرض یکسال آنجا
مملکتی معمور پیدا شد و پادشاه هر چه یافتی از
مال و اسباب و فرش و ثیاب و امتعه و دواب همه
انجا فرستادی و خود بقوت لایموت و بسختی
و تنگی بسر بردی و هیچ عیش نکردی چون سی سال
شد وزرا و امرا و ندیمان و اعیان آمدند و گفتند که
پادشاهان قدیم الایام را این عادت بوده که در دین روز
بکشتی نشستندی و بعضی تفرج و شکار بحر واستندی
بیرون رفتندی اگر پادشاه رغبت فرماید دور
نباشد

نباشد پادشاه دانست که ایشان در چه کارند
اما چون کار خویش از پیش ساخته بود اندیشه
نداشت اجابت کرد و با حشم بکشتی نشست چون
بساحل انطرف دریا رسید او را برهنه کردند و بساحل
سر دادند و دانست راه مملکت او را از دور بدیدند
با جامها از زربفت و مرکبهای آراسته پیش دویدند
و او را بتجمل تمام بمملکت خود در بردند و بر تخت
نشاندند انجا بحضور بتخت نشست و بدل افزون
بپادشاهی و کامرانی مشغول شد اکنون آن مملکت
که او آماده کرده بود مثال آن جهانست و ساحل دریا وکیاه
مثال آن جهان و مؤمن که پیوسته عمل صالح کند
برای عیش خود پیش فرستد کس نیارد؛

تو پیش فرستی و در جهان بهره از مشقت و سختی
بس نمی برد و هرچه بر آن دست یافت ذخیره آخرت
خویش می سازد و در راه خدای عز و جل صرف
می کند آن پادشاه زیرک است چون او را باحل
آن جهان اندازند چون او و علما که بپادشاه کرده او
افزاید گشته اند می آیند و او را بقصرها و سراها بستانها
که باعمال خویش بنا کرده چنانچه در حدیث آمده
که ان الجنة قیعان و ان غراسها سبحان الله الحدیث
می برند و بر آن آنکه و پادشاه جاوید می شوند
که اهل الجنة ملوک و در حدیث آمده که رسول الله
صلی الله علیه و آله در نهج با اصحاب گفت که مردی
بود در بنی اسرائیل که خیر دنیا کرده تا بجای
کرده

که در شمار نمی خواهند شد پرسیدند که چه کرده
فرمود که از پدر خود مال دنیا بمیراث یافت بستانی
خرید و وقف کرد بر مساکین و گفت این بستان
مزد است نزد خدای تعالی و دیناری چند شمرده بخشش
کرد بر ضعفا و گفت باین کنیزکی چند می خرم
از خدای تعالی و بنده چند آزاد کرده گفت اینها خادمان
منند نزد خدای تعالی روزی کوری را دید که در راه
رفتن گاه می افتاد و گاه بر می خاست مرکبی جهت
او خرید که بر آن سوار شود و گفت این مرکب
است نزد خدای تعالی که بآن سوار شوم بعد از آن
رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود که بآن خدایی
که نفس من در قبضه قدرت اوست که گویا آنگاه

می‌کنم بان مرکب وا و را او رده اند بسوی صحرا و زین
کرده و لجام بر نهاده و بران سوار می‌شود و می‌رود
بجشن‌ها تا انان که بعیش و خوشی این مشغول‌اند و
اندیشه الموت خویش نمی‌کنند تا ان ساعت که ایشان را
برهنه در کور نهند که ساحل بحر اب و گیاه است
و خود باز کرده‌اند مثال ان پادشاهان جاهلند
که حقیقت حال نمی‌دانستند تا انزمان که او را برهنه
در ساحل سر می‌دادند و عریان و گریان در بیابان
سرگردان می‌گشتند اما جاهل که بر ساحل ان جهان
افتاد هرگز نمیرد لا یموت فیها و لا یحیی و لا یاتیه
الموت من کل مکان و ما هو بمیت و ان دوست مهربان
که پادشاه دستگار در راه بو نخکرد و از حقیقت حال

اگاه

اگاه کردانید بهشت اکر ادمی را از ناپایداری
این جهان و ظلمت و وحشت انجهان اگاه کرده باشد
او با انجا اگاه می‌کرداند تا از پیش کار سازی کند
و مرگ را اماده شود و بزندگانی دو روزه دنیا
فریفته نشود و در جهان بعوت لا یموت بسر برد
و هرچه یابد در راه خدای عز و جل صرف کند باقی
می‌شود چنانچه در متن با حجید امده ما عندکم ینفد
و ما عند الله باق و بکثرت ذکر و تسبیح و دفیقان
انجهان در حق ایشان خود بنشانند و بستانها
سازد و بکثرت استغفار ظلمت انجهان را نور
نشاند و وحشت انرا بانس مبدل کرداند و افضل ذکر
لا اله الا الله است و کرامی ترین تسبیح سبحان الله و بحمده

سبحان الله العظیم وبحمده و سید الاستغفار
اللهم انت ربی لا اله الا انت خلقتنی وانا عبدک وانا علی
عهدک ووعدک ما استطعت اعوذ بک من شر ما صنعت
ابوء لک بنعمتک علی وابوء لک بذنبی فاغفر لی فانه
لا یغفر الذنوب الا انت و بعد ذکر لا اله الا الله تسبیح
مداومت باید کرد و تسبیح که مذکور شد میان سنت
و فریضه صبح صد بار بگوید بگفت و استغفار که مذکور
شد مکرر در شب و روز باید خواند و معانی را
تمام ملاحظه باید کرد معنی اول این که نیست سزاوار
پرستش مگر خدای عز و جل و معنی دویم این که پاکی
خدایراست و ستایش او منتهی یعنی ایستاده ام
بذکر پاکی خدا و ستایش خدا و معنی سید الاستغفار
که سیم است

که سیم است اینست که خدایا تو خداوند منی نیست سزاوار
پرستش مگر تو آفریدی مرا و من بنده توام و من بر
همان پیمان تو و وعده توام یعنی از پیمانی که با تو بسته ام
و وعده که با تو کرده ام اگر بندگی تو کنم بر نگشته ام
آنقدر که توانم پناه میبرم بتو از بدی آنچه کرده ام
اقرار میکنم برای تو بگناه کاری من پس بیامرز مرا پس
بدرستی که نمی آمرزد گناهان را مگر تو والسلام مکتوب

زینة الارض بسم الله الرحمن الرحیم من عبد الله اقطب
بن محیی الی الاخوان التائبین جعلهم الله من التائبین

اما بعد بخدای تمام سوگند که در راه خدا ابناکامی
و نامرادی و بی کسی و تنهائی و بیچارگی بسر بردن بهتر است
که در راه طبع بهمه مرادی رسیدن و بهمه کام ظفر

یافتن پای دارید تا زینت دنیا شما را غره نهید
که بخدای سوگند که این زینتها ظاهر نشده جز برای
امتحان تا خدای عز و جل بدبیند که عهدی که کرده در مواطن الست
با او بسته اید بران قائم و ثابتید و وفا بجای آورده میکنید
وان زینت و آرایش شما را از خدای مشغول نمیسازد
و آن خدا بیوفایان اند که چون از خدای عز و جل دور افتادند
و محجوب در دنیا آمدند و دیگر چیزها ایشان را پیش آمد
و زینت خلعت در روی ایشان خندید انس با آن
گرفتند و خدای خود را فراموش کردند و با این جهان
و الا این جهان یگانه شدند و دست در گردن او نهادند
کانکه ایشان از آن این جهان نیستند و این جهان از آن ایشان
و هرگز ایشان از خداوندی نبوده که از وی جدا افتاده
قال الله

قال الله تعالی انا جعلنا ما علی الارض زینة لها لنبلوهم
ایهم احسن عملا بخدای شما سوگند که زود باشد
که این زینت که بیوفایان مفتون آن شده اند بدل
ویران بستر اند و خدای خود را ایشان پشت افکنده
برچینند و زمین را چنین بسازند بی آب و گیاه
وحشتناک که بران پاشیده اند با معانی حسن خوانند
و دیگر این جهان موحش بی آرایش و مظلم و تیره
بماند که انا لجاعلون ما علیها صعیدا جرزا
آنگاه مفتونان آنرا گویند ایشان عجب شما که
برای آن عهد خدای بشکستید و در آن او بیختید بدور
کی بود این غوله برهم خورده را که بر شما این چه عجب نموده
بود قوله تعالی ام حسبت ان اصحاب الکهف والرقیم

کانوا من آیاتنا عجبا الی آخر القصه چه اگر چه آن
مردی چند عهد خدای را یاد آورند و از دین زینت
فریبنده روی بگردانند و از خلق کناره گیرند و
روی با خدای خویش آورند قوله تعالی واصبر نفسک
مع الذین یدعون ربهم الی رسول ما صبر کن و با
کسانی که زینت دنیا ایشان را فریفت و با مداد و
شبانگاه بخوانند خدای مشغول اند و چشم از ایشان
مگردان بسوی جماعت که فریفته این شده اند برای
رغبت آن زینت واضرب لهم مثلا رجلین و مثل
زن حال معرضان از زینت دنیا و حال مقبلان برآن
حال آن دو برادر که ایشان را از پدر و مادر اموال
فراوان رسید یکی آن اموال را صرف تحصیل زینت
جهان کرد

جهان کرد و بعضی از آن را داد و بستانی خرید از
زر مخصوص بنخل و میان آن باغ کشت و زراعت و
بعضی دیگر خرج کرد و در آن کوشک و بنا ساخت
و بعضی دیگر داد و اسباب و دواب خرید و در آن
سرداد و بعضی دیگر داد غلامان و کنیزان خرید
و آن برادر دیگر همچنین کرد اما در راه خدای
نفقه کرد تا فقیر و بیچیز ماند روزی از درماندگی
در سر راه برادر ایستاد و از وی خواست که برادر
او را در دکان خویش یا بر سر اسباب برد تا دید
خویش و جمع کند وی بوی باز نماید و میان ایشان
آن مفاوضه رفت که بتفصیل در قرآن مجید مذکور است
از قرآن بخوانید تا بدانید واضرب لهم مثل الحیوة الدنیا

كأنزلناه من السما فاختلط یعنی انجه بر زمین بستان
ان نادان امد نشانه بود تا مردمان بازو قت افتند
و عبرت کیرند و الا تتمه ذیبت جهان بان مثابت است
انچنانکه بر بستان او فرود امد بر همه بستانها فرود
اید چون ناوک مرگ بر تن ادمی فرود امد همه
بستان او ویران است از انجا که بستان اوست ای برادران
الهی از مواعظ قران پند کیرید ای برادران عهد
خدا را فراموش مکنید خاصه که ان عهد را یکبار
دیگر در دین جهان تازه کردید ای برادران الهی سخن اهل
طبع مشنوید ای برادران الهی از بطش جبار بترسید
ای برادران الهی خدا را بحق شما عنایت است والسلم علیکم و رحمة الله
و برکاته مکتوب البصاین والعهایر بسم الله الرحمن الرحیم

من عبده

من عبد الله قطب بن یحیی الحکی حیاه الله الامیر افضل
الملة والدین محمد بن تا اهل بصیرت جز ایشان اهل عنایت نیست
اهل بصیرت در نفس الامر اکاه کنند و بقوت تمیز
که حق تعالی ایشان را داده حق از باطل جدا سازند
و بانچه حق است تمسک جویند و انچه باطل است
طرح کنند غایت این اکر از اهل بصیرت انان که از اهل
علمند صاحب حجت و بینا باشند و شناختن خود را
دانند و دانستن خود را کویند و ایشان متخصص باشند
بدو مزیت که در غیر ایشان یافت نشود یکی ثبات
عقیده که در شبهات مبتدعی و اهل زیغ تزلزل در اعتقاد
ایشان پیدا نشود دویم قوت تفهیم و ارشاد که توانند
که غیر خود را در راه خود در اورند و حق بوی نمایند

و از اهل بصیرت آنانکه نه اهل علم اند اجتهاد ایشان
باشد در امرکا هو حق نفس و صفا بود و انشراح باشد
اما اگر بینا بود و هم از اهل زیغ دو چار ایشان خود در
شبهای خویش را ستر بر ایشان القا کنند بیم آنست که
در اعتقاد خویش سست شوند برای آنکه دیده وقت
ایشان بغایت نازکست و جملست در وقتی غم پیشه بود
ادراک ایشان متواری شود و چراغ بصیرت ایشان از آنکه
بدعوا عوارض منطفی شود این ضعف نیست ایشان اهل بصیرت
بقسمیهم اما اهل غبارت ایشان آنست که تابع استضائت
باشند در آرا و اعمال خویش و هر چه پیر دهد ایشانرا
بایند بران شوند و اگر استضائه معارض استضائه
شود از مقتضی استضائه اول رجوع کند و بمقتضی استضائه

دوم

دوم بگروند چنانکه در میان هر یک از اهل مذاهب
که باشند بعضی بهمان طریق عمل نمایند مگر آنکه از باب حب
بالخلاف در ایشان معین باشد همچون شیعیان که از کودکی
بعض اهل سنت بر آیند که آن هنگام تحول از مذهب
اول بمذهب اخر ایشانرا دست ندهد نه از جهت
رایی بل از جهت رسوخ بغض که حب و بغض از صفات
راسخه است خصوصا در اجلاف و مردمان کثیف که ایشان
ایشان اصرار بر چیزها و از دین مسرکه و ما انکه اهل
علم و بصیرت نیستند ناجیند بلا شک و آنانکه اهل
بصیرت نیستند اما اهل علم نیستند چون اتفاق بیفتد ایشانرا
ابتلا به صحبت کسی از اهل زیغ و بر فطرت پاک خویش
بمانند و از بصیرت خویش نگردند هم ناجیند کما قال الله

تعالی یرفع الله الذین امنوا منکم والذین اوتوا العلم
درجات و انان که اهل عمایتند و تقلید اگر از روی
اتفاق بران عقیده که بعینه خط حقست واقع شوند و
معارضه روی ننماید و عمر بران بسر برند ایا از
ارباب نجات باشند یا نه این محل اختلافست که میان علما شده
که ایمان مقلد صحیحست یا نه با اتفاق بر انکه فنا یابند درجه عقوبت
فوت و تحصیل بصیرت غرضست و این طایفه که اهل
حمایت و تقلیدند ایشانرا بمجتهدان ... و نه با ایشان
تابع شده اند و عقاید ایشان متلقی از افواه و افواه
باشد چون مردمان معتقد که باشند ایشان معتقد باشند
و چون منکر باشند ایشان منکر باشند اگر عادتی محقق
مستبصر پیش ایشان اید و سخن چون اب حیات
کرد دلها

کرد دلهای اهل بصیرت بان زنده شود و جانهای
ایشان بان تازه گردد بگوید بهیچ نخرند و در داستانی
یکی از مشهورانست اگر چه هیچ حال او بتحقیق نمیدانند
و هیچ سخن او نشنیده اند الا انکه بنام او حکایت کنند و
ایشان اهل عمی و تقلیدند و ایشانرا همتی در تحصیل بصیرت
نیست و همت ایشان در استیفاء شهوات و تمتع بلذات
امن نیستند که عزت الهی در مقام ابتلا و امتحان
بوالی نماند و همت بصیر از مقلد مستهان خوار
استفاضه مقابل ان استفاضه حق که ایشان
از روی اتفاق بران اند ایشانرا پیش ارد و اگر همه
قبایل جن و انس باشد که در چنین نوع پیرامون
ایشان بر ایند بشکل اقارب و گذشتگان ایشان و کوی بند

ما بیش از شما بان جهان رفته‌ایم و حال ایشان نکو
دانستیم دین حق دین تو رسیدست تا هنوز در مقـ
ام حیات با آخرت بان دین کرویده تا بجای پیدا
کرم معلوم ستهادن در دین و ادای امتحان تا چه بینم
ندانم که چگونه ایمان از عقبه خواهد که زد اینک
از غارت شیطان ان چگونه خواهد یا الامان الامان
من زوال الایمان و شر الشیطان خصوصا تقلید را
فکر بهتر از دین لکار خویش هیچ باید کرد و کار بان
روز نباید گذاشت که حال انروز معلوم نیست که
چگونه بگذرد و اگر بر عقل خویش اعتماد کند اعتماد
نکند که امر انجا از ان است اگر بقوت عقل معرفت
بان توان کرد جز ابلیس بتمام که خود اظهار کند جز

بقوت

بقوت حق براو غالب نتوان شد چه عقل و قوت ذات
نفسانی بقوت نفسانی و قوت شیطان کاهی که از مقام
قوت خود ظاهر شود غلبه نتوان شد و بصارت
و تقلید دو مرتبت هر کس را که مرتبه از بصیرت
در همه نا مویدا با اضافه فهم و صفوادای هم در کلیات
دین و شناخت ذات باری که انبیا الله و اصحاب ایشان
و هم در تفاصیل دین و شناخت ذات باری که در دلیل
انبیا اندازه اهل علم بینش و در هیچ یک از ان دو
تزلزل و ارتیاب و شک و اضطراب آدمی نمی‌باید
و اگر کسی که مرتبه از شود ابر تقلید اکر از روی اتفاق
بر انجیز حقیقت واقع باشد از بنیادی و استقامت
احوال محروم ماند و در امتحان که بر انگیزند سلطان

غیرت شان زهر بود و لیکن که چگونه تصور توان کرد زدن
کدانه بسم اعتقاد ایشان از بیخ بر انداخته و خرمن
اعتقاد بی‌بنیاد ایشان را به باد بی‌نیازی بر
دهد زانکه تقلید آفت هر نیکویست که
بود تقلید اگر کوه قویست الله تعالی اخوان ما را
از شر تقلید و از شر هر مقلد پلید نجات داد و به لسان
اخوان را با قامت حجت و برهان جمع کید اهل بغی
و بهتان ناطق داد و اندر ولی ذلک مکتوب بتعجیل
الخیر بسم الله الرحمن الرحیم من عبد الله قطب بن محیی
الحی ولیحی بی الله الامام مرشد الدین عبد السلام اما
بعد ولیکم نموده بود که با تمام بعث عبادت موفق
گشته و نقل با نجات موفق اتمام جزو انجدا مخطوطه

داشته

داشته سزد که نقل را موقوف تمام آن جزو گرداند تا
غایت تمام اینها فتر بداد داده و اول نقل کند بعد از آن
با تمام آن جزو اشتغال نماید برای آنکه مؤمن
اگر چه به نیت ما جور است اما اجر عمل جز اجر نیت است
و اجر عمل با ابتدای عمل ابتدائی شود پس هر چه زودتر
شروع کرده شود ملک اجر بیشتر آهرا یند اجر بیشتر با
با آنکه ضامن نمی‌توان شد و چه ضامن توان بود که
اگر بدین فرصت نقل ننماید و نام خود داد بجریده
سائرین الی الله ثبت نکند دیگر باره این فرصت
نیابد بحکم آن اعتنی شاعر بشنید که بقصد اسلام
متوجه حضرت رسول الله صلعم شد با وی گفتند محمد
خمر و زنا حرام کرده گفت چون چنین است امسال بازگردم

وهوسی که انجمها اند بتمام از سر بیرون کنم و
سالها اینجا بودم و مسلمان شوم و هم در آن سال وفات
یافت ایکاش بیامدی و مسلمان شدی و تعوید نفس
بترک خمر داشتی اگر بکردی که فاسق بودن بهتر از
کافر بودن ایجد و پیرا پیش آمد عبرت هر خرد
مندرا که چون رغبت در خیری کند بهیچ سبب
تاخیر در آن نکند که وفی التاخیر آفات و عوارض از
اینجا گفته‌اند لئن ولوک خفته شکل وجذب
سوی حق و حق خیر داو را طلب که میبند با نزاع این
وساوس بسیار پیش می‌آید که اول اسباب سلوک
آماده کنیم آنگاه مشغول سلوک شویم تا سلوک بوجه
و شرط بکردن باید بخاطر جمع و دلی فارغ و این

وحی

وحجاب ابلیس است اگر عشق را بان از راه برد و هرکس که
بمثل این شبه تقاعد در راه سلوک کند تا در روز
قیامت تا ماتم شدی دین شناعت عشق است آسان صادق
خبر در راه پو رسید وجود در افسرده عمر در خنبه بت رسید
باخر رساند کار سازی بکند در بکار بود از این راه
بعشق توان رفت نه بعقل و تا عشق جز شان
عقل آمیست عشق تیشه بر بیخ زند و عقل ایستاده و پیشها
می‌خارد   عشق از بیخ کند تیشه چو برسد از عقل
که نکهداری و معماری منزل بکند و بعد چنین
معلوم شد که والد ماجد ولیم را دل نرم شد
بوحضت نقل بود این استفساری با یادم آمد که
ولیم در بعضی مکاتیب کرده بود جواب آن استفسار

بنویسیم تا بر حقیقت مسئله مطلع شود اینست که چون
پسر بسن بلوغ رسید مکلف نیست به افقه والدین
و او را نرسد که منزل از ایشان جدا کند اما اولی آنست
که از ایشان مفارقت نکند و بخدمت ایشان اشتغال نماید
قال الفخر الرازی و متی بلغ الغلام رشیدا ملک امر نفسه و لا
یجبر علی الکون عند الوالدین او احدهما و لکن الاولی ان
لا یفارقهما بل یخدمهما و یصلهما ببره و این اولویت کاهی
است که بسبب موافقت و خدمت ایشان از فرایض یا فضیلتی
که ثوابش زیادت نخدمت والدین باشد بازنمانند و از
جمله امثله فوت فرایض آنکه تحصیل بصیرت و معرفت
از الله اخلاق ذمیمه که هر دو فرض عین است او را میسر نشود
جز بمفارقت ایشان و این حکم معامله با والدین اما

اقارب

اقارب در مجاورت ایشان مستحب نیست من حیث
انهم اقارب بر انکه امیر المؤمنین با بی موسی
اشعری نوشت که مر ذوی القربی ان یتزاوروا و
لا یتجاوروا و همانا باین معنی خواسته که در
امثال العرب گویند ذوی القرابة اذا تراحموا دباهم
کانوا اخوان ان یتجاوروا و اذا تقاربوا تحاسدوا و تباغضوا
هذا ما حضرنی فی الجواب والله اعلم و لی و سایر الاحباب
و رحمة الله و برکاته مکتوب الخطاب والکتاب بسم الله
الرحمن الرحیم من عبد الله قطب بن یحیی الحوالی فی الله
شیخ الاخوان شمس الملة والدین محمد ابی سعید اما
بعد دریغ که صحبت ما کتبت شد و خطاب کتاب
گشت کجا شد آنکه دیدار اخوان دیدی و از شجرهٔ

گفتار بترگ کرد چه جای ما خاموش که اگر صحبت
انبیا میسر نیست بشود انگیزه و اگر خطاب بکرد
تا با مخاطب در آید گستاخ بادب تا با مخاطب بر آید
خطا نفس انگیزد و از گستاخی خیزد پس حکمت
الهی در تربیت سالکان اقتضا آن کند که ویرا
گاه دور کند تا گستاخ مباشد تربیت او بشود و گاه
نزدیک سازد تا حظ اغالط احوال او که دردکه
ازین دو تمامی کار سالک صورت بندد و کل شیء
عنده بمقدار عالم الغیب والشهادة الکبیر المتعال
و اینجا شما را از دقیقه آگاه کنیم در تفاوت خطاب
و کتابت باید که اگر متکلم اعلا از مخاطب کتاب او موثر
تر است از خطاب او برای آنکه در حین مخاطبه مخاطب

دربرابر

در برابر او ... متکلم بمثابه اینند هر اینه عکس کتابت
و بروقت او برود که متکلم افتد و سطوت لقا و حرارت
سخنان او انجا بر نتابد و تحمل نکند اما در حین مکاتبه
هیچ حاضر نیست متکلم خود بر حضور القا می کند
پس سخنان که بر تحاید بصفای وقت خود ... از حرارت و لطافت
ان هیچ باکم نشده و از شواهد انعکاس مذکور حدیث
است که این کثیر مفسر روایت کرده مضمون آنکه
رسول الله صلی الله علیه و آله روزی در نماز
بامداد سوره روم خواند و او را در آن التباس
افتاد چون باز گشت گفت قرآن بر ما ملتبس کردانیدند
بدرستی که جماعتی از شما نماز با ما می گذارند که وضو
نیکو نمی سازند باید که هر کس که با ما بنماز حاضر

می‌شود وصنوبر نیکو سازد انتهی ابن کثیر گفته که
در این سر عجیب است که پیغمبر صلعم متاثر شد بر
نقصان وضوی ماموماں او و داد در قرآن لبس افتاد
والله اعلم واکر متکلم در آیات از مخاطب خطا او اعلی
است از کنار او برای آنکه در حین خطاب عکس حرارت
ولطافت مخاطب بر دل او می‌افتد وسخنان اکر او انجا
بوجا ید ذنب و ذیعت و عدوت و حلاوت و علو
مرتبه حجت کوید که از سخنان مخاطب می‌کوید
او هر نکته که بلبل می‌کوید کل گفته بود
که چه ز بلبل شنوی ازو اما در حین مکالمه سخن
برا و القا می‌یابد هر اینه لعنه او است و کلایوت
او که الا نایب شیخ بما ینبد و از قبیل او آن انکه کاتب

وحی را

وحی را در سوره المومنون فتبارک الله احسن
الخالقین بخاطر افتاد پیش از انکه رسول الله بفرماید
و بیان افتد که مرید چون در مجلس شیخ حاضر شود هر
سخن که شیخ گوید و برا حجابا نماید که او خود میخواند
واین از تمام معنی شیخ باشد باو وظهور سلطان
نفوذ او برا او که اکر انچه خود بودی پیشتر و پیشتر دانستی
وگاه باشد که باین سبب و قادر شیخ نفوذ هیکم
شود و اعراض و استبدال در پیش کیرد چنانکه ان
کاتب وحی را روی نمود و من یرد الله سبحانه ما را
واحوان ما المحفوظ دارد از فتن ما ظهر منها و
ما بطن و بالله نستعین وعلیه نتوکل ولا حول ولا
قوة الا بالله العلی العظیم هو حسبنا ونعم الوکیل

سبحان ربك رب العزة عما يصفون وسلام
على المرسلين والحمد لله رب العالمين وسلام منا
على اخواننا الغايبين مكتوب بخانقاه الافقر الى الله
الرحمن الرحيم من عبد الله قطب بن محيى الى ولى فى الله
الامير الاخوان الالهيين محب الملة والدين الشيخ
محمد ايده الله بنصره اما بعد آدمی در دنیا یاد
آخرت واقعت یاد نخواهد آخرت امن در این جهان نیاید
نشاید و چون امن نیست چه توان گفت که هیچ خبر نیست
اکنون وظیفه ما فرزندان آدم چیست با این محنت و
عنا و غصه و اضطراب آسوده نیم و ما همی بجوییم خفی
صفا همت این جود نپسندید و بکوشید تا ما مدیر ازبی حب
خود بجوید و چون این جهان بحقیقت ره اقسر که ما منم
بین

نیست البته در جهانی دیگر خواهد بود چه ما
یقین میدانیم که بنای کار نشاید که بر محنت و اضطراب
باشد چه محنت مقصود بالذات نیست یا بانسی یقین که
اگر محنتی باشد آن معطل مصححی خواهد بود و اگر اضطرابی
باشد آن برای آرامشی تواند بود اما آن اضطراب
که کنند و این آرامش که باید ما چیستی کنیم باشد
که آن آرام نصیب ما گردد   این کار دولتست
کنون تا کرا رسد ای ولی ای حبیب من این
دولت ترا پیش آمده از خود باز مکر دان بدست
و دامان الحکم بگیر و من یعتصم بالله فقد
هدی الی صراط مستقیم تا وصول بدست از ده
داده جد در این معنی معلوم شد که اهل احزان

اباد را حق عز و جل بر کزیده بنعمتی که دیگران نداده
و سلوک سبیل خویش بر ایشان سخت اسان کرده
اگر قدر این نعمت ندانند و دل بر انجا ننهند و در ورود
اتمام امر ان نکوشند و نظام ان قایم ندارند طلبی
بوجود کرده باشند و چه ظلمی و ستمی ای ولی من
وعده بدا الاسلام غریبا و سیعود غریبا کما بدا
پرتوی افکنده لاجرم اهل حق که محققان محقق
باشند همراهان و موافقان کم داشته باشند ابنای زمان
تنها بینند متوحش نشوند و این دولت که اغاز کرده
از دست نگذارند و دامن حق از دست ندهند که عاقبت
متقیان سرافراز باشند و فاجران در سوز و گداز
و اگر دو روزی بخلاف این حال منصوب باشند و اقبال
رایات

رایات مکبوب باک نباید داشت او نظر در عاقبت کار
باید داشت ای ولی من و ای حبیب من غافلان سخنان را
افسانه دانند و بان افسوس کنند اما دیندار
غلط کنند حق جز این سخنان نیست و این سخنان که درویشان
گویند افسانه نیست برای انکه این سخنان باقی است
که جاوید بخواهد ماند و سخنان ایشان و اهل جاهلان
از ان سخن بی دانند تابع شهوات نفس اند اگر بارها
ان شهوات زایل شود و بر ضد خویش ظلمت و عذاب
گردد اما گمکرده خدا را براه نتوان اورد خود
صبر باید کرد که خدای حکیم است و حکمت خدای را
خدا بهتر داند والله یهدی من یشاء الی الصراط المستقیم
والسلام علی ولیی و سایر الاخوان اجمعین مکتوب

الطوایف الثلث بسم الله الرحمن الرحیم من عبد الله
قطب بن محیی الی امیر الاخوان الا الیهیبن لا زال
منظورا للطف الله وکلاو لیائه اما بعد اهل جهان
مسر که هند که هیچ انانند که نظر ایشان از او فرهنگ
نکذشته جز خود را و جهان را نشناخته اند ایشان
جز این نیست که جهان را در تصرف خود در اورند
و بجهت اش ارض بمتمتع جویند و تملك کنند دقاب اهل آن
و بی ادب و بی باك دست بسوی آن دراز کنند
و بهر وجه که میسر شود آنرا در قبضه خود در
اورند و که هیچ انانند که از فرهنگ کذشته اند
و با فرهنگ رسیده اند بلا انتراند که جهان را
باین نظام و ترکیب و منهاج و ترتیب جهاندار خدا است ونهایت
کرا

که از او نهیب و سراسر ایجنین بنظر حجاب صنع است او
دست درازی بسوی او نکرده اند و انتظار
کشیده تا از جناب خداوند جهان اینرا نصیب بیابند و
ایشان از جهان تعیین کنند و بخش هر یك معین کنند
و چون اینده علی ذکره الصلوة والسلام امام و نصیب
هر کس تعیین کرده و حد و حلال و حرام باذن خداوند
جهان اغراسم نهاده با ادب و وقار و سکینه و قرار
دست بسوی نصیب خود برده اند و انرا بحضور
دل و جمعیت خاطر تمام کرده تناول کرده اند
و احسان خداوند بجا اند بر خود او کلاه دادند قرب بخشش
ان نانیا درازن دادن که انرا تصرف کنند بلا تشبه
و بشناختن و شکر منعم بجای آورده و بتعظیم بتجلیل

وحمد ومنت وعبادت او وفراهم وقت خود وکلای حال
خویش ایستادگی نموده وگروهی آنانند که از آنها ویند
و آفرینش هر دو بگذشته اند وبا آفرینکار رسیده
باز وقت افتاده اند که آنکس که صنع او چنین
لطیف وحکیم است آفرینه او چنین با نظام ومتین
او در ذات خویش چگونه باشد وجمال وجلال او
در چه مرتبه ونزد تفسیر این معنا از مهب ریاح
اصطفا بادی وزیده وکوشش بجانب بداشته اگر
چه فی الحال باز فهم کند اشته ونزد آن خطره لطیفه
بارقه از بوارق جلال وشارقه از شوارق
جمال الهی حجیبی ونمونه گرفته ودل ایشان از آن ربوده
ودر دریای محبت ایشانرا غوطه داده واز لوث

اکوان

اکوان پاک کرده ایشان عالی همتانند واهل
محبتند ومقربانند وعباد الله اند واهل درجاتند
وطایفه که پیشتر گفتیم عباد الله اند وابرارند
واصحاب یمینند وطایفه اول اخیارند واصحاب
شمال وجاه دنیا دوستداران وستمکاران وی
پاکان وناپاکان خدای عز وجل علیم داند وسایر اخوان
تا ایشان را از آن آگاه دارد وبالله المستعان وعلیه
التکلان وحسبنا الله ونعم الوکیل مکتوب [illegible] بکوتوال
بسم الله الرحمن الرحیم من عبد الله قطب بن یحیی
الی الاخ الاعز الشیخ کریم الدین ایده الله تعالی اما
بعد اگر اخوان همه یکبار غافل شوند سلسله ذکر
منقطع شود بر آنکه غفلت مذکر ذکر نخواهد بود

و با این تقدیر جز غفلت موجود نیست پس باید که
البته بعضی از جماعت غفلت بجود راه ندهند تا اگر
کسی غافل شود تیقظ او نمایند و غفلت از آن کس
زدایند و مثل این مثل چند چراغ است که در خانه باشد
که اگر همه یکباره منقطع شود امکان چراغ روشن کردن
نماند و ظلمت مطبق شود اما اگر بعضی چراغها منطفی
شود و بعضی باقی باشد اگر چه یکی باشد توان که
همه را از آن یک چراغ باز روشن کنند رحمت خدای
بر آنکس باد از اخوان که حفظ خود کند از آنکه ریاح شهوات
مختلفه و اهویه هواها کوناکون چراغ ذکر در دل
او نکشد رحمت خدای بر چنین کس باد و رضوان و برکات
او فصل مذکره ولیم عماد الدین جعفر رسالکه علیه رحمه تا مصر
کرده عهد

کرده عهد او شده جد کند و خود بفرزند خود
رساند تا ابتدا اجر شود که هر یکی چند یکی را بدست
و در تجارت آخرت صلح فرا دست توان داد
فصل خیر الناس و شر الاعداء انداد و شد در خواب
محمد دیدم که تفسیر سوره الکوثر می‌گفتم و چنین
می‌گویم که در قرآن هیچ سوره نیست که مشتمل
باشد بر ذکر نعم خدای عزوجل مثل اشتمال این
سوره برای انکه کوثر خیر کثیر است و این مشتملست
بر همه خیرات دنیا و دینی و دنیوی و در این دو رسم
تفصیل آن مذکور نباید دو بیم مبشر است انعم دنیا و دینی
بر آنکه ان باید نیست و راس عبادات بدنیه صلوة
با مالی و راس عبادات مالیه قربانست و اینده رسم مبشر است

بنعم دنیویه برای انکه ان یادرسیدن این کرامات بتمام مرادات [ممات] و نارسیدن دشمن بان و ازان [نتایک]
هو الابتر این هردو مفهوم می شود یکی بصلاح [ویکی]
از مفهوم حصار این تمام تفسیر کرده درخواست [ب] [ث]
بعد ازان هم درخواست چنین می نماید که کوییا [کسی]
می گوییم که سورة الکوثر بمن داده اند و تعبیرم [چنین]
بخاطر می اید که تمام خیرات بمن خواهند داد و [ههنا]
تم الرؤیا والحمد لله وحده والسلام علی الاخ الاعز ورحمة [الله]
و رضوانه و برکاته بسم الله الرحمن الرحیم من
عبد الله قطب بن یحیی مکتوب الکاتب المنفق [الی]
ولی خدا الله و حبیبه الامیر محب الله بن الشیخ محمد
والی الاخوان الصالحین اجمعین سلام علیکم و [رحمة الله]
وبرکاته

وبرکاته انی احمد الیکم الله الذی لا اله الا هو
واصلی علی نبیه محمد واله واسال الله ان یثبت [اقدامکم]
علی الصراط المستقیم الی یوم تلقونه یوم یحشر
المتقین الی الرحمن وفدا ویساق المجرمین [الی]
جهنم وردا و یزید الله الشیخ الاخوان و [جمیعهم]
وانفسهم قوة وشفاء اما بعد سخنی منقول کویم
که قریب و بعید را جز مقبول نمودن ان [نحی]
بناشد اکر بمقام الضاد داینده کویم امرا [ن]
اجل اکر شخص بخود داند که طریقی کرا او [مسلوک]
می باید داشت و چه نهجست کراو [بیان]
کند و حسن عبارت متضمن باشد و امر ازخسارت
وا ز شفاوت را امتحان واعد لطریقی کراو فق [ببیلی]

نسبت با سعادت و صلاح ایشان باشد چه قطع
نظر از ابتدائی و عودی و ثوابی و عقابی معلوم است
که حال همه ایشان که ان سعادت او و احسن احوال
ممکنه او است او را و اینکه آدمی بخود مستقل نیست
و از معرفت ان عاجز امریست ظاهر که از مراجعت
با خود معلوم می شود چه هر چند شخص با خود
اندیشه می کند سبیل شناخت ان ندارد و چه شناخت
ان موقوفست بر معرفت کل امور ممکنه و اطلاع بر وجود
و مصلحت هستی و انکه بدانند که بنا اشیا بر چه شده
و بر چه شده و باز گشت هستی بچیست و با چیست
و امر همه همین آیا و یا در این زمان زمانیست و رای
این یا از این باز دید است و در این کار و بازگشت کار

لانکه

وانکه تفصیل این کار و بار چیست و چگونه است
و معلوم است که آدمی عاجز است از معرفت این و هر چند
دور و نزدیک کند در این اندیشه راه بروی بسته باشد
و بیرون شدن نتواند کرد و چه جای این که مقامی ازان
این نیز نتواند داشت و این جز و بیست از جزویات امور
دیات عاجز است چگونه ادعای احاطه به کل تواند کرد و بلوغ
بکنه ان هیهات و لا یحیطون بشیء من علمه الا بما شاء
پس معلوم شد که آدمی خود از ان عاجز است و کسی که در ارض
نیست که این دست بخود نهد که من طریق نجات
می دانم و بعقول کار دین کار الا پیغمبران اخلاق
باقی سرگردان و حیران اند و کسی که خود در خود
سرگردان و حیران باشد چگونه دست گیری دیگری

کند و کسی غیر ایشان اگر این دعوی می کند ظاهر است
که متکلف است و متصلف از قبیل مسیلمه لعنه الله
که چون طور پیغمبران دید او را خوش آمد که آن نوع
سخنان گوید و بجای حجت دلیل عبارتی برای خود ثابت
کند و دیگر ما احکام ادا نمودند و مجمع سخن ایشان نداء ابتداء ذات است
و علم مجمع کمال ایشان با وجود تمرد آن از انبیا و عدم
ادعا با سخنان ایشان و مثال این تجدید است و قصور همت و علو
شهوت که ایشان را غیر استیفا شهوات با قرب طرقی
که متوهم شود و چه ضرر نیست اگر عاقل و صاحب همت بود بند
و باز وقت این افتاده که اندیشه کلی در کار خود می
باید کرد و مبدا حرکات و افعال ایشان عقل کلی بود که
تو هم اجزئی و انبعاثات طبیعت مضطر می بودند به منابعت

انبیا

انبیا بر آنکه نگاه می کردند و خود را نجنان اندیشه
عاجز بودند و دیگری در راه نمی یافتند که متصدی
این راهنمائی باشد و معلوم است اگر روز تک کند
بر جای غیر این بیمند انستند که دست بدامن انبیا
زنند هم چون کسی که در بیابان راه گم کرده باشد و البته
راه نتواند یافت چون بیند که کسی روی بطرفی
معین کرده و مجهود جد اکرمین را بسته است و راه ای
و هیچ دغدغه و وسوسه با او راه نمی یابد و بغایت
بدلالت من محمود وانا اطمینان بر حال او ظاهر است
چه فرحان و خندان او در عقب سکندرانه ام محمود
بحضور تمام و فراغت خاطر و معلوم است که انحال
او مطور او که این معنی نمی خود باز بسته و بدر خلقی

از تکلف می‌کند یا تقلیدی و خیالی او را بیش از پیش
یا فضولی متصور آید پیدا گردد دست کرد از تجدد دست
گشادن دست از این رذایل پاک ناچار آنکس تابع چنین
کسی میشود و با او براه می‌افتد و در بیابان و دنک
نمیکند برای آنکه اگر درناش با میل خود می‌کند که
مگر راه بلا از حال خود می‌داند که مبدأ این شناختن
در او نیست و مقدمات تحصیل آن معرفت نزد او حاصل
نیست و اگر انتظار دیگری می‌کشد دیگری که پیدا شود
اقصی حال او اینست که بر مثال حال این شخص باشد
که بپیش افتاده و راه میرود و مجدا که او را دانشمند
چرا پس متابعت این کلام وقعت نکند و با انتظار آن شخص
موهوم ننشیند که مثل اوست و هر کس که بدین اصناف
نکرد

نکرد و چشم بصیرت باز کند داند که در وجدان
هیچ کس نیست که منصب محقق راه نمائی شاه باشد
نه به تکلف بل از سر یقین و جدا الا پیغمبران اخلاقی
با قیان حیرانی چند اند که بنوعی از تخمین حکایتی گویند
هم چون فلاسفه که در پیش ایشان ارسطاطالیس تصریح
کرده که در الهیات سبیل بیقین نیست و غا اوا
بالیق واحری آنست پس با اقرار خود ش معلوم شد که
واخوان او حسب صفات تخمین نهاد و هر کس که رجعت با احوال و اقوال
ایشان کند بعین الیقین مشاهده کند که ایشان را زاد
بر هیچ نیست الا تخمین و ایشان از ابرسال این تخمین نشنند
الامتحان انبیاء چون ایشان اعنی الانبیاء در ابواب الهیات
محقائق کلیات سخن گفته اند فلاسفه را بسر کاری

افتاده اند که این نیز با بحث است از سخن چرا ما این مثل
این نگوییم و چون ما را این سخن گفتن با ایشان بوده
خلعتی از چنین پیش که رفته اند و بتکلف سخنی چند
می گویند و آنچه پیغامبر صلعم از خود نفی کرده که وما انا
من المتکلفین از صفت ایشان است که از خود نفی نموده
و مثال ایشان مثل بوزینه است که هر چه را دید می کند او مثال آن
کند جعل منهم القردة والخنازیر وعبد الطاغوت
و اگر نیک تامل کند اصل اکثر سخنان ایشان سخنان
انبیاست که گرفته اند و در آن تصرفی کنند و بنوعی دیگر
کرده اند تا سخن ایشان باشد و بنثر مشوش المتکلفین
این منهاج فلاسفه است و دیگر منهاج متنبیان است مثل مسیلمه
و مزدک لعنهما الله و آن نیز تکلفی است بار در مثل تکلفات
فلاسفه

فلاسفه نفس خود را بازی دهند و در خود با خود
چنین اندیشند که مگر برابر انند و این ظاهر این
تسویه هم با نفس خود نکنند بل تسویه ایشان با جرد
دیگران باشد غرض که غیر پیغامبران خدا اثبات تکلف
و فضولی و تعسف و تصلف بر حال ایشان ظاهر است
و بر نفس خویش اثبات عجز و ضعف ظاهر نسبت متعلق
شد که سبیل خیر متابعت انبیاست و ذلک ما اردناه
والحمد لله الذی هدانا لهذا والسلام علیکم مکتوب صنف
العبد من عبد الله قطب بن محیی موصی کل امر خود
با خدای اند از در مرا چنانکه دانسته که هیچ کس مهربان
تر از خدا او نیست والحق هیچ کس بیننده او الا از خدای
او نیست و از خدا و از خود زحم و سبیل خود دن

پنهان و گواراتر آنکه از دست دیگری حلوا و موز
درویش دل خود با خداوند خود کرده و ذکر او را در
درون دل خود جای داده از آرزوی نفس خود گریزان بنده
چون خدا را داشته باشد دعا کند چون او را دردی رسد
شفا از او طلبد و اگر از کسی جفای بیند گله به سوی او
کند و اگر از کسی عطای یا به مکافات آن از او طلب کند
بنده را هیچ نباشد و در دست هیچ نباشد مال و منال
او سبیل دوست و اعتماد او بر آن باشد که در خزانه سید است
خویش حال بنده خدای که هیچ ندارد و همه چیزی از آن
اوست از آنجا که همه چیزها از آن سید اوست به هنگام
که همه کس بخوابند بنده خدای دیده بیدار بگشاید
و در عجائب ملکوت آسمانها و ستارگان تفکر کند

و در یاد

و در یاد خداوند خود آب از دیدگان بگشاید
بعینه بیت که همه مستغرق خویش باشند من و
خیال تو و نالهای درد آلود بنده خدای در دیگر
عالم بجنبش در آید و این و آن از هر سوی به در آیند
اگر چه با این و آن گفت و شنید کند اما دلش جز
به یاد خداوند خود مشغول نباشد و آن حکایات
بر زبان او جاری شود به حکمت خداوند او در دل
او در ملکوت اعلی سیر او جای دارد فی مبین نگردد آن
آنکه قضا این جهان آید از و بنده خدای خود پسند
باشد با حکم خدای عز و جل کند و بر او در هیچ کار اعتراض
نداشته باشد بنده خدای پیوسته در دلش درد که از آن
باشد و هر چه عتاب شود با آن خداوند او را

از سر هستی بخشد خدا را با بندهٔ خود کارها باشد
گاه او را اذن دهد تا با قدام فکرت در سموات
بوید و گاه وقت را بر او از حلقه تنگ تر کرداند
قلب المؤمن بین الاصبعین من اصابع الرحمن یقلبها
کیف یشاء از آنجا که کسی چیزی را دوست دارد پیوسته
او را اکرداند تا همه او را بنگرند خدای عز و جل مؤمن
را دوست دارد که موضع نظر خدای از جهان بجز دل
صدیقان نیست هر لحظه دل ایشان از حال بحال کرداند
تا در حال او را ببیند که چگونه است و مؤمن در همه حال
نیکو و زیبا باشد در بسط شاکر باشد و در قبض صابر
و بهیچ حال بیکره او را وحشت نکرد هم چنانکه بیکی
دلیکا نگاه هر که بصورت خوب بناشد در بسط طغیان

و بطر

و بطر پیدا کند و در قبض انکسار و سخط خدای
عز و جل بپیغامبر خود صلعم وحی کرد که اگر خواهی
ریزهٔ رود خانه برای تو باز کنم فرمود که یا رب
خواهم که یکروز طعام یابم و خود دهم و ترا شکر کنم و
روز دیگر روزه دارم و برای تو صبر کنم ای نیکان ایمن میان
ماه روزه رسید ماه صبر آمد هان از طعام بان
بند ید و زبان از غیبت و لا یعنی نگاه دارید
چنانچه در بوته جوع محک کنید دل را در محبت
خدای تعالی نیز بگدازید تا نجات ابد یابید والسلم

مکتوب خوف القطیعه الابناء که صحبت مفارقت
احبا او را صحبت مفارقت کبری والعیاذ بالله منها
یاد داده و استاد از مخافت او را بر وای استغناء

نامه باز نکرد است از اعز قطب بن یحیی بن محمود عجالة الوقت
بسوی اخوان الهی واصل شد باخی جمع الله شملهم
و بذل اللطف لا سیما بسوی شیخ الاخوان الالهیین
اکمل الله فتوته و ورق صحبته اما بعد ای دوست چند این نامه
کرد و نهی از رو نها کناه کرده باشد که بدان سبب از نظر
خدای عز و جل افتاده باشد و هر که که از نظر خدای عز و جل
افتاد و مقت خدای بجهد او داد در یافت و رشد خویش را کم کرد
و سر رشته کار از دستش در رفت چنانچه هر که باز
نخواهد یافت و چون از ان منقلب ای ره دید ضلالت است
و هر چه کند همه سیئت است ابوای انکه کسی که در دو غیرت
قهر او تغیر اوکار همه مغشوش است و عمل خاص او از
و محض بعد ممتنع الوجود است برای انکه اخلاص شرط است

از نشهد

از سر خدا اکر در دل انکس که خواهد نهد و نخواهد
از اجز با انکس که او را دوست دارد و بنظر لطف با او
ناظر باشد چون کسی را دشمن که فته باشد و مقت خود بر او
حلال کرده کجا اخلاص در دل وی نهد و کجا او را اهل
حقیقت اخلاص کردن که بی خدا ممکن است باشد اعمال او بجز
از جنس سیاحود نیست و الا از جنس حسنات خود نیست
مدخول و معلول باشد و محبط و مردود والعیاذ بالله
ای اخوان الهیین ای دوست یکسی ساله که کار اخود
ساختند و از جان باز پرداختند و بی چند اما از ان حاصل
کرده اکنون مشغول دیگر کارها و را دادست دیگر
مهمان ناگاه مهمان رائ فرو دایل بخبر انکس هیچ کار
نساز ان نکرده و نزول و منزل او اماده نساخته دست

پاچه کرا و باشد ای عزیز ندانسته که مرا و مهمان را
جان نیست خاکه مرا مهمانی باشد با جان او و از بیش
نشاید تا چنین بیچاره تمام من بند اشتم که مرا حالی حاصل
نخواهد ای عزیز ابجد دلیل این کار را پیش خود متصور
و معقول ساخته بودی لا حول و لا قوة الا بالله من تمادی
الغفلة و شدة القسوة و سوء الخاتمة و درک الشقاوة
و بالله المستعان و علیه التکلان و هو حسبی و نعم الوکیل

مکتوب معاملة الانسان من عبد الله قطب بن محیی
الحی و لیه فی الله تعالی الامیر عماد الملة و الدین محمد
عفاه الله تعالی اما بعد آدمی را یک نوع معامله واقع است
با آدمیان و این معامله را بدانسته و بشناخته و یک نوع
دیگر معامله هست که میان خدای عز و جل و آدمی و این معامله
پنهان

پنهان از آدمی با آدمی چه رهد تا در وی کرد یدی آدمی
با او بر کشایند و وعده فکشفنا عنک غطاءک
فبصرک الیوم حدید بظهور رسد و این معامله را
بر پیغمبران ابتدا در ظاهر کرده اند و چنانکه خرد را آن
آدمی محل دانش است و باقی جوارح بسبب دانش که در
دل است بکار می آیند هم چنین انبیا را از آدمیان محل
این دانش ساخته اند و باقی آدمیان را که مطاوع انبیااند
بدانش ایشان بکار در می آیند و ایشان بمثابه جوارح مطیعه
صالحه اند و باقیان که بمقتضی دانش انبیا در کار
در نمی آیند بمثابه اعضاء منقرض فاسد اند همچون دست اشل
که بر تن باشد نجنبند و اثر دل بوی نرسد و آن صنف
که در فریق اول اند که بامتثال اوامر انبیا کنند مستیست

باخلاص و عبادت است از احسان و مفسر هر آن تعبد الله
کانک تراه فان لم تکن تراه فانه یراک و ان بمثابه حقوق
عضو است چنانچه هر عضو که ذره است آن اثر دل بوی میرسد
و بعد نهاد لطیف جنبد هم چنین که مراد حق است داد و متابعت
اوامر انبیاء الله که بمثابه دل اند در عالم انسانی کند هر
کس که از احکام شریعت محروم است ساکن و فاتر است از آثار احکام روحی الهی
که دمیده می شود از محل مشاهده در آنکس که بر محبت بنده
خدای او را که و کذلک اوحینا الیک روحا من امرنا
ما کنت تدری ما الکتاب و لا الایمان و لکن جعلناه
نورا نهدی به من نشاء من عبادنا و باین ضعیف چنین
روشن شده که هیچ عمل در عالم اصعب از احکام شریعت
اگر چه بر آنکس که خدای عز و جل آسانی کند بغایت آسانست

اما بر

اما بر دیگران چنان صعب و ثقیل است که اگر ایشانرا
تکلیف کنند بحمل جبال و صعود بر سما ممکن که حمل جبال صعب
باشد و قد ورد فی وصفهم و من یرد ان یضله
یجعل صدره ضیقا حرجا کانما یصعد فی السماء
و اگر چه احکام شریعت از اسرار حق تعالی و حال آن اراحح
جز خدای عز و جل بدانند اما ازل ادل متی اضعاف صفات
و اسیخنا و اهل حیا نباید که غالبا مقامات چنین صفات
می باشد والله یهدی من یشاء مکتوب بسعد الحوصله
بسم الله الرحمن الرحیم من عبدالله قطب بن محی الی
الاخ الاکبر الشیخ کریم الدین بلغه الله تعالی مقامات
المقربین اما بعد کاتب که اداء حق او در پیش است
با کاری که حالی پیش که فرستاده بهم باز نمی خواند که در بحر

اشاره فرموده شده که خدا بعد آخوندش برای تجلی کند و
تاب وقت طاقت او ندارد و متلاشی شود و در وقت تجلی او را
در نیابد او که اول غائب محو است و جهان و واقعه از وی
عالم را تا غائب او ندارد و نبود آن در وقت طاقت و متلاشی شود و از
دست محو و چگونه تا تجلی ذات آخدای عزوجل خواهد او ندارد
که در این مشهد عظیم انجا نبود و متلاشی شود و اینجه
گویند بشود و اینجه نمایند بد بینید و اینجه پرسند بگوید
کجا تو زین عجب‌تر دانی که یکشبنم ندریا باز آید
امر حکم سموات و جبال و ارض از تحمل آن عاجز آمدند
ادعی شده   آسمان بار امانت نتوانست کشید قرعهٔ
کار بنام من دیوانه زدند حاجی باید که اندیشه بهار آرد این
در کار خود کند که هم حوصلهٔ خود را فراخ سازد و همت خود را

حالی

حالی کند هم چون کسی که وی را در دریا آشنا باید کرد
که نخست در حوض شنا کند بعد از آن در برکه ترک کند
بعد از آن در رود دریا تا آخر نوبت در دریا رسد و کسی
تقدیم این مقدمات نکرده باشد و بغته در میان دریا خود در
حالش خراب گشت دیگر دردی نیابد به این آب هیچ
آشنا این شناگر دو وای بر کسی که شنا و رنا شناسد این
واقعه بر او فرود آید چاره او هیچ نیست جز آنکه خود را
در آتش جهنم افکند تا به الم سوزش آن مشغول شود
از ادراک آن واقعه همچنین عاشق که اندکی خود را داغ
کند تا به سوزش داغ مشغول شود از سوزش عشق
که اشد است از سوزش داغ و بدا حال کسی که آتش پناه و
ملجأ او باشد ماویکم النار هی مولیکم و بئس المصیر

تذکره سبب اد رحمة الله مذکور است که او را دیدند

که منقاش در دست داشت و مژه خویش بر می کند با او گفتند

چرا چنین می کنی گفت حقیقت با ذره ای طاقت مرا

آن نیست در حال الم بر خود می کنم تا با این اهل شوم از

ادراک حقیقت از فضیل عیاض قدس سره منقول است

که گفت غبطه بر هیچ کس نمی برم حتی ملائکه و انبیا غبطه

بر آنان می برم که مخلوق نگشته اند زیرا ملائکه و انبیا

مشاهده احوال و اهوال حشر می کنند چون بمیرهان

در درگاه بر آدمی بیقین که از حکم این دشوار با ایشان

مانده آنچه رسید که رسیده تا زمانی که رسیده این دشوار

تمام از ایشان فرو نشوند چه کوچک در رحا یکان کان

که نارو بود وجود ایشان از همه این دشوار ها فارغ شده

حال

حال ایشان چه باشد و تا ابد الاباد در چه اضطراب

و عذاب باشند ایشان را فریاد رسی نباشد مگر آتش

وای بر حال کسی که مش غم کند غم خوار کی چه

کوئی در حال منافقین روزی که همه کوه و دیوار

از پای در افکنند و زمین را هامون سازند

و نور خورشید بر همه جا بتابد یقول الانسان

یومئذ این المفر در جواب شود که کلا لا وزر الی

ربک یومئذ المستقر کو بلا من از اینجا که بریزم

ای بوسه لبان تو زهر ناجی بر من و صحرا حسرت

دیگران عذابی بر من دستم نگیری و در دست یابی

بر من خویشتن جهانی و نتابی بر من ای دوست

خوشی تا بر اندازی آغوش آن چون از اندازی کن بشت

با ناخوشی حسود خویش را فراخ حوصله باید ساخت و حوصله
خود را گشوده تا هرچه فرو ریزند بگنجاند و هرچه
بنمایند ببیند و هرچه بگویند بشنود و هرچه ب
پرسند بگوید و هرچه بخواهند بدهد و هرچه
بستاند و تو خود دانی که کار نه باندازهٔ بشر است اگر بخود
چنان شود اما اگر بخدا گوئی شاید مگر بعنایت حق
نایبسیر که توحق را بتو وجود بخشی والسلام علی اخی
و رحمة الله و برکاته مکتوب بحیات القلب بسم الله الرحمن الرحیم
من عبد الله قطب بن محیی بعبد الله ولی عن نوم
الغافلین اما بعد فسبحان الله لیفصحک فی جمع
المصلین فی اللیل محبت بحیث معلوم نداد و اما این
چند بیت بحیحه آورد و لیم ابدء الله بدانکه خیانگر زندگی تن
بجانست

بجان و عزیزی جانست زندگی دل بجانان است عشق
و هرکس که افسرده و بیکار روز بازی کند وقت
باد و در پژمرده و بیهات از صفت لا یموت فیها
و لا یحیی بهره مند و بداند که تن از خاکست و خاک
سکون و آسایش اقتضا کند و دل از افلاکست
و افلاک را جنبش و حرکت اقتضا کند چیا دل در حرکت
و همت او در سکون و کمال تن بر خلاف این آنکه دارد که
دل عاجز تن شود و تن بر وجه مستولی کرده و بحکم
مقتضی اوست راند و دل در تحت افعال تن عاجز
و ذلیل باشد همچون اصحاب اهل که خدا تعالی با
فرشتا و مالک بیاباک که ایشان را ساکن بودند
که اگر کوشش برای خاک نهادی بشودی تا انو مانند

که بعهد و عضر جان بدادند هم چنین آنان که خاک
تن بر دل ایشان مستولی شده و زیر این انبوه کثیف
باز شده اند ناله دل از دل ایشان بگوش مستمعان رسید
اکنون بدان ای ولی رشید که مثال اهل تعطیل
و بیکاران و افسردگان که از بیکاری دست بکارهای
متفرقه بجستند چون کرم لا یعنی نام دارد زنند مثل اصحاب
احقاف اند و بخود میسند که مثال تو مثال سوی باشد
و درنگ کوش که از مثل اعطا بهره مند گردی و دانی که خدای
عز و جل صفت این است که لا تأخذه سنة و لا نوم پس بقدر
مقدور تخلق بخلق خدای کن مؤمن دعوی کند که
محب خدای است آیا سزد که محبوب بیدار باشد و بجا محب با غافل
و محب بخواب باشد و از ذکر او غافل عکس این بجا آن محب

و محبوب

و محبوبا قریب   عجبا للمحب کیف ینام کل نوم
علی المحب حرام ای ولی رشید آیین محبت ساز کن و بیاد
محبت کرم ساز و بسر قدم رای و در عهد شباب خدمتی
چند بکن خداوند را که چون ضعف پیری رسید
عاجز باشی و خدمت نتوانی کرد و یکسان نیست بنده
که حقوق خدمت او در حضور خداوند تا بپایان
که چنین نیست خداوند تو نیکو داشته و ملکان بیک
انبیا و حاجتمند با همکاران با تو احسان کند یا ایها
الانسان انک کادح الی ربک کدحا فملاقیه ای ولی
رشید رشید آنکس است که کار خود کند و مصلحت خود
باز رسد و چون من دزنکر هستم مصالح آدمی بسیار
دیگر و مرا بیک پایان باز رسیدن دشوار بود

چنینم نمود که یک کار بکنیم که متضمن همه کارها
باشد اگر چنین کار باشد چون در نگریستیم چنین
کار بود و بدان تقرب و تودد با خداوند مقتدر راست
که بالغ امهات است با یک کار گرفتم و آن یک کار حمد
حکنم و چون آنکار بتقدیم رسانید فارغ البال و مطمئن
خاطرم و هیچ غم و اندوه کار دیگر ندارم چه میدانم
که خداوند مقتدر همه کار من با دیگری است اکنون خواب
امن خواهم کرد اما چنین خواب بیداری میسر نباشد
بر آنکه خداوند مقتدر آنگاه بکل کار من در سید که کل
من در کار او باشد و روز و شب خود همه در کار او
کنم و هیچ نزد مقتدر دوستتر از ذکر او نیافتم چیز اورا
چنانکه ثابت نیست که بکذاردن آن تقرب با وجوییم اما
بلدوسی

بلکه پیشه خود ذکر خود را دوست دارد کلا حق و فرمودی
اقم الصلوة لذکری و شب هنگام که ملوک از بند
مملکت و کار پادشاهی باز پرداخته باشند و با خود بپردازند
واحباء خود ملاک الملوک تعالی و تقدس احد و صمد است
و او را کفو و همتا نیست جمیع بار و جز ذکر او نیست
و چون شب در آید فصلی از ذکر برادیم پیش نیا
و ثنای ترتیب دهم فراخور حضرت کبریا و عوض دادم
و دانم که خداوند من شکور است امروز که بحکمت روز
من است چون چنین خدمت شایسته بتقدیم رسانم
امروز که بعلت روز او باشد والایام کلها لله
جزای شایسته برادهد من امروز او را یاد نمودم
او نیز امروز مرا بمن بنماید و چون دیگر ابرانجم فسوا الله

دارغ فانسیتم انفسهم بر بنده مرابطت ذکر را ادعیه خلعت
فذکّرهم انفسهم کرامت کند وحیی من وجد خوش ببینم
بتمام سعادت خود رسیده باشم اکنون می کوشم
برای انکه ذوق هر کس که در دین مهربش یا من شراکت می
کند او را مژده می دهم بمثل انچه خود را بان مژده دهم
والسلم علی من اتبع الهدی استعاذ بتضمن تذکرة
بسم الله الرحمن الرحیم من عبد الله قطب بن محیی در مشاهده
ملوک واحوال ایشان تذکر عالم الهی و شهود جهان امر
هست و مستبصر را دران بصیرتی و ذوقی
حاصل می شود و سر او را هیچ عارضی که در جهان نجم
شیخ علاء الدوله سمنانی از حال خود حکایت کرده
و نجلا کرد در معرکه او را دست داده ایا از خطبات

اعنی

اعنی الحضرة الحبیبیة المحبیة را در اینجا که هستند
ازین حال بهرهٔ هست تا انکه مسبوق معاجبتها از ان
دعیت جذبت نفع و دفع ضر و مکاید حساد و مددی و غیر
اضداد و ما شاکل ذلک بیشتر که فتنه و مجال المعان
این برق در باغ می دهد و افتتاح این مشاهده بسحاب حجاب
بشر می متواری یا انکه دوام مشاهده و غالطه و استمداد
این احوال عطا دستم کرده بود بیداه اهل بصیرت
که از ان متاثر می شود چنانچه در دوام مشاهده
سموات و ارض بدیده شهود ناظرین در سماء دو بدیت
فایض بر جهان برای ناظرین بمقتضی قول خدای عزوجل
ولقد جعلنا فی السماء بروجا وزیناها للناظرین
از ایشان متواری مانده تقبیل از سالکان هر کس که نه

پادشاه باشد و نه مصاحب پادشاه ماده رد دید در
نهاد او یافت که اضمحلال آن ماده جز بآنکه پادشاه
باشند یا مصاحب پادشاه میسر نیست از این جهت
فرموده که من مات و لم یعرف امام زمانه مات میتة
جاهلیة و چنانچه ایمان برسول خدا محمد [illegible]
در تمام احکام ادعای ذهاب با مکان زمان الا زمان اگر در زمان امام حق
اعنی سلطان که حامل باشد مصاحب او نباشد از جمیع برکت
آن تمام خیر که از عالم دفع شده و جمعی که از ایشان
منعزل شده چنانکه در اخر الزمان قرآن دفع شود لهذا
چنانچه دفع قرآن از اشراط الساعة است تضییع امانت
که مفسر آنست بتوسید الامر بغیر اهله آن از اشراط الساعة است
و هر سالک که در عهد امام چنین باشد مفضل تر سالکان

که چنین

که چنین عهد در دنیا فتر انا هم چون تفضیل که اهل آن
قرن را که رسول صلی الله علیه و آله در آن بود تا بلب
و ذلک فضل الله یؤتیه من یشاء و مقصود نه بیان تسجیل
در تفضیل است بلکه مقصود تشبیه است با مر صنف
یعنی این ثابت که قرن نجابت از قرن صحابه باشد بعجب نیست
نباید کرد که قرنی که در آن امام عادل باشد مثل الا زمانست که
محبت او دوست دارند و بدو سلوک کنند و وی را بدیشان
و باوی صحبت دارند تا ماده دردی که گفتیم در ایشان
منحل شود و بتمکل طهارت خود برسند و آنکه که چنین
قرن در دنیا بد قوتها اصلاح اهل او وا واقع باشد هم
چون قرن نبی که بزاید و او را یاد آنکه نباشد
که این عیب و غبن خود و هجر اختیار نیست که او را واقع

وجان او نمی تواند که واگر پادشاه درو نگاه ما تو بر
فرماید وجود را بحالتی رساند که در بعضا صحبت او هیچ نباشد
سالکان بر سالکان افضل الا نه بر باشد که خود را باو رسانند
و بروی نثار کند و باوی صحبت دارد نه چندانکه
ماده در وی در ایشان تحلیل یابد و بصحبت خویش پیوندد
ذات پادشاه ما انوقت راه نمای بخدا باشد و وسیله بخدای
سالکان بخدای که راه از غیر او ممنوع نمی شود واگر
او این نکند جز آن پیوستگی چگونه تواند داد که
باب که غیر او ممنوع نمیشود اگر نه از انوار الله چراغ افروخته بود

الله تعالی همه ابواب را فتح کناد بمنه بسم الله الرحمن الرحیم
من عبد الله قطب بن محیی سگ خدا عز و جل بنده سلام
بخدا قطب بن محیی بر بنده شایسته باد اما بعد خواست
کردد

کردد معنی این پیشه چیزی نوشته شود کان
سر معاد و عالم در قبضه ما درست همه ماییم
نسب هر دو عالم ماییم فراز هر دو عالم ماییم
عالمیم بحق ما در حق ما دمیم مطلق معنی بیت
اول هر چه در جهان چیزی با او همراه است که جنبش
او و کار کرد او از آن چیز است مثلا سنگ که
دست رها کند آهنگ آمدن کند بجای زمین ناچار
میل خواهشی در وی باشد که او را بجای زمین کشد
اما سنگ دیگر را از آن میل خواهش خود چیزی
نباشد و در جهان نداشته باشد و در قبضه او نباشد
چنانچه از دمی را نیز نباشد و او از آن با خبر باشد
و آن را از خود داند و در باو درست برادر دو

می بیند و می داند و از درد و رنجی بر و می جهد که داند پس

پنهان است جهان پیدا و آدمی عاشق بر همه چیز که پیوسته چنان

پیوسته که ایشان نداشته اند با ایشان بوده و ایشان

او با ایشان و ایشان با او و بر لب دریا تشنه لب مانده

و در چشمه وصال بی بهره تا بش جدا سوخته اگر چه

هم از مجنون در بیابان و کلوخ و درخت جا نموده هستند

حال او این است باما این معنی بنما آشنایان تا خدا یار باشد

که بر هوا هوس خود ذوقمند اند و از او چیزی که می توانند

کرد اند و از صفت والله غالب علی امره یعنی خدا چیره است

بر کار خود چیره یافته اند چنانکه عشق هوای ایشان بر ایشان

زورمند است و سالها گرفتار یکجا اند و از ان آزادی باز

نمی توانند کرد ای نادان آدمیان با سنگ شما باید که چه و در

همان

همان آتش که سنگ سوزد سوختن باید شناخت

چنانچه در قرآن بزرگوار گفته و اتقوا النار التی وقودها

الناس والحجارة اعدت للکافرین یعنی بپرهیزید از آن

آتش که افروزنده آن آدمیان و سنگها آماده داشته اند

ان از برای آدمیان ما که دیدم وای کاش که حال آدمیان

و حال انسان در این عنصر و قصه یکسان بودی یکسان

یعنی برای آنکه سنگ به همان درد دچار نموده

پس درد او درد بکر نیست یکسان که به پیدا در مانند

اما آدمیان ما که دیدم عشق دوری با ایشان نموده است

و تمکین هیچ نکشوده و کانهم که بنیاد نشد از ین جهت

در قرآن بزرگوار بعد از آن گفته است که کافران را بنا کرده

در آتش با آتش داخل کافران است صحبت اعدت للکافرین اماده

کرده اند از برای آدمیان تا کرویدند کافر و کافران از دین
ارزوی حال ایشان و خاک کنند چنانچه در قرآن
برو گواه گفته و یقول الکافر یا لیتنی کنت ترابا یعنی
ناگرویده ای کاشکی من خاک بودمی و اگرچه سخن در معنی
این بیت بسیار است اما در این نامه بهمین قدر قناعت
رفت چه اندک نمودن بسیار و دانندگانرا حرفی بس است
والله سمیع علیم معنی بیت دویم ادم را جان نفخت
و نفخت جان در جان او دمید و آفریدها خدای عزوجل است آنچنانچه رسول
الله صلعم گفت اول ما خلق الله نوری یعنی اول چیزی
که خدای عزوجل آفرید نور من بود نور در جان او آفریدهای
خدای است آنچنانچه در حدیث آمده که خدای عزوجل دنیا را
بشش روز آفرید ابتدا از شنبه کرده و آدم را در آخر
روز

روز هفتم آفرید و حکمت این است که چون آدم
خلیفه خدای است و خدای عزوجل اول است و آخر و ظاهر است
و باطن است خواست که خلیفه خود را از این دو صفت
نصیب دهد پس جان او را اول آفریدها ساخت تا آخر
جسم یابد فتبارک الله احسن الخالقین اکنون اگر
نگاه بجانب تن او کنند نشیب هر دو عالم باشد
و اگر نگاه بجانب جان او کنند فراز هر دو عالم باشد
در حدیث آمده که نحن الآخرون السابقون یعنی
ما از پس ماندگان از پیش بودگانیم صفتی دیگر
در این هم چنان معنی بیت سیم و چهارم آنچه گفته که
ما هر دو عالمیم بحقیقت معنی همان که در بیت اول گفت
و آنچه گفته ما در وجود آدمیم مطلق معنی بس بزرگوار است

و سخن از بان نمودن ان عاجزست پیادی خدای عز
و جل ایچ نتوان گفت بگوییم باید دانست اگر از چیزی جاییست
کرده ام بدیم و تا ذیم تا ذیم از خدای عز و جل بر او و فرهی
اید از این جهت جای او را دوان گویند اما دیگر چیزها
ایشانرا جا اگر یکبار از خدای عز و جل فرود امدن بر صفتی
معین و با ایشان باز ماندن او را امد شد نبود خدای
عز و جل نیست نه بینی که ادمی هر او را اندیشه باشد
غیر اندیشه زمان پیش بر ایجاب است که جای او دیده
و رسانیدن بسوی خدای عز و جل رود و باز گردد چون
رود ایجاد این صفت که یابد از صفت صورت
اندیشه فراخور دان نه پیدا اید انگاه باز گردد هر انیه
جای او جا ده مادیم باشد نه جا مطلق باشد که معین بهیچ
وهیچ

وهیچ صفت معین نیست مااو را و اج دیگر
چیزها را این امد شد نباشد از او را نابلخ و نیک
صفتی معین باشد که در و نه امد شد ایشان انس
غیر هر فلان بیالا ندارد و بخواهد و اب غیر فلان
بشیب ندارد و بخواهد و درد جنبش انکه چنان دارد
و درد جنبش خدا انکه نه هد جا نور ا هر یا شر اخوذ
حال خود دیگر هر شود یکطرف تقدیر معلوم شد تا باشد این
ادعا که هر دمی ها هر دمی بصفتی و جای او اندیشه باشد
غیر صفت و جای او اندیشه در دم بیش که و ماند کار
معین در دعم او نیست هر کار که خداوند را
دو دمی نماید او را بان فرماید پس از باز بستر گفتار
خداوند را جای جنبش او و د و فرمان او ست

منافع بجای این است معنی که بگوید بجای جسد که جان
از فرمان خداوند است و چنین بجای نهاد یکی را بجای کنایت بشر
و در آن ماند که هر کس را بکاری معین آموخته اند
و بآن مشغول کرده ایشانرا باز گشتن دم بر بلعر دوری
خداوند نیست بازگشت ایشان بسوی آن صفت معین است
کرده و ایشان نهاده اند ازین جهت آنچه در ایشان بجای
جانست در آدمی نامش نهاده باشد و بعضی طبع
خوانند ایشان چنانند که ایشانرا چنان کرده اند و را
کوشش با فرمان کرده میل باو رسد و بر هیچ رنگ و هیچ
حال و هیچ صفت قرار نگیرد بلکه در رنگ نگیرد از
جهت آنکه با آبگینه صافی مانند ازین جهت در قرآن مرد کواد
دل او را مانند کرده است بآبگینه صافی که المصباح فی

زجاجة

زجاجة الزجاجة کانها کوکب دری یعنی چراغ در
آبگینه است و آبگینه بستان درخت است مانند چراغ فرمان خدای
عز و جل در آبگینه جان آدمی و روشنی چراغ در آبگینه کند
اما آبگینه از آن رنگی نگیرد و چیزی بر نگیرد و آنچه
در قرآن برو گواه کننده الا له الخلق والامر یعنی آگاه
باش او راست آفریدن و فرمودن این دو کار اول که باز نموده
کردن از آن عز آدمی و فرمودن از آن آدمی تبارک الله
رب العالمین و چون آبگینه جان او بتمام صفا و بی رنگی
باشد چون آن نور بر او تابد آنچه در آبگینه هیچ نماید
آن نور از او گویا باشد بلکه گویا همه آن نور باشد آنچه گفتند
در مظهر عشق با یکی شد این معنی را باز نموده که مظهر
عشق آبگینه جان آدمیست که نور خواهش که تابش فرمان

فرمان خدا و رسول آنجا آشکار شود و چون اینکند
او در غایت صفا و بجهتی که باشد هیچ از او ننماید هیچ از آن
نود ننماید چنانکه از غایت نجت فرمان دادن و فرمان
بودن از هم جدا نتوان کرد و هر دو یکی ماند و این مقام
باشد که رسول خدا صلعم از آن خبر داده که بنده خدای
عز و جل نزدیکی جوید تا حبیب او شود آنگاه خدای عز
و جل گوش او باشد که بآن شنود و چشم او باشد که بآن
بیند و دست او باشد که بآن گیرد و پای او باشد که بآن پوید از آن
جهت گفت این حدیث صحیح یعنی حدیث پیغامبر خدای
کرد و صفنا و امر ما الذی جا بالصدق و صدق به یعنی
آنکس که آمد براستی و براستی داشت او را و معنی این که خدای
گفت الله باشد که بآن شنود و چنانکه تن و زود فرمان خدای
بجا آورد

بجا آورد که گویا فرمان بردن و فرمان دادن یکی است
پس گویا همانکس که فرمان ده هم فرمانبر بود پیش از آنکه
فرمان بر دو کار است خدای عز و جل ما را و اخوان ما را
بندگان شایسته را که این نامه برای او است از این مقامات
با بهره کرداناد انه ولی الحمید بسم الله الرحمن الرحیم
عبد الله قطب بن محیی الی الاخ الودود الحافظ شهاب
الدین داود اما بعد یاد می کرد باید خدا عز و جل اصطفینا
خلق او شنیده که گفته ثم اورثنا الکتاب الذین اصطفینا
من عبادنا فمنهم ظالم لنفسه و منهم مقتصد و منهم
سابق بالخیرات چون ظالم را چه برداشتند از حکم اصطفا خارج
نداشته جای اوست خود چه جای سابق باشد که محبوب خدا
از خلق و خدا عز و جل با وی چه بد بخواهد برای آنکس محبوب

خود بد بخواهد پس هر چیز که هر کس را پیش آید
خیر او ست که الخیرة فیما یقضی الله تعالی شاید و مستقیما
که این کس را پیش آید در ضمن آن خیرها باشد عسی ان
تکرهوا شیئا و هو خیر لکم پس کار بخدای عز و جل بنکو باید
داشت و امر و نهی و وعد و وعید را انجا این حسن ظن
نباید داشت اگر آنها سخنها که بزبان آدمی با آدمی گویند
و معاملات که از انجا که او خود را انجا داشته باشد
کند انجا که خدا بخدا با ایشان دو کار را جز به نیکی در
کار نیست بیدک الخیر انک علی کل شیء قدیر ما اصابک
من حسنة فمن الله و ما اصابک من سیئة فمن نفسک
شرح این معانی با خود داد و اما هر کس را کوشش فهم
سخنان خدای نباشد سخن بشر فهم کند سخن خدای اهل
خدای

خدای داند اگر تو فهم سخن خدای خواهی که کنی
در این تکلیم بر تو بگشائیم باذن و فرمان خدای
عز و جل والسلم الحمد لله الرحمن الرحیم من عبد الله
قطب بن یحیی الجی ولی فی الله و حبیبه الفقیه عماد الملة
والدین عبد العزیز بن کا الله معه و له خیرهما ان العز
اجل اما بعد آدمی مسافرست از ابد آمده بابد میرود بعید
زاد و عتاد بخرد آن باید دید اخل اعداد آن
و تزودوا فان خیر الزاد التقوی تقوی است این زاد
تقوی باز جویید و عطا ادام ان بیابید معاطف مقصود
بان کند هر کس که زاد او زیاده باشد سابق
تر بود و هر کس زاده نداشته باشد السفر قطعة من
السقر بفحوای قول امیر المؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلم

از اینجا گفت آه از دوری سفر و قلت زاد و عادتی
محقق گفت نماند تو شد راه دراز است و چگونه
دل نگران او نباشد بزاد سفری که کار در آنجا
بکشد که در مقدار ده هفته قلم نعم ابها آ. باجی البهب
دهند و انرا اعظم منتی و اکرم نعمتی شمرند براو
بداز عشق رفتیم که بوای بشارت لولا سید و لالا خم
صد کره واو را مجریت که متعطش آن بوده دستانیده
و در وجه دیگر مثل آدمی در دنیا مثل گوسفندانست
در چراگاه در چاد نیا جمع آورده در شب هنگام
آخرت بجا باز آورد اما مواطن آخرت مختلف باشد
در هر موطن آن نماید آنان و چنین که با خود دارد صورتی
لا یوان موطن گیرد و نشانی حجابه بود و موطنا بعد
موطن

موطن الی ابد الآباد که لترکبن طبقا عن طبق چنانچه
در حدیث رقیت آمده که ینعون الحسناء لنا فیتلقی
از ولجنا فیقلن مرحبا و اهلا لقد جئت و ان بک
من الجمال افضل مما فارقتنا علیه فیقول انا جالسنا
الیوم ربنا الجبار و یحقنا ان ینقلب بمثل ما انقلبنا
و اگر چه آخرت دار القرار است بدین روی که سیر الی الله
آنجا منقطع شود و حرکت مضطربانه آنجا ساکن
گردد اما سیر فی الله که نهایت ندارد آنجا بنیاد شود
و حرکت مستویه که از غایت استوا و انتظام بسکون
ماند آنجا باز گردد و مثل حرکت مضطربه حرکت
مسافر است اگر راه بر او مشتبه باشد و این سوی و آن
سوی دود که راه باز یابد و مثل حرکت مسافرات

که در شاه راه بجای شباه که بود باطرها معاوی و قربهای
موسومه باندازه مقرر غیر متغیر که در حد جز آنکه اگر باز آن
ورواحل و انبار و دار آسوده باشد و نزهت سفر و لذت
بجد دا غیر مکرر دریابد و اگر چه اسباب باشد از شدت
حال پروای تنزه و تفرج نداشته باشد و آن سفر بواو بسیار
باشد والحمد در آن سعید لطیفه شوق بالشین المعجمة
در هالک شقی سوق عنیف باشد بالسین المهملة
یوم نحشر المتقین الی الرحمن وفدا ونسوق المجرمین الی
جهنم وردا اما هر دو فریق اینجا مصنف باشند بسلوک
و مسالک خویش که فاهند و هم الصراط الجحیم و شفاعت
الجبرائیل همین باشد که فضل قضا کنند و امر ناس را از
سبب النبا بیرون برند و هر کس را در راه خود دهند
که از نیوم

ان یوم الفصل میقاتهم اجمعین و جمعگاه ایشان
بوجهی نیز که وقضی بینهم بالحق وقیل الحمد لله رب
العالمین و محمود علیه ازان حمد نمایند سعدا و اشقیا
بیما و زوال اشکال بعد تعیین اسما که ما انتم بعصا اسمک
خدا تا روشن شود که هر کس چه چیز اند یعرف المجرمون
بسیماهم فیؤخذ بالنواصی والاقدام فبای آلاء ربکما تکذبان
و اگر چه مجرمان طبعا معذب باشند عذابی که مرتب
بر آن منصوص نیست الا ما اراد الله اما معاندان
که آن عذاب بر ایشان واقع آید و آیات شایسته غفران
نیستند که ولو تری اذ وقفوا علی ربهم قال الیس هذا
بالحق قالوا بلی وربنا قال فذوقوا العذاب جمیعا
الحمد المیت الموطن مردمان شنیدند که در دنیا و آخرت پیدا اشتر

اند که چنانچه دنیا یک کلمه است آخرت نیز یک کلمه است
ندانسته اند که آخرت از قبیل لفظ الوف است که جمع است
عدد باز نمایند گویند عدد چهار مرتبه است آحاد و عشرات
و مآت و الوف است مجتمع پیدا آمده که الوف رابع است ان ثلاثه است
و بواندازه یکی از اینها مثال الکثر الوف عدد خود منقسم
شود به مراتب غیر متناهیه که هر یک از آن عدد ان بسیار باشد
در مرتبه مثل احاد الوف و عشرات الوف و مات الوف و هکذا
هر جمعه که مؤمنان بلقاء خدا تعالی مشغول باشند امر چندان امتداد
و محول شود و مباین سابق که مباینت آخرت با دنیا
مردمان لفظ هفته می شنوند گمان می برند که یک هفته
این مقدار تفاوت شود نمیدانند که هفته اینجا مثلی تر و با
مقدار است از هفت هزار سال اینجا که ایام دنیا می نهند

چنانچه

چنانچه یک خطوه در احاد الوف برابر تمام خطوات احاد است
و عشرات و مات باشد و هر جمعه اینجا یوم الجمع است او فیاض
جیلی وجد که دارند به هفته اینجا با آنکه استماع کنند اند
که روز که آنجا یک سماع در بهشت پانصد سال است
و تجلیات از سماع که درد آن شروع کرده اند فارغ نشوند
و تجلی لقاء و دیدار هم وجود امتداد نظر و بزرگی
حظ و تجاهت و عظم نعمت ایشان انقدر است با ایشان
نظر و بزرگی نباشد نسبت با ما و نسبت بعضی دایره — بزرگیش
و علوم ما را ایشان کمتر از آنچه ما در دنیا ید و قوت
شوق ما ایشان انزاد دنیا بر وجه حکم تر از حرکت باز
ایستد و قیام امر حرکات آن مانند انگشتری که بر نیزه
بر زمین نهند و در گردش آید تا نیکو گردد تا ایام

باشد و چون گردش او تمام شود دیگر گردد واگر خواهی
گوئی مانند شعله جواله گرد دایره او از دور دایره پیدا
شود و هر چند در قوت اینست اما از دقایق اینست او
او بفعل ابدا این روش را انقطاع نیست چنانچه خبر عارف
محقق تا ابد این راه و منزل رفتنیست اصحاب جنت
نیز در هیچ کار بند ان اصحاب الجنة الیوم فی شغل فاکهون
ایشان در کار اند و چه کار اما کار ایشان از نصیب هیچ
نصیب نیست و خدای عز و جل ایشان را از تخلق بخلق خود
نصیب داده که و لقد خلقنا السموات والارض و ما
بینهما فی ستة ایام و ما مسنا من لغوب و لیم ایدیهم
تعالی اینجا که هست قصه و نظر بر اعداد زاد این معاد کنند [illegible]
یسر الله علیه ببرکت که هر ان الذی فرض علیک القرآن

[illegible]

الی معاد را انرا معاد اعداد زاد دنیا سازد هر کس از
برادران دین که در ان مشرق زمین بمقتضی سبق
تعارف احوال الاثار اینک از و بظهور رسید او را سالک [illegible]
این برادر درساند حیث لو ان رجلین تحابا فی الله
احدهما بالمشرق والاخر بالمغرب یجمع الله بینهما یوم
القیمة یقول هذا الذی احببته فی برادر خواند
برادران اینجا بسلامت اند و سالک محمد رسا امیر برادر
امیر محب الدین شیخ محمد علیه الرحمة در یوم الاربعا
خامس عشر شهر جمادی الاول سنه تسعمائه متوفی
شد و خواجه نعیم الدین هم شد در ربیع الثانی
ان سال و امیر عز الدین عبد الرحمن و امیر غیاث الدین
حسن ولد او در رجب سنه احدی و تسعمائه عظم الله

اجر و ثواب عظیم دهد بعد از موت امید بعضی اخلاف و
طور او پیش گرفتند و متمیزان منیعی او را مانند تفرقه
فرقهای که اشتر اند و از اسباب شتابنده اشتر اند خدای
عز و جل آن کسانی که این حکایت و قاید فرموده و بعضی کسانی را
کرد د با تفرقه از او قوتی حاصل شده بود میان ایشان تفرقه
افتاد انداخت وحسبنا الله ونعم الوکیل نعم المولی و
نعم النصیر واعوذ بکلمات الله التامة من غضبه وعقابه
وشر عباده ومن همزات الشیاطین وان یحضرون
والله ان یحفظ ولیحفظ و یفضل بفضله و یعود
بر الینا سالما غانما خاسا الملین الی سالمین والحمد لله
رب العالمین وکتب فی یوم الثامن عشر من رجب المرجب
سنه ۹۱ بسم الله الرحمن الرحیم من عبد الله قطب بن محیی
الجهرمی

الی الاخ الودود الحافظ شهاب الدین داود فتح الله
علی قلبه ابواب العلم والفهم اما بعد خدای عز و جل
بیداری را بعد از خواب نشان روز و عود داد و زنده شدن
پس از مرگ ساخته چنانچه فرموده والنوم سباتا و جعل
النهار نشورا چنانچه خواب هر چند دیر کشد آخر با بیداری
شود و هیچ چشم همیشه در خواب نماند مردگان هم چنین
هر چند در خواب با زمانه آخر روز بیاید که از خواب
برخیزند این سخن آن حق کرد دانه هیچ شک نیست
و در پی نیست هر گاه که بر خود کسی پیش چشم
بدارد که عنقریب این خواب شکافته و این موت
بر خاسته اند هر دیده میماند و پیش ادیان چنین
همه مایند که سالک عشق بیشتر در خواب بوده اند اگر چه آن کس بامثال

کر از موبنا و تابعت همت هر ایک کس بیشتر باشد
و یوم تقوم الساعة یقسم المجرمون ما لبثوا غیر ساعة
و چنانچه در دین زندگانی بعضی خوش حال‌اند مثل ارباب
قوت و ثروت و بعضی بدحال‌اند مثل اصحاب ضعف
و مسکنت در آن زندگانی همچنان باشند چرا که
سعادت و شقاوت آنجا هر کس بر بنیاد در این جهان است
که یکبار آدمی بیش از اینجا نمی‌کند که لا یذوقون فیها الموت
الا الموتة الاولی برای آنکه آدمی در این جهان بهمت
اسباب و تعاون زمان و مکان و شرایط و ادوات
موجود شده است هستی را باز پس داده و تا از زیر بار منت
جهان و امور جهان بیرون نیاید بعد از آن عین خود هست
شود بلکه تحت خداوند خود هستی که منت هیچ سبب در آن
نباشد

نباشد غیر مسبب الاسباب تعالی شانه که منت او نعمت است
بر سر نعمت نه هرگز نعمت است و چنانچه هستی موجب ربانی
دادن نیست نه هستی است اگر از منت دهر و طبع پیدا
شده از منت چنانکه منت فاطر السموات والارض پیدا شده
هر اینه از هستی هرگز زوال نپذیرد و موت حیات
از آن فسخ نکند لیفنا بدین وجه بدانش و بشناس و باور کن
چون از اینجا دانستی سعادت و شقاوت این جهان و بدبختی
بیعقلی هست و مطمح نظر منتهی همت تو سعادت آن جهان
باشد و نجات از شقاوت آن باشد انگار که تن خود را ابد
بسنگ حوادث داده و بگوی ما چو دادیم دل
دیده بطوفان بلا گو بیا سیل غم و خانه ز بنیاد
ببر مؤمن تمام عمر را یکی هزار ساله [illegible]

وارد و ها بیرون رفته از درون را تنگ یاد مکرر
خوان رحمن چون درون رمضان کشاده از درون کشاده
را یاد داد که للصائم فرحتان فرحة عند فطره و فرحة
عند لقاء ربه عید اعظم را عید لقا دانند عید فطر را
وعند محبیک کل یوم لی عید جمال الحبیب یا لعین
قربه عید بر اخوان ما و ایشان مؤمنان مبارک باد و
قریب و بعید را از اخوان احباب ایشان مؤمنان را تو الله
دهاد و اگر چه وعده بعید بر رد کشت اما بمقتضای
لهم البشری فی الحیوة الدنیا امید منقطع نیست که
حیات طیبه و حیات غادر دنیا که عید کوچک نیز روزی
شود اگر چه جمله را ندیدیم و در دیم یقین دانیم
که از آخرت اگر دیدیم چه در دنیا هست در دنیا نیز باشد

چه خاری

چه خاری هست که بی‌حایل ایشان بشاید اگر امروز ظاهر نیست
در دنیا شود ظاهر چه این وقت فرزند ایشان ان مع العسر یسرا
ان مع العسر یسرا و بالیسر ختم الکلام والسلام والاکرام

بسم الله الرحمن الرحیم من عبد الله قطب بن یحیی الی
ولیه فی الله و حبیبه قطب الامیر افضل الملک و الدین
محمد ایده الله و سدده و سلک به سبیل الاوفق
الارشاد اما بعد نامه لازم التکریم که نگاشته کلک
کریم گشته بود رسید و از رسیدنش سرور بی کم
صدیق را از مشاهده آثار صدق روی نماید
بدل رسید تعجب روی که با وجود قرب عهد این
چرا اهتمام ننموده که بلوغ نامه روی نموده گوییا چنین
یافت که در دنیا حضور چون صحبت بالخواه احتیاج

١٥١

تمام مقتضی وهو احواه قلبی واقع بنوده مدت
حضوری باین ملک عنبیت منضم مجموع حکم سفری دود
کرفته وچون از سفر دور کشیده نامرد دوست دو دیل
عجب ابنطا واهتزاز بحد در دل پیدا بعینه چنانکه طرب شوق
وانبعاث درخود یافت یا خلاف وجلا این محبت الهی که عطا
کرده مستمر ومستمدکرداناد چون عطا جسم که
مانع کمال استمتاع است ابجقا بین حب مرتفع شود تمتع
باندروی که مغبوط هر نیکبخت باشد قال رسول الله صلعم
ان من عباد الله یغبطهم الله الانبیاء والشهداء قیل من
هم یا رسول الله صلعم لعلنا نحبهم قال هم قوم تحابوا
فی الله من غیر اموال ولا انساب وجوههم نور علی منابر
من نور لا یخافون اذا خاف الناس ولا یحزنون اذا حزن
الناس

خوف الناس ثم قرء الا ان اولیاء الله لا خوف علیهم
ولا هم یحزنون اما توهم حرب که مشاهدت بعد وفوات
امید که اسیب بر حضانون وفریقین بسلامت
از یکدیکر منفصل شوند پیوسته بنور بستر عود
احمد ولیم هست متوجها بالسلام والاکرام والسلم
علی والیحوی سایر الاخوان ورحمة الله وبرکاته تسلیم الله

الرحمن الرحیم یکتب لولی نعمه الله الامیر معز الملة
والدین الملک اسحق شرح الله صدره وفتح بالنور
قلبه اما بعد از مغرضیت لکل غادر لوا یوم القیمة
یرفع له بقدر غدره یوسیله آن اکر چه حید است
درین باب که در معاشرت تا رعایت آن باید کرد
جز غدر ترک وفا بمقتضای امام وغدر واصل لغیر

بمعنی ترکست قوله تعالی ما لهذا الکتاب لا یغادر صغیرة

ولا کبیرة الا احصیها ای لا یترک چون کافران عذرا

امانت عهد دادند و فا بآن واجبست و ترک وفا بآن حرام

حرمتی ثقیل بزرگ و عادت عرب این بوده که چون کسی

غدر کردی علمی در موسم حج بپای کردندی یا آتشی

افروختندی برای تشهیر و تعییر او خدای عز و جل

در موسم اعظم و مجمع اعم که حشر قیامتست همین

عمل فرماید برای غادران و هر چند غدر ایشان اشنع

باشد آن علم ارفع باشد تا اشنع باشد و در تشهیر

و تعییر تمامتر اعاذنا الله منه و سائر المسلمین وقریب

بغدر معنی هست که آن اخلاف گویند و در حدیث

قریب غدر مذکور شده قال رسول الله صلعم اربع

من کن

من کن فیه کان منافقا خالصا ومن کانت فیه واحدة منهن

کانت فیه خلة من النفاق حتی یدعها اذا حدث کذب

واذا عاهد غدر واذا وعد اخلف واذا خاصم

فجر و ان ترک وفا بمقتضی وعده و ان نزد بعضی علما

حرامست چنانچه بمقتضی ظاهر ضمن الجمله

ومنهم عمر بن عبد العزیز و نزد اکثر علما مکروهست

کراهة تنزیه و وفا بوعده مستحبست و آن استحبابی موکد

چه خدای عز و جل ثنا بر آن داده است در قوله تعالی واذکر

فی الکتاب اسمعیل انه کان صادق الوعد والله اعلم

بالصواب و میثاق غلیظ خدای معنی هست و انواعست

که کسی عقد مواثقه کند با ضافت کلایت بالفتح با کسی

خود را بدین سالک اطاعت نفع و تعلل انقیاد

طاعت او کند و ذلك ما یکون بین الرعیة والراعی
یا عقد موالات کند با صاحب ولایت بالکسر یا آنکه حق را
بذی علم در باره دشمنان و تحکیم او بر خود نماید و ذلك
ما یکون بین المرید والشیخ اما در این صورت حکم
وفا و عهد و وفا بآن در جمیع وجوبا و استحبابا و حرمت
و کراهت در عهد او لکن ولایت و ولایت بالکسر والفتح
در یك کس جمع بوده و او امام عصر و خلیفه راشد
بوده در حق همه ساکنان ارض و همه اهل ارض تقلید
طاعت او کرده بودند باختیار اما حکام او پوشیده
نیست که وفا بآن واجبست و خروج از عهد امام بحق
حرام اما بعد از آن که امر از انتظام افتاد و باطن
و ظاهر منفصل شد و ولات املاك و دین از هم جدا ماندند

ولاة

و ولاة مسلکین و هداة متفرق باز دید شدند
هم چون نجوم که بعضی بواسطه افتاب باز دید شود که اصحابی
کالنجوم بایهم اقتدیتم اهتدیتم که بتواتر شمس
محمدی بجای اما ایم الحکم کرده حکم چه باشد آیا بر هر کسی لازم
باشد که خود را در تحت حکم والی در امور ولایت
و هادی در امور هدایت آکر انما انت منذر و لکل قوم
هاد را و در دنا از وعید من مات و لم یعرف امام زمانه
فقد مات میتة جاهلیة ماموم و مصون باشد و هر کس
ستا بعین در چشم کیرد برای اهتدا کند و بانجم
هم بصدق و چون کرده وفا بآن لازم باشد
برای حسبان از سر کرده اند و فلجق بر تبه پابند این
محل نظریست غایر و اثبات از نفی اقرب بحق نماید. بصواب

در جواب آنکه امام بمثابه کشتی است بجای عبور
بر این بحر عمیق نتوان کرد و چون کشتی در بحر شکسته شود
با الواح کرده هر لوح کشتی باشد در حق طایفه که
خود را در آن انداختند هر کس که خود را بلوحی از
الواح باز بندد و غریق بحر شبهات و اسیر نهنگ شهوات
کردد و هلاک ابد و معذب شود اشتباهی نیست
الله بجز روح چاره اینجا نیست جز کشتی نوح
مصطفی فرمود آن شاه رسل که منم کشتی درین
دریای کل یا کسی کو در بصیرت همچو من شد خلیفه
راستی بر جای من واکر امام نزد ما ست که ایام اجرای
چار چیز آکر در وقت شخص را از آن پرسند و چرا
سلف تا کسی نیافتند که او را اجتهاد شایان ما خود
وحنفی

وحنفی را در این قرار نکرده‌اند قال ابو داود السجستانی
جامع السنن سمعت العباس بن عبد العظیم العنبری
یقول رأیت ثلثة جعلتهم حجة فیما بینی و بین الله
سفیان الثوری و یزید بن المبارک الصنعانی و حفص
ابن الفضل و از شواهد اعتبار تحکیم حکایت احمد بن حرب است
که نقل کرده که خدمت ابو یوسف همه کرده بود و در
خدمت او صحبت قریشی شیخ مصری رفته بود برای
صحبت دست بطعام نمی برده قریشی با ابو یوسف
گفته که بفرمای تا دونه بگشاید قریشی گفت اورا
تحکیم بر خود نکرده و هیچکدام بر سر معلوم شد که
تحکیم نزد ایشان امر معتبر شرعی است اگر بنا امور برای
نفل و تبرکا والله اعلم بالصواب دیگر از حدیث

ناکح الید ملعون پرسید که ناکح اگر ایا مقصود از ان
استمنا یا ادخال ید یا غیر ان و حکم جواز و عدم
جواز چیست جواب مراد استمنا است و استمنا در مذهب
محمد بن ادریس مطلقا حرام است مادام که بدست خود
باشد و اگر بدست زوجه باشد جایز است برای انکه
تمام اعضای زوجه در حق زوج حکم فرج دارد الا ما حرم
الله تعالی منها من اتیان الادبار و در بعضی کتب حنفیه
نیز تحریم ان مذکور است بی تعرض بتفصیل قال فی الصلوة
المسعودیة سفیهی که از کف مراد حاصل می کند فاسق
شود و علما قطع کرده اند قال صلعم ناکح الید ملعون
و در بعضی کتب حنفیه مذکور است بتفصیل که اگر برای
قضای شهوت و وجدان لذت باشد حرام است و اگر برای تسکین
شهوت

شهوت باشد و دفع اذیت حلال است مرجوست قال فی
الخلاصة اذا عالج ذکره حتی امنی علیه القضاء ولا کفارة
ولا یحل له هذا الفعل خارج رمضان لو قصد قضاء الشهوة
وان قصد تسکین الشهوة ارجوا ان لا یکون علیه الوبال
و نقل از محمد بن حسن نیز رسید که لا باس بالمضطر ان
یاخذ حریرة فیمسح بها ذکره حتی یمنی و از سیاق این
سخنان مفهوم می شود که انکس که تجویز کرده باشد که
شخص قادر بر نکاح شرعی نبوده باشد والله اعلم بالصواب

بسم الله الرحمن الرحیم من عبد الله قطب بن یحیی یکتب الی الولد
نجاه الله الامیر شمس الملة و الدین شهریار سلک الله به
مسالک الابرار و الاخیار اما بعد التماس نموده اند حقیقت
ایمان و اسلام را خواهند و ظاهر است با اخوان سایر

و با سایر مسلمین و عامهٔ عباد الله برابری او مبین کرده
و طریقه درستکاری او بدو نموده شود تا بفعل طاعات
و استطاعت بان تمسک جوید جواب بدانکه ایمان صفتیست
شامل همه اتباع انبیاء الله صلوات الله وسلامه علیهم
هر کس که در روزگار پیغمبری باو گرویده و او را
داشته در آنچه او از آن خبر داده مومن است پس اتباع نوح
و ابراهیم و موسی و عیسی علیهم السلام از اولین مومن بوده
اند چنانچه اتباع محمد صلعم از آخرین مومن و شاهد برین
از سنت حدیث ان تومن بالله و ملائکته و کتابه
آیه و المومنون کل امن بالله و ملائکته و کتبه و رسله
لا نفرق بین احد من رسله و اسلام صفتیست خاصه
با امت محمد صلعم و نام دین اوست چنانچه یهود نام دین
موسی است

موسی است و نصاری اینرا نام دین عیسی و صابئین نام
دین نوح است و شاهد برین سنت حدیث الاسلام
ان تشهد ان لا اله الا الله و ان محمدا رسول الله و
تقیم الصلوة و تؤتی الزکوة و تصوم رمضان و تحج البیت
ان استطعت الیه سبیلا و این کنایت باخرین از
امت محمد صلعم و شاهد برین از سنت حدیث ان
رسول الله صلعم خرج الی المقبرة فقال السلام علیکم دار
قوم مومنین و انا ان شاء الله بکم لاحقون وددت
انی رایت اخواننا فقالوا یا رسول الله السنا اخوانک
قال بل انتم اصحابی و اخواننا الذین لم یاتوا بعد و انا
فرطهم علی الحوض الحدیث و از کتاب کریم سورة الحشر
للفقراء المهاجرین الذین اخرجوا من دیارهم الی قوله تعالی

والذین جاؤا من بعدهم یقولون ربنا اغفر لنا
ولاخواننا الذین سبقونا بالایمان ولا تجعل فی قلوبنا
غلا للذین امنوا ربنا انک رؤف رحیم پس حقیقت
ایمان تصدیق انبیا الله باشد صلوات الله علیهم اجمعین
وحقیقت اسلام تدین بدین محمد صلعم که خاتم انبیاست
ونبی ساعتست و بعد ازاو پیغمبر نیست وحقیقت
اخوت اینست قول الحق من محمد باشد صلعم باو وان محبت اتباع
وثنا بر ایشان ومحبت ایشان واقتدا ایشان است
وهر کس از مؤمنین که ازین قول خالی باشد ازین اسم
اورا نصیب نباشد واز دشنام دادن اصحاب رسول الله
صلعم باو و ثنا حق عز وجل در کتاب بر او ودلیل موجود
جود او بجوهر باشد قال مالک بن انس من یبغض احدا من
اصحاب

اصحاب رسول الله صلعم او کان فی قلبه علیهم غل فلیس
له حق فی المسلمین ثم تلا ما افاء الله علی رسوله
من اهل القری حتی اتی علی هذه الایه للفقراء المهاجرین
والذین تبوؤا الدار والذین جاؤا من بعدهم الی
قوله رؤف رحیم وکمال وصف اخوت امت اخرت
البیت مهد ویتبرا ابرای انکه کال اقتدا وایشان نیز
حاصل است بگواهی رسول خدا تعالی که در شان قائم آخر
الزمان علی ذکره التحیه والرضوان فرموده یقفوا اثر
ولا یلحقوا ایشان که در فضیلت مشابه ومانا کل
او لامتی چنانچه در حدیث آمده اخبرها ابشروا انما
مثل امتی مثل الغیث لا یدری اوله خیر ام اخره
کحدیقه طعم منها فوج عاما ثم اطعم منها فوج عاما

لعل آخرها فوجاً ان یکون اعرضها عرضاً واعمقها
عمقاً ولعلها احسنها کیف تهلک امة انا اولها
والمهدی اوسطها والمسیح آخرها ولکن بین ذلک
فیج اعوج لیسوا منی ولا انا منهم و از حدیث چنین
معلوم می شود که انجیز با آخر امت [illegible] جدید از
علیه [illegible] که انجا که [illegible] بر آن حضرت در [illegible] شد
ولقد رآه نزلة اخری عند سدرة المنتهی اهل
فهم را این معنی محقق گشت چه کنار دو [illegible]
ونزد اهل بصیرت این محقق است که از خصایص
محمدیه که بآن ممتاز از انبیا است که هر نبی را
یک قیام بیش نیست و آن قیام دنیویست چون
روح ظاهر ایشان ببرزخ منتقل شد مقام ایشان

استغراق

استغراق است در جلال خود تا روز قیامت الا محمد ص
که او را دو قیام است یکی قیام دنیوی که مشترک است میان
آن حضرت و سایر انبیا و یکی قیام برزخی که خاص
آنحضرت است و دلیل بر ثبوت این حدیث که در [illegible]
قال امامنا احمد یسلم علی الا رد الله الی روحی حتی ارد
جز آنکه [illegible] دو [illegible] احد و [illegible] این
است که [illegible] امت کنند و بحسب آن روحی شود [illegible]
حال ایشان و [illegible] احد حقیقت [illegible] آنکه غیر
یک کس از امت آن [illegible] بر آنحضرت نمیکنند و آن
ولحاظ [illegible] علی ذکره التحیة والرضوان [illegible]
آن [illegible] که حقیقت [illegible] بر حقیقت محمدیه که
معنی [illegible] آنکند روح ظاهر آنحضرت مردود کرد

دربحر کلی والسلم هو الجمیع و بجز آنست اولیاست کی
نماید جوابی که تمام حقایق است که مشتق است از
اوست و همراه آن بر دل او فرود آید و نزد آن ولی الوقت زمان
قیام نماید بعث است که مستمد است از محمد صلعم بر او
که بر محمد از خدا آمد که آن که علی بعینه صریح نبی بود و ولی
آخر الزمان از محمد صلعم که و یتلوه شاهد منه و چون
محمد پیغامبر مبعوث است و مهدی ولایت واقع آخر تاریخ
محمد صلعم ذکر کرده نبوت او را و باز ذکر کرده تو فقد لذکر بطریق
الکرمنین و گفت و من قبله کتاب موسی اماما و رحمة
و ذکر قایم آخر الزمان اکنون از روایات متعدد است وارد و روایت اند
متنا و له فراگرفته سبیل او و سبیل دیگر مجتهدین
امت بود که گاه صواب و گاه خطا و استحقاق نداشت
کرامت

امت همه بر او جمع شوند و بعضی گفتند او نبی است لایخطی در
حق او روا نیامده و لیکن او بطریق الهام از روحانیت
محمد صلعم تلقی نماید چنانکه اصحاب پیغمبر صلعم از صورت ظاهر
آنحضرت تلقی وحی نموده اند و چنانکه بعث صوری
دنیوی آنحضرت برای اصحاب بود که اول امت اند
بعث آنحضرت که سید [illegible] برای افاضه
بر صورت قائم موعود است که و آخرین آبا الکسر که آخرین
بالفتح اشارت است بایشان و چون آیه آخرین منهم
لما یلحقوا بهم نازل شد اصحاب پرسیدند که ایشان
کیستند یا رسول الله آنحضرت تفهیم نمود تا سه بار
پرسیدند بعد از آن دست بر سلمان نهاد و گفت لو
کان الایمان عند الثریا لناله رجال او رجل والله اعلم

اشارت است بانکس که حامل بعث برزخی محمدی باشد
ومتلقی انا صنا الهامیه روحانیه او و از اینجا معلوم
می‌شود که انکس از عجم خواهد بود والحق حضرت محمد صـ
رسول عرب و عجم است و بعث صوری دنیوی
ان حضرت او که عرب بود که هو الذی بعث فی الامیین
رسولا و منتسب شد بر عجم سرایت کرد برای حفظ
تعدیل بعث دوم که برزخی ان حضرت اولا برای
عجم باشد و منتسب شود بر عرب و از اجداد هم چنین
فهم می‌شود که بعث قائم الخلافه ان در عجم خواهد بود
و هر معنی که هنگام وجود ان نزدیک شود طوالع
ان نمودن گیرد و بشایر و لوایح ان ظهور کنند مانند
صبح که پیش از ظهور افتاب دمد تا ان زمان که ان معنی تمام

بمیان اید

بمیان اید و اول و اخر ان بهم در امیزد جماعتی از ان
امت حضرت محمد که پیمان بسته اند برای اقامت احوال بند
الصید و خواسته اند که خیر اول امت با اخران دریابند
و اول و اخر دایره بهم پیوندد و در دور اخر تا بسعی
بتجدید موعود و انفراج در طایفه ظاهرین
علی الحق ایشان دلی نمایند و مصداق و ممن خلقنا
امة یهدون بالحق و به یعدلون گردند باید که
بوفا بان پیمان خود و بمقتضی همت خود رسانند
و خود مستعدی و جوانمردی خود بجا آرند و معرضان
نمایند و مخالفت مخالفان ایشان را مانع نشود و استمرار
بر پیمان خود و عمل بمقتضی علم خود که خدا عز و جل حضرت
موسی را امر کرد فرمود فلا یصدنک عنها من لا یؤمن

بها و سالک مسالک اخوانیه چون وظایف آن
خواهد که بداند بعد از اطلاع بر حقیقت آن
وظایف بر او پوشیده نماند چه حقیقت اخوانیه تا
بسیرت سلف صالح بود بدانستن از بدعتها که
بعد از ایشان در باب اخوت احداث کرده اند اتباع و ترک ابتداع
چنانچه فرموده والسابقون الاولون من المهاجرین
والانصار والذین اتبعوهم باحسان رضی الله عنهم و
رضوا عنه لابد هر آینه باید دید که صحابه و سلف
چگونه عمل کرده اند و سیرت و صفت ایشان در افعال
و اقوال و هر حال چه بوده و برادری و فرزندی ایشان در
هر کار چگونه بوده است و چگونه نیتها ایشان از اخلاص
و چه نوع عملها کرده اند تا خود بروش ایشان راست
باید کرد.

باید کرد طباق النعل بالنعل که چون چنین کنند صحابت
معنی اخوانیت کرده اند و بدیشان اخوانی ایستادگی
کرده اند و در وظایف که منقبت اشتیاق پیغامبر صلعم
بسوی ایشان ظاهراً از ایشان است اندیها یافته و
استعانت بوین بمطالعه کتب سیر مثل سیرت محمد بن اسحق
و سیر السلف و حلیة الاولیاء شیخ ابو نعیم اصفهانی
توان جست و چون اکثر بدعتها از افراط و تفریط
متولد شود بملازمت طریق اقتصاد حاصل شود
در همه باطریقه میانه اختیار باید کرد که حق تعالی
در حق این امت فرموده و کذلک جعلناکم امة
وسطا لتکونوا شهداء علی الناس در عبادات و اعتقاد
و در همه چیز توسط نگاه باید داشت که بتوسط این امت

مباد که که منصب شهادت بر اهم یافته اند بی آنکه
وسط مشتمل بر انطرفین است اما از هر یک از طرفین
با نصیب و بنا بر و نحو که با هر یک از طرفین دارد
بر آن محیط می تواند شد و معرفت حقیقت آن
حاصل می تواند کرد و موضع انحراف و تعسف از ان در
می تواند یافت و چون از ابتدا و بدایت و پیش خود
محصل و مقصود ساکواهی بر ان می توان داد و مرتبه
ان بان می توان نمود و گفت و سخن او در باب معتبرات
و مسموع و الا هر یک از طرفین از ان طرف دیگر
بر طرف شد و بر ان مطلع شد و مهیمن نیستند ان
فذلک لایات لاولی الالباب اکر چه اینجه مذکور شد
قانونیست قویم و معیاریست مستقیم برای مسائل هداه الله تعالی

الی اقرب

الی اقرب الوسایل در معرفت مسالک خوانید
اما منتهی می کردد بذکر بعضی معتقدات و وظایف اخوانیند
برای تشهد براو باید که تمسک جوید بان با لخیر تشبید
از آن تواند الی ان یلقاه الله ان شاء الله علی الحوض
عند رسول الله صلعم و وظایف دیگر الجواب
شمس الدین شهاب المبادی مسالک الله رب
الصالحین آمین اول اگر تواند که دایم با وضو باشد
که این معنی مدد اوست بر پاکی از ذنوب جوانی و تن
خود را همیشه پاک دارد امید هست که خدای
عز و جل او را اندیشها ابد که بواعث معاصی و مغا
شهوات پاک دارد دویم نمازها عجایب وقت
خود کذارد و تا تواند سعی کند که بجا گذارد و در مسجد

و در قراءت سوره طوال مستحب مسنون کند در
صبح و پیشین از طوال مفصل خواند که از حجرات
تا عم و در دیگر و خفتن از اوساط مفصل و
آن از عم است تا والضحی و در شام از قصار مفصل و
آن از والضحی است تا آخر و سنن و وتر و اگر از پیش
و پس فرایض است تمام گذارد و در آن اهمال ننماید
سیم نماز اشراق چهار رکعت بود از ارتفاع آفتاب
تا ضحی گذارد و نماز اوابین میان شام و خفتن
از دو رکعت تا بیست رکعت بمقداری که بر او آسان
باشد گذارد و اگر تواند که سحر برخیزد و از دو رکعت
تا دوازده رکعت بمقداری که میسر شود گذارد و غنیمت
بود که با وجود کبر که در ایام شباب اگر با قوت و مکنت بود

عمل نکرد

عمل نکرد و در خیال خود نیستها که خواهد کرد اگر آن غنیمتم
جمعا قبل جمعه چهار بعد از نماز پنجگانه و قبل صبح
و ما اوراد بر وجهی که از رسول الله صلعم منقول گشت
برخواند و اوراد مرید در جزوی جمع شده و
مترجم گشته او را طلب کند و با ترجمه استعمال نماید
و یاد گیرد و می خواند و هر روز و در یک از درس
قرآن برای خود مقرر کند که خواند و بهیج حال ترک
از آن ندارد تا برکات آن شامل حال او گردد صورة و
و معنی دینا و دنیا و هذا کتاب انزلناه افانتم له
منکرون پنجم از روزه خود را بی نصیب ندارد
که طعام بهشت عوض طعام دنیاست که هر که اینجا
گرسنگی بکشد آنجا سیری بود کلوا واشربوا هنیئا

بما اسلفتم فی الایام الخالیة من الاکل و
الشرب و هذا الحجر بجمل از هشت در بهشت یکی خاص
برای روزه داران افرید و از ادیان نام کرده که هرکه
اینجا تشنگی نکشد در اینجا سیر آنکه روزه غنیمت شمارد
و در حیات دنیا در محبت خدا تشنگی و اگر تشنه دارد
و جگر را تشنه تا اینجا عوض آن در صباح قیامت جنات نعیم یابد
و روزه دوشنبه و پنجشنبه و روزه ایام البیض و اول
و آخر ماه و روزه عرفه و عاشورا بسیار فضل دارد اما زیادت
از اینها آنچه تواند کرد بکند تشنه بر فقرا وقت لکن
بانچه تواند تصدق کند و بعض بخاطر ایشان نیاز ارد
و رقیق القلب و مهربان باشد بر ایشان ارحموا من فی الارض
یرحمکم من فی السماء هفتم زبان را از چند چیز نگاه دارد

از دروغ

از دروغ و از هزل و از غیبت و از لا یعنی و اگر بر زبان
خود قادر شود و او را ازین چند چیز در بند کند
ابواب ملکوت بر دل او گشاده شود و زبان او بحکم او ناطق
شود هشتم حق خواهی انگاه بجای او رود که هر کسی که
در میان اخوان با خلق در لباس او را از برادر سیجی مکتر
نداند و نداد و چنانچه برای خیر حق کوشش دارد مقام
نصاف و معاونت برای او نیز بکوشد و آنکس را اگر از
این نابینش و از خود فراگیر نفس را او را قایم مقام نفس
خود داند و چنانچه برای نفس خود حق کوشد برای او نیز
بکوشد و اگر نفس خود را بر او گزیند این نقص است
در حال او و نقص آمده در مقال او و خود از بندگان خدای
عز و جل هر کس که مومن و متقی باشد او را دوست دارد

وهر کس که مؤمن باشد ومتقی نباشد او را دوست
دارد وعمل او را دشمن دارد وهر کس که کافر باشد
او را دشمن دارد اما از نوع ترحم کند که بر وی آب
محبت کند از ایشان دریغ ندارد که فی کل کبد حری اجر که
ایشان هم از جمله دوابند ان شر الدواب عند الله الذین
کفروا نمی بینند که خدای عز وجل ایشان را در دنیا روزی
می دهد چنانچه دواب را روزی می دهد هم این نامه را
هر چند روز یکبار بر خواند تا آنچه فرمان بر او آمده بعض
شده باشد یادش آید ودر مجلس صباح وشب حاضر
که گاهی تذکیر در آنجا می شود اعتماد که تواند حاضر
شود وگوش با تذکیر کند ودل حاضر دارد که ان فی ذلك
لذکری لمن کان له قلب او القی السمع وهو شهید ونیت
کند

ونیت کند که تا هر گاه که تواند سواد خود را سواد
اخوان ختم کند واخوان آباد را که بنای آن بیت
ومسجد ان است از تاسیس بر تقوی ورضوان
امید که با نصیب باشد وعطا وعبا معمور دارد
انما یعمر مساجد الله من آمن بالله والسلام علی من اتبع الهدی
ورحمة الله وبرکاته بسم الله الرحمن الرحیم من عبد الله
قطب بن محیی الحق العالم الاعز الارشد الانجب الاجد
مولانا محیی الدین محمد تولاه الله تعالی بما یتولی به
عباده الصالحین اما بعد فهذا ایتحافی موده ولا تؤتوا
السفهاء اموالکم التی جعل الله لکم قیاما احد الانعام
باغنا وملت وعلو وسعت وکبریا وعظمت
فرماید که ضبط اموال نمایید وخازن از ذات

و معاش را میکائیل ساختن و میکا مفعال آت
مشتق از ایکامن امر کحیط ما فی سقایر اذا شده
بالوکا وجون وجود غنا و اعتماد خدای عز وجل
مانع این نشد که خازن ارزاق خود را میکائیل
سازد ضابط حافظ دیگری نباید که خازن اموال
خود را قوت صرفه مرسله خود سازد خدای عز وجل
را فرشته هست که اسرافیل نام دارد اما ارزاق
بدست وی نداده وجهی دیگر از وجوه البصر در عهده
او فرموده امیر الجند باید که مقدام باشد شجاعی
مشهور و وزیر المال باید که ضابطی باشد کافی
معین و بمقتضای کلکم راع و کلکم مسئول عن رعیته
هر نفس را فراخور حال خود پادشاهی و امارتی
دنیا جمع

و تا رجوع هر امر بجوانب نکند از قوی ملک
خاص او مستقیم نشود و امر او صورت انتظام نپذیرد
و چنانچه از حال آن فرزندان جمله مسموع می شود
این علا الزد خاصه امر خود فرموده کذاشته و نومید
امر لشکر اهمال نموده قوت مصرف را که لشکر باشد مهابت
و صولت و کرامت آدمیت در عهده او می باید کرد
و او را قاید الجند می باید ساخت کفیل مال لشکر باید
در خرج صرف را دخل بحد هد و در دخل فکر
خرج نکند امور را بطبع بان کذاشته اهر چند [illegible]
و هر چه رفت رفت و عوت فا بعد را که لشکر ازیاب
مال و منال و خاصه عیال آن در عهده او می باید کرد
او را وزیر المال می باید ساخت کفیل حال لشکر باید از

ضعف حال و سوء مقال و اختلال با اخلال تحاشی
ندارد مطلقا امر را باز گونه کرده و مرد هر کار را
نشناختند ان الله یأمرکم ان تؤدوا الامانات الی اهلها
هر معنی که در دیتها ادهم کوزات و دیعت الهی و هر
و تخی از قوی دیعتها او بنهند و مستحق معنی
بعینه از انمعانی هر معنی را باهل آن تجایید بسپارد و اعط
القوس باریها تا عدل کرده باشند و اذا حکمتم
بین الناس ان تحکموا بالعدل والا جابر باشند خدای
عز و جل عدل را جز از عدل در بستان او راه ندارد و هر
کس که جابر باشد او را با قرب جوار او عز و جل سبیل نباشد
کلا انهم عن ربهم یومئذ لمحجوبون داغ جبین او کرد و العیاذ
بالله باید که چون این نامه بخواند سر ان اکرمکم الهی
شناسد

الهی شناسد و با تامل تو بر فرع با نوا و هجاء اسم
نموده از طرف صحیح خود و سبیل جابر باز آید و سبیل
استقامت و توسط در سایر ابواب سلوک دادد تا بعشرت
از انکه انحراف و اعتساف و العیاذ بالله در نهاد وی بخی
چنانکه استعداد و استمداد یابد که شیمه بحال اصلیه
شود و زوال و اختلال نپذیرد ان هذه تذکرة فمن
شاء اتخذ الی ربه سبیلا الی آخر السورة ای فرزند
ارجمند اغتنم خمسا قبل خمس هر کس که در ذی بیع جوانی
که ایام قدرت بر کسب ابخر بقوت شبانی جنبت
را شاید فراهم نیاورد در شیخوخیت بدار
و حتاد بماند و کسی را از وی هیچ غم و باک نباشد کلا هر
کس که در ایام زندگانی برای لیالی حرکت فراهم نیاورد

در ان شب تا در باب که هیچ راه و روی این سوی و
ان سوی نباشد ان بود از کلام درخت چیدن
بر عیسی بکوید خویش فریفت کر نیاید
و پس تو بیش فریفت ای فرزند از چمن چون از
تو خبر بس دل که در اینجا از ان شاد شود و
اکر غیر چیز رسد بس نفس که از ان غمکین واند و هناک
کردد توان نفوس بر خود حاصل کن و پاک باک
بر خود بر شما نفس تو یکنفس آمد هر نفس از این
نفوس یکنفس در جوانمردی روایت که برای
کام یکنفس چندین نفس ناکا سازی که همه تو را
بمنزل خود می شناسند و کار خود را بر تو می کرینند
و چنانچه خواهی چنین خواهی خواهی چنین تواند چنانچه

هر باب

هر باب در مقام یکانکی کوئیا باب تو پی دیکرند
برای باب تو ده تو از ده ده مداد ای فرزند و اکر
دیده بالاتر برداری و توی اعظم بدبینی که او را
از درون برای این تو حاصل سخت کرداری تا
صنوا ما الا العارف الواصل تو ندیاب تو بدان
ای خویش رفیق بلکه کره روحی در دریا عمیق آن
تو رفتت که ان ند صد تو آ فلک فرا او غو قدر کاه
ای فرزند بر خود بیخ آ از خود ان از تو که بکناه
شاد شود یکه ریت و ان از تو که بر ان غم خورد
اکر تو پی ان از تو که بر کناه غم خورد هم تر جان
از تو که بکناه شاد شود همیشه همه تواب
کناه کار تو حکم خود داند تو و غم خوار تو بهم باد

وخود را الله حکم کشاد یحرفت و حکم غم جاوید ماند
غم خوار خود را خار مدار که توان غم خواری درد
پایان کار دنه بیخ که فرهنگ آخر برای پدر باز کردی
و هر چه در کودکی برخلاف گفتار پدر کرده باشد
از آن پشیمان باشد پدر پیر و جدید این پدر که
از تو بد هست هم ببین دریغا امان دم که تو هم
درد پدر نکشی پدر از دست تو دست تا تو غم
نمیخوردی او غم تو میخورد و چون تو غم خوار شدی
غم غم بتو باز گذاشت غم او با تو امد انجذ دیدور
او بود امروز تو نکشی در دنیا دریاب قبل انغلاق الباب
انه الکریم التواب تنزیل الکتاب من الله العزیز العلیم
الی قوله الیه المصیر والسلم والاکرام بسم الله الرحمن الرحیم

من عبد الله

من عبد الله قطب بن محیی الحی ولیی فی الله وحبیبی مولانا
معین الملة والدین عبد الغنی تولاه الله بفضله العظیم
اما بعد جزئیات خلق در جنب کلیات حق مثال شجرات
و اولاد محاکر جزئی النفس آما کلی العقل اعادجون نکلیت
حق پیشتر و که آن از نزول بسوی جزئیت خلق
باک نداده مانند کسی که او را حصنی حصین در حرمی
منیع باشد و برای حصین از بیابان باید بدان
که اگر حصید در بند توحید الوهیت حصن نجات رفت
لا اله الا الله حصنی فمن دخل حصنی امن من عذابی
چون تو از انجا ... بتفرقه کون کند برای اصطیاد
و از دیار اگر چیزی یابد یا بدعا لا ادود و اوا نجات
با کون خود را باز گیرد و نفس نفس در درّه عقل

فرو شود و شاهد توحید بر شواهد تعدیل ید
کارد تا دمار ازان برارد مانند عصای موسی که مارهای
سحره کرد لا تخف انک انت الاعلی والق ما فی یمینک
تلقف ما صنعوا ابن عاد اذا جاء الحق الحسنین خارجی
بنا شد وجد ثم لعنتر اگر باید و رجوع با وطن توحید
کرمفارقت کرده و حب الوطن من الایمان شنیده اگر یاس از
ناس حاصل شود والیاس احدی الراحتین قال
العارف خلق را با تو ازان بدخو کنند تا ترا
ناچار روا بسوی کنند چون خداوند تقدس بر بنده
محنتی پیدا کرد دابنا کون در دست او بشکند تا از
کون او را اسوده دل کند و با معنی خود که هیچ
انجا نیست باز گردد و اگر حکمت در حرکت و انتقال
او باشد

او باشد اسباب کون بر او منتظم نشد تا از انجا همه
او را اسایش و لنگرگاه باشد و در غیبت شواهد
توحید شواهدان بر حیات بند و بنیان این اساس میل
اذا لم تجد من نداماتر یقدر جعلنا الملامة ملامة
منبر بلا واین الملامة من یقدر ولکن اعلل
قلبا علیک در طلبه نهیب لانه نجم را گوید
اگر زنهیب نیابد رجوع بشاهد توحید مغتنم شمرده
گوید وانت خیر الوارثین مؤمن بصد حال سعید است
در شقاوت اسباب امکان طرق بیند در رجوع دوات
رجوع بیند و رجوع بیند رجوع بیند را عادت در
هر نفس باشد و هر نفس او را فنا باشد حاضر و اما
رجوع بیند یکسو باکران هنگام مفارقت این دارات

بیکباره بر سیدن اجل مکتوب رجوع بیند هر نفس
ازان کند که بوجود حقیقت بغیر در معنی خود
وا نگفت و توقف یجب بیند ان مدت که توقف
کند برا یجان کند که رقایق بغیر که بوصف خاکی
مشوب نخواهد که ضمیمه حقیقت انسانی کرد

بر لب بحر ایچه من بنشستم طمع در آب هم
بستم پس تا یاس کلی محقق نشود بر انحطاط و کمال
افتقار بوجوه حسنات محبوب چشم و دل نمی
نتوان فروخت و بر کربت غربت صبر باید کرد تا
تجرع مرارت مفارقت باید نمود طالبان
باید صبور و حمول که شنیده ام کیمیا که ملول الاعظم
هر کس که مبادی و پیش از هنگام از نماند بغت
کند

کند خطا باد رفع عبدی بنفسه حرمت علیه الجنه
برا و فرزند اکرمنا الله واخوانا بحسن الادب و ثبتنا
فی طریق الطلب و بحنا من اسباب العطب و اراح
عنا موجبات التعب و مکائد النصب رب سهل
و یسر و لا تعسر علینا بفضلک بسم الله الرحمن الرحیم
من عبد الله قطب بن محیی بکتب لولیه فی الله الملهم
مرشد الملة والدین عبد السلام اما بعد بر تو ای عزیز
علم که مرویست از حضرت امام حسین علیه السلام که تو بدان که
امام حسن علیه السلام او را صد دینار داده بود تو
دینار داده ایا چه فهم می‌شود آیا اصغر را با اکبر
داد فی را با اعلی و مهین را با شیخ در همه اشیا و
احوال حفظ مثل این تفاوت مقصود حاصل می‌شود

واگر این برای آنست که عطا از فتح آب و جوع نیز دفع بسیار
جامهء او دفع نباید پوشید و نوکر بیشتر نباید که
و مرکب گرانتر نباید خرید واگر حکم نوع این باشد
حکم تمتع نیز این باشد پس طعام لطیف نباید خورد و خانه
گشاده تر نباید داشت و منکوحه جمیله نباید داشت
واگر این برای آنست که عطا در نتیجه آن بسیار است اگر او
در خانه نماز گذارد بانفراد این کس در مسجد نگذارد
بجماعت واگر او در صف آخر گذارد یا در میسره این
کس در صف اول نگذارد و در میمنه واگر او قاعد
گذارد این کس قائم نگذارد واگر او مضطر باشد این
کس صائم نباشد واین چگونه درست آید با آنکه تکثیر
طاعات بقدر معتد و محبوب و مرغوب فیه است و چون ما
پسندیده

پسندیده نباشد تفوق بطریق اولی پس مریدرا
بحیثیت نفس بجا و راز مقام شیخ جاین نباشد و چون چنین
خود کلایق نماید اما این با آنکه الحقیر البنها طالب تحقی
باید بود چگونه درست آید چون معامله اصغر با اکبر
ادنی با اعلی در تن با نوعیت و معامله مرید با شیخ
نوعی معامله اصغر با اکبر و ادنی با اعلی جدا تواضعیت
اصغر و ادنی مطالبت نیستند با آنکه خلف الامر ند
خواهند که در تمتع و قرب الهی و تنسا وجوه خیرات
صوری و معنوی فایق بر اکبر و اعلی باشد و هیچ
حرج نیست اگر ایشان تفوق بر اکبر و اعلی در امور مذکوره
خواهند و بر احاد بقدر طاقت کوشند ایشان مطالبند
بآنکه در هر مرتبه که واقع باشند تواضع کآنجای اوند

واین حسن معاشرت بعادت مستوده که طبایع معتدله
پسندیده نمایند نسبتی که منعقد بوده میان امام حسن
و امام حسین علیهما السلام بحسب مقامات مقتضی این بوده
که چون سایل از امام حسن علیه السلام چیزی طلب نماید و در
همان حال از امام حسین هم چیزی طلب نماید امام
حسین علیه السلام مساوات آنحضرت با امام حسن علیه السلام
نکند در عطا و اگر در آن مقام مساوات آنحضرت کند خالی
از جرات و اسائه ادب نباشد و بدانند که در
راه دوش بدوش او رود و اقتفا او ننماید این
برای خصوص نسبتی بوده که میان ایشان منعقد بوده
والا ممکنست که میان ولد و والد چه جای اخ اصغر
و اخ اکبر نسبت بنوعی منعقد باشد که ولد بمثل این
ملاحظه

ملاحظه نسبت با والد منظور نباشد مثلا اگر ولد
پادشاه باشد و والد نزد او لشکر یا نوکر باشد و
والد فقیر چگونه لایق این باشد که ولد عطا کمتر
از والد کند در آن مقام شاید ولد را صد دینار
باید داد و والد را یک دینار دادن لایق این مقام
این باشد که ولد تقدیم والد کند در عطا یک دینار
بگذارد تا اول والد یک دینار بدهد بعد از آن
ولد از عقب او صد دینار بدهد حسن معاشرت
در هر مقام مقتضی عمل خاص است که لایق آن مقام باشد هر کس که
حسن المعاشره را با انواع آن دانسته هم چون شناخت
بلیغ مقتضی هر مقام را درک کند حسن معاشرت را لا غیر
العمل مثل چنانچه بلیغ گاه حذف کند للتعظیم و گاه ذکر

للتلامذه و در هر مقام و نکته خاص که لایق آن مقام او را
حاصل شود حسن المعاشرة همین سبیل در هر مقام
و هر حال او را عملی لایق آن مقام و تصرفی مناسب آن حال
بخاطر افتد که بجا آورد و از ذوی مستعدین و مستبعدین
افتد و مقبول طباع سلیمه و چنانچه نسبت معقوده
اینجا مقتضی تنقیص عطا بوده مقتضی فنا بوده در
تنقیص یا ذخیرهٔ ایشان برای آنکه دو برادر که بهمه
مجد متکافی باشند مگر بسبب دخل تفاوتی اگر کرده باشند
بنهند در عطا کافی باشد در مقام تواضع و چون
این انسان تواضع آنست که حقیقتاً استعداد ذات باب
لا در نیست هرجا که حق تواضع که مثل این باشد غرضها متوجه
شود بجای آورده اما معامله مرید با شیخ معامله ایست
مبنی

مبنی بر حقیقت محض که در نفس الامر و باطن
الحال مرید ممنوع است من حیث هو مرید از اراده
مساوات فکیف بجاوزت نسبت با شیخ و شیخ در حق
او نایب مناب اکمل النبی فی قومه کالنبی فی امته چنانچه نبی را
از خود دوست باید داشت اکر النبی اولی بالمؤمنین
من انفسهم و کلام الذی نفسی بیده حتی اکون احب
الیک من نفسک شیخ را در همه چیز بر خود مقدم
باید داشت و مقدم باید شناخت و این مانع ترقی غیر متناهی
باشد ترقیات غیر متناهی برای خود و برای شیخ خود
باید خواست بر همین نسبت که واقع است الا الی الابد
او پیش و پیش قدم باشد در مراحل ترقیات الی ابد الآباد
و این پیش قدمی ابدی مقام وسیله است کرامت عطا کنند

که برای نفع خود طلبند که هرگز نباشند که او
ندر وسیله دیگران باشند بلکه بسوی خدا عزوجل و هر چند
دیگران توجه کنند او نیز کنند تا همین نسبت که
حال واقع است محفوظ باشد الی ابد الاباد و اگر چه که
ایشان که این طلبند و خواه نطلبند جز این نخواهد
بود و این مقام و سالک طریقت که خدای عزوجل نفع خود را داده
از او باز نخواهد ستد اما طلب ایشان مطلوب است تا ادعا نه
و استعداد که مرا این تخلف را ثابت نا شود و در دایره خاص
ایشان این معنی ثابت نا شود چنانچه در دایره علما ثابت
است و در نفس ایشان بباشد چنانچه در نفس ایشان
نبوده قال العاد برلب بحار چه من نشسته ام
طمع بدان است هم بسته ام قال الموحد ببین تا خود
چه کار

چه کار مشکل افتاد که خواهد افتاد از ذبح فرزند
و این را مانع این نباید دانست که مرید بروزن رود
با افطار شیخ و او در میمنه غماز که ادا کرد و شیخ در
میسره و اشباه این قربات و نباید ترک داد که مرید مبادا
با بیضا جانب او بر شیخ نمی‌جهد که افطار شیخ فاضلتر است
از صوم مرید و میسره شیخ شریفتر است از میمنه مرید
در حکایت مشهور است که عالمی در مسجد نجد بود و عابدی
مشغول نماز ابلیس بر در ایستاده گفتند همانا
تو ترس این مرد که در نماز است باید ترسید نه غیر گفت
از ترس آن مرد که در خواب است مگر آنکه انفراد مرید با
قربت مرد مانوا ابتداء اندازد که او افضلیت یاد دارد
انفراد او با قربت نوع غبنی و شماتتی متوجه شود

شیخ را که چون دو کس با هم متوجه امری شوند و
یکی بدان رسد و دیگری نرسد آنکس که نرسد
مغبون و متهم نماید که امثال این با ترک عبث تواند
بحسب اجتهاد مرید و بصیرت او اما استیثار مرید
بتوسعات و تمتعات و شیخ را در آن بخود ایثار نکردن
فاحشترین آداب در حال مرید مگر اگر شیخ از ایثار او را قبول
نکند یا ابلاغ از شیخ متعذر باشد بر الحایل
یا مانعی و در چنین صورت ایام مرید خود نباید که ترک
آن حظ کند یا خود در آن بمقتضی حال خود رود اگر
بر ایجا اقامت موافقت بعضی از آن متروک دارد خصوصا
انجمن مرید در شیخ در آن داند مشکور باشد و اگر نباشد لعینفی
بر او نباشد و اینجا مقصود بیان دقایق معاملات

و بلاغهای

و بلاغهای عمل و نکتهای فعلیت و تفاوت انکار
و مراتب اراده در نقصان و زیادت والسلم بسم الله الرحمن
الرحیم من عبد الله قطب بن یحیی الی ولیه عماد الله العفیف
عماد الملة والدین عبد العزیز اعزه الله تعالی بعزه
اما بعد چون مدت دوری دراز کشید و امید حضور
با کم شد و هر یک از خلیلین بحال خود شدند
و اشتغال که ما لا مال فراغ آید بیش آمد چه باشد که
ایشان را یاد دم دهد یا دیگرا منند و ان عهد که
بان از هم جدا شدند بر ایشان را از نسخ حیات تا نکی که
دوستی دوستان حاضر الوقت آنکس را باشد
که فاذکروا الله کذکرکم آباءکم و چون دو حضور
با آن برابر نشد بر جهاد انی که بر آن داد بر آن

فابوا باید چنانچه در عهد قدیم باده بود و در یکره دوستان
بودند اما چون او بدوستی احق بوده و دوستی او دیگری
دوستیها پوشیده ساخته بود هر اینه چون غایب حکم خلق
کرده با حاضران اهمال کند که با غایبان کرده او اشد ذکرا
همین باشد واجعل حبك احب الی من الماء البارد شعر
این جمال چه باشد و این کار از که آید و این نکته را
که با چو خلق که هم وفا که ز اد راه صدق که همه یکتا گرد
است عطیه احد صمد او در حق عبد اصطفا جهد
هر کس که او یکتا باشد باطن او همان باشد که ظاهر او
پس اجزای او همان باشد که اول او برای آنکه چند را
زمان و در بامکان پس کسی که باطن خلاف ظاهر بود
اخر مخالف اول نباشد و فات کرد در وجود خلیل
و کیل

و کیل خلیل است در باز کشیدن عنان او از او دید
اغراض و میل او از دخول در مداخل اینان که کرد
جبلت انسان است اگر چه بر همت ادب او از ان بر هاند العدو
نود وفا از معنی کراهت و اصطفا بر انکس که خواهد
یصطفی الله لنوع من یشاء و ادمی را در این ارض سفلی
که بان هبوط کرده خود چه افتاده جز این که در صنوف
اعطا را فراموش کرده و جز نیات خلق را از کلیات حق
باز داشته و شعور بمنفعات خلق جداده که بمنابت
طاقات ذلت او را از تعقل جمعیت وجه بسفر
بسوی تفرقه و ذلت کرده برای آنکه وجه اگر از دو
وحدت جمعیت بخش است اما از برای ایجاد مفرق
نظر آدمی را خاص نحو سا و ذلت اگر چه کثرت دو وجی

بتفرقه دارد امانظر بسواد جامع شعلع بعلا بس دد
طی تفرقه زلف جمعیتی درج اکا قال از خلاف
امد عادت مطلب کا که من کسب جمعیت از ان زلف
بودن تا کرده مر خوا که بهند و دستار زلف اید و جمعیت
نظر که متاع انجا بر داشته عود با وطن وجد که محل
جمعیت وجود دا کند و خللی که از بیاض وجه انجا
نموده بان منزل ادراک نتوان بامید مهره اهنگ مار کرده
و بطمع دانه قصد دام پایش دران دام فروشد
و انده بسته کا ان بماند بهمانا که زلف دل
حافظ درو نهی شد که باز اید و جا و بد که فتاد
بماند خواه که جمعیت شعور منضم نتوان جمعیت وجود
منضم باشد بل از ان شد بئس للظالمین بدلا دردا
و دریغا

و دریغا ازین قصه پرغصه که از خود واقعات
ساختند و خود از تدبیر آن عاجز آمدند از انکه حکم
کثرت او را فهم کرفتند و راه وحدت بر او پوشیده
شب ظلمت و بیابان بیکا توان رسید مکر انکه شمع
روایت برهم چراغ دارد مکر هادی دیکر از جانب
امر توجیه شود تا قدم قدم برای وقوع ضلالت
ابا نکند از دخول در مداخل ظلمات و کار دیکر هرکز
نکرده کنند و حالی که هرکز نشده شود هستی دوی
نماید که حق هستی و مغز هستی باشد که ان هذا لهو
الحق الیقین فسبح باسم ربک العظیم در عرض
همین شعور که هستی ات مجوف و نمایش موهوم
و کر بنابر بنا عالم رجس کر فتار انباشته است

قدس کشد ایت ان لربکم فی ایام دهر نفحات نفحد
امد مر شما را دید و وقت هر که را حق خواجان بخشید
و وقت ایام دهر از روی ایشان ایام قدم
و بعضی ایام دهر ایام نبوت و وارثان نبوت فلولا کان
من القرون من قبلکم اولو بقیة ینهون عن الفساد
فی الارض الا قلیلا ممن انجینا روح الله و روح القدس
و روح الامر و روح الامر این باتی امر الله فلا
تستعجلوه سبحانه و تعالی عما یشرکون ینزل الملائکة
بالروح من امره علی من یشاء من عباده دیگر اند ائمه که
مفاصل کویند از هم بنفحه روح و زبان او ادراک
میشود و دست او از نوشتن عاجز میاید یا خود
امد و سخن را روی با سوی دیگر شد ای برادر
دردا

دردا آن کو بند که هست غربت خوبی با دل خویش بندیم
غم با خود شاد و خرمی از باد و دیار داری با بار
راز دل بر داشته و حسب کتابه بحالة الحزین سر شاد و
ماه آگه ولیم خاتمه در اوایل بعضی یکدو نامه
از او رسید بعد از ان بلب بلوغ کتابت مند شد
بر خبر ها و اهی افواه که تسلی را نمی شاید
و حقیقت حال و کیفیت اشتغال ولیم معلوم
مگر به خاطر رسید که عمدا کسی برای استبانت
ارسال نماید دامن کبرا مضا ان عزیمت شد حالیا
حالی پیش امده که مرآة جمال ادحوال دخوح از
حق بوی نهاد خلق یاد جزیئه این حفظ
کلیران حفظ الغیب باد دیب نماید از این جانب

الغیب پیوسته مرهبت سفر کوشش ولیم ملک
ان دعا باد ولطف خدا بجابت اجابت الکفیل وحسبنا الله
ونعم الوکیل والسلم علی ولیی ورحمة الله وبرکاته محفوظا
بحفظه منصورا بنصره وهو الحکیم الحمید بسم الله
الرحمن الرحیم من عبد الله قطب بن یحیی الی الولد الاکرم
الاجد الشیخ شرف الملة والدین احمد حلاه الله تعالی
بمزایا العلم ووقاه من رذایا الجسم بحق الحق اما بعد
اجسام بجب همه ارواح بوده اند چون خدای عز و جل
خواست که جسم با روح کند روح را مبتلا ساختند
بجملی که نا شیت از همان چون انجهاد در ذات
روح قرار گرفت روح را کثیف و کدر ساخت از آن
باز دید تا باز چون خواهد که جسم را روح سازد علیه
کرنا شیت

کرنا شیت از صحو جمال در آن بهدان علم جسم کثیف را
لطیف و نورانی سازد تا باز گردد بلطافت روح و من التکی
چنانچه در حدیث آمده که نحن معاشر الانبیا دنلم
ارواح پس جسم جسم کننده روح او کفاه ذلک مثله
وعلم روح کننده جسم او کفاه ذلک منقبة و اکبر
این حنب را الهی مثال در ت اخواهند آب جوی ببیند که چه گونه
مایع و لطیف است و چون بلب جنت بپیوندد با میوه کثیف را
جامد شود از انگور و انار و به و سیب و باذان میوه
چون در هاون بکوبند عصیر و دبس شود و میعان
و روقت او عود کند با خواص فواکه که آب بسیط از آن
خالی بود خلقنا الانسان فی احسن تقویم لطافت و لحات
ثم رددناه اسفل سافلین کثافت تا بنده الا الذین

امنوا وعملوا الصالحات فلهم اجر غیر ممنون عود لطائف
اولی آن با مهذب حسنا مکتسب رفع کند باب بعد با الذین
الیس الله باحکم الحاکمین چون ان فرزند ارجمند
ندانست که علم با دمی حکایت کند و جهل با او حکا
که تسخیر کند از مساجد و بتمامی همت مانند فراهم
اوردن مس انکه علم الهی که نزد اهل خدا بدست اورد
مانند تحصیل کیمیا و ان کیمیا بر ان مس زند تا تمام
ان زر خالص شود و او بان توانگر شود توانگری
ابد و لمثل هذا فلیعمل العاملون و فی ذلک فلیتنافس
المتنافسون بسم الله الرحمن الرحیم برادر دینی شمس الدین
محمد بداند که گناه بعد از توبه سخت تر است از گناه
از توبه چون خدای عز و جل او را توفیق داد و توبه کرد باید
بر مقتضی

بر مقتضی توبه ثابت بود و اثبات بر توبه بسه چیز است
یکی ترک هم نشینی با بدان گناه را با یاد این کس دهد اورا
بر سر ان می دارد دویم هم نشینی با نیکان کردن و نیکان ان
کسانند که اگر او را پند دهند و نصیحت کنند و از خدای
رسول او و دار آخرت با او حکایت کنند و بیشتر صفت
کنند نیکان صالحان نزد او گویند و او را بخیر و طاعت دعوت
کنند سیم دائما تضرع بسوی خداوند عز و جل کردن
و صدقه دادن و نزد خدای عز و جل روی بر خاک
نهادن و از او درخواستن که از شکستن توبه
نگاه دارد فرماید دیگر بداند که توبه درست و سلوک بر خود
نهادنست و خود را در زمره راهروان راه خدای عز و جل
اوردن و سلوک راه خدای عز و جل مبنی بود و اصل است

یکی طاعت و یکی تقوی چون تو بر کرد و خود را بر
سالکان راه خدا ملحق ساخت طاعت و تقوی نگاه دارد
و طاعت آنست که هرچه خدا امر فرموده بجای آورد
و تقوی آنست که هرچه خدا ازان نهی فرموده دست ازان
باز دارد و از جمله طاعتها نماز است و روزه و در هر یک
ازان فریضه هست و سنت هست از فریضه آن بر
هیچ حال دست ندارد و مستحبات آن بقدر ممکن بجای آورد
و نمازها که از طرفین فریضه گذارند همه بگذارد
و نماز اشراق و نماز اوابین بقدر مقدور بگذارد
و هر دو لقمه که بسیار از شب بو حنیفه و جنید
نماز گذارد در دنیا و آخرت از روی سفیدان
و وقت جوانی غنیمت شمرد و خود را از روزه بی‌نصیب
نگرداند

نگرداند با چند تواند هفته یکروز یا دو روز با خبر
دست و سر را باشد و از جمله تقواها امانت است و حق
شناسی امانت آنست که در مال کسی خیانت نکند که بر علم او
و رضا او از او خداوندی کند و در عرض کسی خیانت
نکند که نظر ناپاک در او یا باز بسته کند و حق شناسی
و وفاداری آنست اگر از کسی که بر او حق قدیم دارد بنوعی
و دیگری بر او نگزیند و سالک راه خدا باید که جوانمرد
و عالی همت و پاک نظر و پاکیزه گوهر باشد و یکرنگ
که گوهر آدمی سخن است هر کس که سخن او سخن و لیکن
گفت بجای خود آورد و بر نگردد از او مقام گوهر است
و نیست الا این که آدمی تمام گوهر باشد و عهدی که با کسی
کرده نشکند و دستی که داده باز نکشد والله الموفق

بسم الله الرحمن الرحیم من عبد الله قطب بن محیی الجهرمی
الی شیخنا جلال الملة والدین محمود تولاه الله بنعم
بما یتولی به عباده الصالحین اما بعد محل فیض الهی جوهر
انسانست و هر اینه هر جا که انسان بیشتر باشد وجود فیض
بیشتر باشد ازین جهت امصار بتوطن اولیست از قری و
قری بتوطن اولیست از بوادی جز آنکه انسان برای بنا هست
جمعی محسود است و توجه نفوس حاسدان بسلامت باعث فساد حال
او زیاده است از توجه انسان باصلاح حال غیر او و نسبت فساد
در او بیشتر که در غیر او پس از هم آنجا که انس است
اخس است و نظر باین هر جا که آدمی کمتر باشد بهتر باشد
پس سکون در بوادی بهتر باشد که در قری و سکون در
قری بهتر باشد که در امصار اکنون چون متعارضست جهتین

حاجت

حاجت بتمییز و ترجیح ثابت است اگر مخایل فساد ظاهر
باشد بقلت باید بود و آنجا که مخایل صحت غالبست
مایل بکثرت و انجمن گردد و اخوان باد الهی مخایل صحت
اعتقاد و سداد عمل ظاهر است پس کثرت آنجا بهترست
از قلت جای دیگر اگرچه قلت آنجا بهترست از کثرت
جای دیگر بنابرین بخاطر می آید که ولیم احسنست وطن
در آنجا نماید و اهل و متعلقان از شیراز بآنجا آورد
و شاید که بعضی فواید آن در مکتوب ولیم بجیم
شیخنا صدر الملة والدین محمد مذکور است با ما دام که
موافق مصلحت است در تاسیس مبانی و تشیید ارکان
آن می باید کوشید و بالله التوفیق الهادی الی سواء الطریق
وهو حسبی و نعم الوکیل بسم الله الرحمن الرحیم من عبد الله

یکی طاعت و یکی تقوی چون تو بر کرد وجود را بر
سالکان راه خدا ملحق است طاعت و تقوی نگاه دارد
و طاعت آنست که هر چه خدا امر فرموده بجای آورد
و تقوی آنست که هر چه خدا از ان نهی فرموده دست از ان
باز دارد و از جمله طاعتها نماز است و روزه و در هر یک
از ان فریضه هست و سنت هست از فریضه ان بر
هیچ حال دست ندارد و مستحبات بقدر ممکن بجای آورد
و نمازها که از طرفین فریضه گذارند همه بگذارد
و نماز اشراق و نماز اوابین بقدر مقدور بگذارد
و هر دو لتمند که سنا از شب بو حنیفه و چند رکعتی
نماز گذارد در دو دنیا و اخرت از روی سفید است
و وقت جوانی غنیمت شمرد و خود را از روزه نفس
نگرداند

نگرداند بالجمله تواند هفته یکروز یاد و روز بالجمله
دوست و سر در باشد و از جمله تقواها امانت است و حق
شناسی امانت آنست که در مال او خیانت نکند که در علم او
و رضا او را بجا و نوی کند و در عرض کسی خیانت
نکند که نظر ناپاک در او یا باز بستر کند و حق شناسی
و وفاداری آنست اگر از کسی که بر او حق قدیم داد دیده بود
و دیگری بر او نگزینند و سالکان راه خدا باید که جوانمرد
و عالی همت و پاک نظر و پاکیزه گوهر باشند یکرنگ و بلند
که گوهر آدمی سخن است هر کس که سخن او سخت و ایضر
گفت بجای بجا آورد و برنگردد او را مقام گوهر است
و نیست الا این که آدمی تمام گوهر باشد و عهدی که با کسی
کرد نشکند و دستی که داد نکشد والله الموفق

بسم الله الرحمن الرحیم من عبد الله قطب بن محیی الجهرمی
الی اخیه شیخنا جلال الملة والدین محمود تولاه الله بنعم
بما یتولی به عباده الصالحین اما بعد محل فیض الهی جوهر
انسانست هر اینه هر جا کدورات آن بیشتر باشد وجود فیض
بیشتر باشد ازین جهت امصار بوطن اولیست از قری و
قری بوطن اولیست از بوادی جز آنکه انسان را برای بنا
جمعیت محمود است و توجه نفوس صالحان با فساد حال
او زیاده است از توجه ایشان با فساد حال غیر او و نیز صدق فساد
در او بیشتر اثر کند در غیر او پس ازین هم آنجا که انفس است
اخس است و نظرها بین هر جا که ادنی کمتر باشد بهتر باشد
پس سکون در بوادی بهتر باشد که در قری و سکون در
قری بهتر باشد که در امصار اکنون چون جهتین متعارضست
حاجت

حاجت بتمیز و ترجیح ثابت است اگر بجانبی فساد اهلها
باشد بقلت باید بود و آنجا که بجانبی صحبت غالبست
مایل بکثرت و آنجا که مدد اخوان باد الهی بجانبی صحبت
اعتقاد و سداد عمل ظاهرتر است پس کثرت آنجا بهترست
از قلت جای دیگر اگرچه قلت آنجا بهترست از کثرت
جای دیگر بنابرین بخاطر میرسد که ولیم اختیار وطن
در آنجا نماید و اهل و متعلقان از شیراز بآنجا آورد
و شاید که بعضی فواید آن در مکتوب ولیم حبیبی
شیخنا صدر الملة والدین محمد مذکور شده باشد مادام که
موافق مصلحت است تاسیس مبنی و تشیید ارکان
آن می باید کوشید وبالله التوفیق الهادی الی سواء الطریق
وهو حسبی ونعم الوکیل بسم الله الرحمن الرحیم من عبد الله

قطب بن یحیی الحی الاخ فی الله مولانا مجد الملة والدین
سلمکا الله عافاه الله فیما عافاه وبفضله وحفظه
ولطفه لولاه اما بعد وجود ادمی من خدای عز وجل را
مبدء وآبتدا نگویند که او مخواهد که هر دو چون
وجود که اصل وذات چنین است آنفس و شعور که فرع
وصفت چه سود که خود را سخت گیرد و من خدای
عز وجل را مبدء ولی نباشد چون نوح ذات با مرکرده کار
یکیست وطوفان بلا مطلبد سرکشی کنعان نفس و پناه
بردن او بکوه پندار بالا را از او باز نمی گرداند قلعه
بجد در پندار بیک منجنیق هیچ در دو در مخشود و خانه
اندیشها بیج زیروزبر مخشود کشتی نوح اخلاص را
ویکاشکه بامرکرده کار انشا هیچ آ الله بجر روح

جان ایشان ابتدا نیست جز کشتی نوح ومن یتوکل علی الله
فهو حسبه ان الله بالغ امره قد جعل الله لکل شیء
قدرا او متوکل نداند که ادرد وزی معین بیش
چشم خود باز دارد وطمع موکد در بندد که البته
وکیل خدای عز وجل او روزی او برساند و سبق وجود بانی
راه کند عزت جلیل چنان وکیل خو بچه قبول نداند
توکلت ان کیه علیه عقیدتی که خدای عز وجل بمقتضای قد جعل الله
لکل شیء قدرا شخص را مقرر کرده بمقتضای ان الله
بالغ امره امضا وانفاذ ان مخواهد باید بجود اولی
ادب مسلمانی و گنجایش کاه خود را ایشان ذخیره داند
که هرچه هست از قفا تا بسر اندام ماست ورند
تشریف تو بر بالای کس کوتاه نیست وچه کوند تشریف

او بر بالای کس کوتاه باشد و او آنکس است که صفت
خاص او کرد در مقام تعریف نشان او مذکور کردد
اینست که ربنا الذی اعطی کل شیء خلقه ثم هدی
هر کسرا آنچه شایسته و بایسته اوست دهد چون
شخص خود را فراموش کند کرده باشد و غیر خود را خود
پنداشته تقصیر آنکس چه باشد که آنچه فی الواقع شایسته
و بایسته او است باو می‌دهد و اتباع وهم باطل
او نمیکند که او را فرو گذارد و دشمن او را که اولا
خود پنداشته پرورده که اعدا عدوک نفسک
دریغا خدای عز و جل دشمن کافرانست اما دشمن
دانا و ایشان دوست خودند اما دوست نادانند و
دیو است که گفته اند   دشمن دانا به از نادان دوست

خدای

خدای عز و جل دشمن کافرانست ایشانرا او لی نیست
از ایشان که و نحن اقرب الیه من حبل الورید چون حال
او با کافران که ایشانرا از بند که خود بند کرده و ان
الکافرین لا مولی لهم اینست حال مومنان در دین شان
چه باشد پس ای مومن پاک اعتقاد بدین که با رب مباش
و بدانکه آنچه پیش تو جای که صلاح تست صلاح دید
رب تو برای تو ولی آن صلاح دید نفس تو برای
تو بجای که رب تو اقربست از نفس تو بتو
پاک دین میان رب تو و تو جدائی و شقاوت و خلاف
و شقا بیت در حال آنچه این هر جدائی و شقاوت کی
هست مثنوی است از ین جهت عارف در تاویل
و اجنبنی و بنی ان نعبد الاصنام گفته که حقیقت

امشا صورت نفوس است و اعظم معبود عبادت الارض
الهوی سوید همین تا و بلا اکنون تو دریں حرب در
کدام جانبی در برابر نفس حق کر نفی یا نفس را برو حرب اگر
در برابر نفس حکم کنی حرب تو او راست و اگر نفس را برو حرب
محکم کنی نفس تو او راست و اگر هوی نفس را در گیتی تا با کسی
مشورت کنی ترا دو میراث است فرشته و دیو فرشته گوید
حرب را بر نفس کر بیں برای آنکه دیو نفسانیت حکم
نفسانیت در وجود او ظاهر است الا انا یلتذ بما فیه هم
کس انجمن داده است کذا رد و اگر از من چه پرسی من چه گویم
ان لربک علیک حقا و لنفسک علیک حقا
فان کل ذی حق حقه بس خود تمام همراه حرب کن هیچ از
آن برای نفس باز مگذار جهت خود تمام همراه نفس کن
هیچ

هیچ از آن حرب ترا درکار نیست از همه کارها نخورد
واو را با کاه سرکاری نباشد با کاه با کاه سرکار دار
دارد که اه برای مستوره امر داده نه برای مستوره
بود که او واگر چنین کنی معنی سخن ان عادت اکر
چیست انجا که گفتند والله لو عرفتم ما عرفت فی هذا
المسدود لطربتم طرب الابد و لخفتم الخوف الذی
لیس معه امن لاحد چون چنین است ظاهری داریم بغایت
پریشان و باطنی داریم مجموع خود تست آ
شرح ما اگر پرسند و شرح پریشانی ظاهر از فضل
باطن باز خوان و هو الکریم المنان بسم الله الرحمن الرحیم
من عبد الله قطب بن محیی سلام علیکم اما بعد مدت
دوری دراز کشیده که نزدیک که صورت انجا

واحوال واوضاع آنجا فراموش شده دریغا که هیچ بهانه
بیخبر از او و چنین انکار کند پنجاه شصت سال که
بنده از خدا جدا مانده چگونه او را و عالم او را که ایشان
آنجا فراموش نکند دریغا که تا با رسول و کتاب
افتاده او کار دیگر کند و رسول چنین است اگر چه بینیم
مکر خصلت و فا داد آنجا که باشد کاری بکند و اگر نه
قاصد و نا باری کاری نتوانند کرد یا خیال دست
بود افتاده که کاری کند و عهد که بسته شده از نو یاد
نشان تا طرح غیب گاه ذکار غفلت و وقت آن دل
محو بود و انصاف غیبت کسی برا و حاضر شود که بیم
است که چون بیا که هند و نشان در خواب بینند
وجود خواهم بکسلد تا آن ذکر بر دل حاضر آید کسی
اثر

از ذکر است باز چون از ذکر محو از محبت دل
تا کسی تا که را از سر در آنجو طبیعت فرو بود
و جهان حقیقت را با قفا افکند مگر آنکه باز ناصح
وفا او را قفائی زند و از آن اعراض با قفا کند
و اگر در این خلال شعاع مشاهده علم آید و فرشتگان از دیدار
با نامه نیکی کار در رسد غلبه حجاب ذکر افتد لشکر
شیطان نشان دوری در دل همت او دود و لولا فضل الله
علیکم و رحمته لاتبعتم الشیطان الا قلیلا دریغا این حجاب
فنظرة الحقیقة در حجاب این ده و در حضوری حقیقت
دوری معنوی باز می‌بینیم و در جزئیت کار خلق
کلیت امر حق باز می‌یابیم دریغا اگر سخن جدا خدای
هم چون سخن جدا بری باشد پس بوی او را این سخن

و کیف که بدانست هر دو چندانست حالیا بیا تا
این مجاز و حقیقت در هم آمیزیم که از فرط درد
ندانند اهل تمییز اگر سر در مجاز فرو بریم در مجاز
نمانیم اگر مجاز آسایید حقیقت است و اگر حقیقت است
مغز مجاز است مغز و پوست با هم بخوریم که چون گره سنگی
فرو در تمیز نتوان نمود چگوییم که در دانش دو چیز
باد لاف کار ماند و تن از کار ماند چه کار آید
روز شیء ابد نجیوم کان مقداره خمسین الف سنه
شده شبعش مصدق است ارایتم ان جعل الله علیکم
اللیل سرمدا امروز لیل سرمد را که سر آید جز خدای
که من اله غیر الله یاتیکم بضیاء از ان خدا که گرسنه دوازده
مخوفی که از دو گیسو ارد و بنان قلب نیاز منداست چون
افتاب

افتاب از مشرق آجا بر آرد به مبارکی و چیز مصون
از هر خلس و ضیر اما الاضیر انا الحر بنا المنقلبون
چون ضیر چون بنده بحقا خود باز گشت نماید
هر دم که دل العشق دهی حوش دیجور در کار خیر
حاجت هیچ استخاره حد عشق و نسل شوق است این گوید بیت
اما اینکه عقل غیر این گوید در آید و درنا بحجوب بکار نیز
از وطن قدس و عالم انس بیرون امده انکار ساختند
در فاقت بحرم آب طمع و خاطر مکن جو عمر صبا بحج
و لیکن حکمت نگاه خود داد و پیش از رسیدن هنگام
اقدام منمای تا عتاب باد دخی عبد نفس حرمت علیه
الجنة نشنوی من کان یرجو لقاء الله فان اجل الله لات
هر که دیدار خدا خواهد بود اما انرا اجلی آمده است

وان اجل بتمامی کادرست که شخص برایجان کار جدا
ادکردکار را اختیار کرده و چون انکار با تمام رسانید و او
خود پر باد کنند بلنکر و قادر و اندر ادا القرار کردد
حکم او طلحه نیشد که عبارت بشری شخص از ان مفارقت
کنند بعینه حکم وطن کل اصل اکر بمثال الهی از ان بلوغ
ابد سفر کرده مرد بر شهری دیده چو شهر عشق من
شهری ندیدم چنانچه ان عود را اجل اکر مبادرت بران
نتوان کرد این عودها را نیز مواقیت اکر تا ان میقات
نرسد بدهم نرسد که لا موده مرهون تربا وقاتها چند
روزی دیکر صبر در کار آوا امید که پیش از رسیدن
اجل الهی اجل این دوری سر آید و بمقتضای ان مع العسر یسرا
بجای حدوزکاری که در دوری و هجران کذشت روزکارها
در قرب

در قرب و مواصلت بکذرد چنانچه در خبر امده لکن
لعل عسر یسرین اکر چه جمله در ماند وعده دیدم
یقین دانم که اخر شاد کردیم چو دردی هست درمان
نیز باشد چو خاری هست ریحان نیز باشد اکر امروز
ظاهر نیست درمان شود ظاهر چو اید وقت فرمان
هذا ما یرجی من الکریم والراجی من الکریم لا یخیب رجاء وهو
واذا سألک عبادی عنی فانی قریب وختم الکلام
بالقرب مبشر بالغیب بسم الله الرحمن الرحیم من عبد الله
قطب بن محیی الحدیبی غفر الله مولانا مجد الملة والدین
سلک الله اتاه الله علمه و هداه اما بعد بر سبیل
کرد در تلفظ بدرود و مقید متل واو یعلمون مختلفی
هستند اهل فارس واو محض می کویند از قبیل واو

سوداي العرب واهل خراسان و عراق و امي
قريب بالفتح گويند از قبيل واو و نشود امي الملح
وان الخاء عربها مروز باين نوع مسموع مي شود لهجه
اصليه عرب لغت صحيح كه قرآن بآن بايد خواند حيث
چون علماء عربيت حروف دو قسم ساخته اند حروف
متاصله نيست و نه حرف مشهور است اگر واو و يا
از آن جمله معدود است و آن حروف متفرعه حروفيست كه
ميان دو حرف از آن نيست و نه حرف گفته شود چون حرفي
حرفي كه ميان شين و جيم گفته مي شود و چون حرفي
كه ميان صاد و زا گفته مي شود و حرفي كه ميان همزه و
واو و الف گفته مي شود و از جمله حروف متفرعه حرفي
مي شمرده كه ميان الف و يا است و آن الف اماله اگر در عامه
لغات

لغات ثابت است و قرآن بآن متعلق است و حرفي شمرده اند
ميان الف و واو و آن را الف تفخيم نام است و بعد
كتابت خود نيز آن را ذكر كرده و بدين نام خوانده و آن
مخصوص بعض لغات باشد و قرآن بآن متلو نيست
و گويند لفظ صلوة و زكوة و حيوة بواو باعتبار
آن نوشته اند چنانچه صاحب كشاف در تفسير سورة الشعرا
گفته فان قلت كيف خط في المصحف علموا بواو
قبل الالف قلت خط على لغة من يميل الالف الى الواو
وعلى هذه اللغة كتبت الصلوة والزكوة والربوا
و اما ملفوظ الف اماله بر وجهي كه از اساتذه
قراءت تعلم شده بعينه ملفوظ وسط شير است
بمعني اللبن نه از ابجد و وسط شير است بمعني الاسد

چه ابجد در وسط شرات بمعنی الاسلحه حرفی
گفته اند میان الف و یا و شینے میان خود و غیرها باشد
بقیاس بآنچه گفته شد که میان الف و واو باشد آن
باشد که در وسط شورات بمعنی الملاح پس بعد ثبوت
معلوم شود که واو در کلام عرب عبارت از
ابجد در وسط سورات بمعنی العرش نه ابجد در وسط
شورات بمعنی الملاح والاشیاء میان خود و غیرها باشد پس
اهل فارس که یعلمون بر وجهی خوانند که مثل
وسط شورات بمعنی الملاح نه بواو عربی خوانده اند
بلکه خوانده اند میان الف و واو و چنین حرف در لغت
مشهور که قرآن بآن منزل نیست و در آن لغت که هست
برین وجه است که بخشند بنای اصلی واو را اما

بواو

بواو حی کند مانند صلوة بانکه بنای اصلی بر
واو است برین وجه خواندن بهیچ وجه صحیح نیست و وجه
از مطلق لغت و لهجه و لحن عوام عرب که امروز برین
واقع است نیست برای آنکه ایشان بسبب اختلاط با عجم
یا بسبب تطور داده لهجه و لغت اصل خود را گم
کرده اند اهل بادیه و کثیری از اهل حضر امروز
قاف را مثل گاف گویند بجای قال گال گویند و این
حرفی است که در لغت فارسی از حروف مناصله بنا
ایشان چنانچه در کل بعض الورود اما در لغت عجم
عرب نیست نه باصالت و نه بفرعیت امثال این
تحریفات عوام ما حجت نیست والله اعلم وانچه از
عرب که واو یعلمون از محصنت واو یا و ... برند

و بالف نزدیک سازند الف یعنی نتوان که بجای
خود باز کذارند والا زیاده فرجی میان ملفوظ تکثیر
و جمع نباشد پس بناچار باشباع او ملزم میشوند
بسبب اشباع الف و دو فتح الف و تبعید او از واو
مبالغه را بلاغ کنند و ازین مبالغه فتح ایشان حرفی متولد
میشود که تفهیم آن با ایراد مثال از هیچ لغتی نتوانم کرد چه
هیچ لغتی مبنی بر چنان حرف نیابم جز آنکه اگر کسی خواهد
که آن حرف بداند که کدام است در حین تلفظ بالف
دهان را هر چند خواهد کشاده کند و چون کشادگی
دهان بغایت رسید که از آن متولد شود آن باشد
و این الف بدین فتح شد بلغت صحیح عرب باشد اگر
چه صحیح چنانکه اعراب دوست دارند عمل آن کنند بلهجه

۱۶۱ب

اعرابی خواند و بالله التوفیق بسم الله الرحمن الرحیم
من عبد الله قطب بن محیی الجهرمی الی الله شیخنا جلال
الملة والعلم محمود آتاه الله فی الدنیا حسنة وفی الآخرة
حسنة وتولاه بما یتولی به عباده الصالحین اما بعد
چنانکه همت ملوک دنیا از خود بدین قانع نباشد که همین
که بگیرند وزن کرد ولایت خویش که دارند بلکه از روزی
که او دولت آن که براو خویش کنند که علم خویشی
ابدا مستامادّه ساختن باشد اگر کرد در دنیا بد
همین خویش نعمت آنکه امروز او خویش کنند و فکر فردای
آخرت خود ننهاد و فرو باید و کم همت این خویشان بنده
که چنانکه همین و جامع حسنه دنیا ایشان باشد جعلک الله
و ایانا ولیک مع الذین انعم الله علیهم من النبیین

والصدیقین والشهداء والصالحین وحسن اولئک
رفیقا والسلام علیکم ورحمة الله وبرکاته بسم الله الرحمن الرحیم
من عبد الله قطب بن محیی الحی ولیحیی الله الامین شرف
الملة والدین محمد وفقه الله تعالی اما بعد اگر کسی عقل
خود بر خود حاضر نشاود داند که این عالم و این در میان
واین آسمانها را نه داده که انرا ساخته و بیابید بی سبب
معطل بداشته و چه عجب اگر آنکس را که ادمی الوجود خواند
و بسوی خود راه دهد و نشانها و اشناختی خود
نشاود و در مجلس حکم خود حاضر کند و در پای تخت
خود جای دهد پیغمبران خدا محمد صلوات الله علیهم و سلام
فرستادن تا او بند بسوی ادمی واین بشارت داده اند چون
این چنین تحفه ممکن و برایشان نازل باید اجرا باور نکنیم

وبلاء

و برای چه این دولت از خود باز کرده ایم خاصه که
خبرا ورده اند که اگر کسی این مژده قبول نکند
بمقتضای آن در کار دنیا بدو و از او هیچ کار در عالم عقوبتی
عظیم خواهد بود در خود عظمتی فرید کا عالم که
رساند مبشرین و منذرین پس باید تا این مژده با ور
کنیم اگر چه یکبار باور کرده ایم اما آن باور را تازه
سازیم و در ایشان که با محضر و سیله تعرض باور کنید کار
عالم آمو چه که پیغمبران او نشان داده اند اقرار کنیم مگر
بان قربت رسیم اگر در دنیا بان رسیم چنانچه خدا و کلیا
خدا را سیاه نه و ابوا که اما و عنایا برای آن کشوده اند
بنهاد الا پیغمبران خدا صلوات الله و سلامه علیهم خبر داده اند
که مرکز ادمی نقل از ان عالم بعالمی و در آن عالم اینقدر است

و ثبت خواهد بود چنانچه حق است پس در اینجا
باز نویسیم بخدائی که این مژده باو کرده حق ذات این
علم که دعوی و هر کس که دعوی کند بر خود ستم می کند و ویل
یومئذ للمکذبین فبای حدیث بعده یؤمنون سلک
این بنده بولیه الامیر تاج الملة والدین الشیخ علی وفقه
الله تعالی لقبول البشارات النبویة و سلکه و هم چنین بولیه
الامیر نظام الملة والدین محمد وفقه لمثل ذلک و
سایر مخادیم که آنجا باشند سلام الله و رحمته و برکاته
علیکم بسم الله الرحمن الرحیم من عبد الله قطب بن محیی
یکتب لولیه حفظه الله الامیر مرشد الملة والدین عبد
السلام حیاه الله بالسلام اما بعد پرسیده که در صحبت
مذکور شد که بعضی از اخلاء عز و جل منا اخ مجتهد هد
در تبریز

در تمیز حق از باطل مانند محقق است اگر در تمیز کلام
موزون از ناموزون غلط کند چنانکه شعر ممکن نیست
که در تمیز حق از باطل غلط کند پرسیده که اگر چنین
مذاق مجتهد باشد آیا کسی یا صحابه که بادند و ائمه
رضوان الله علیهم محال الاکثر میان ایشان اختلاف واقع
شده و در محل اختلاف یکی بیش نیست جواب مجتهد
جامع الشرایط اجتهاد بران دو وجه در خود صواب
نیز نموده باشد ولیکن در قضیه حل واکاه هست که
دو وجه متساوی الاقدام متکافی و متشابه و حکم مجتهد دران
بر یکی از آن دو وجه بعینه سابق شده و اگر بر آن وجه
دیگر حکم کشته از اسلوب حکم خدائی و میزان حکمت ربانی
خارج نبوده ولیکن از آن دو وجه متشابه در حکمت یکی

بعینه معتبر شد مجتهد عالم غیب نیست که داند که
حکم خدا در آن قضیه بر چه وجه جاری شده عالم الغیب
فلا یظهر علی غیبه احدا الا من ارتضی من رسول فانه
یسلک من بین یدیه و من خلفه رصدا اقصی جهد مجتهد
آنست که مدار الهی کسب کند و بعد بر آن حکم کند بر میزان
حکم و حکمت الهی باشد در صورتی که میزان حکم و حکمت
یکوجه معین باشد و در صورت هر مجتهدان بر آن وجه افتند
و در صورتی که چند وجه محتمل و همه مطابق و موافق
میزان حکم و حکمت الهی ممکن است اگر هر مجتهد بر یکوجه از
آن افتد آن مجتهد که بر آن وجه افتاد که کلمه الهی بر آن
سابق شده او را مصیب گویند و آن مجتهد که بر
غیر آن افتاده او را مخطی گویند و بجهة این که کلمه الهی
بعض

بر غیر آن سابق شده آن از آنکه در حد ذات خود بر
منهاج حکم و اسلوب حکمت الهی باشد بلکه بجهت مانعی
و بسیار جا افتد که امری چنانکه باید مخفی شود در حکمت
خدا که خدای عز و جل ترک آن التعجیل بکلمه سابقه
کند لا غیر چنانچه فرموده که لولا کتاب من الله سبق لمسکم
فیما اخذتم عذاب عظیم و فرموده ولولا کلمة سبقت
من ربک لکان لزاما پس مستحق عذاب بودن ایشان
حق و مطابق حکمت شده که هیچ مانع و صارفی
نیست که حکم خدای عز و جل بر آن واقع شود الا آنکه
که کتاب و کلمه بر غیر آن سابق شده اکنون مجتهدی که
بر حق بر کتاب و کلمه سابق مطلع نباشد در دو
صورت حکم بر استحقاق عذاب و لزوم ایشان کند اگر او را مخطی یابند

باین معنی که حکم او موافق ابجد کلمه کتابوان سابق
شاعر نیز افتاده اما دولت داد مدا و صحرا وقت بستن
از او مستوی نباشد مثل او مثل شاعری باشد
که بعینی یعنی که ازو بوده وجه توان خواند که یکی از جبر
از بحری باشد و هر دو وجه موزون باشد بر او واقع
شود و او از این وجه بعینه از آن دو وجه و لیکن
اتفاقا ناظم از این وجه دیگر گفته باشد چنانکه کسی را
ملامت بران نتوان کرد که مذاق صحیح را در تمیز شعر
موزون و ناموزون نداده اما این مقدار هست
که او علم غیب نمیداند و نداند که ناظم از این
وجه گفته در هر جا که علما خلاف کرده اند هم چنین است
که یکی از ایشان بر آن وجه افتاده که کلمه الهی در لوح بر آن

سابق

سابق شده و آن دیگر بر وجهی افتاده که بر هیچ مانع
نبوده در حکم الهی و اسلوب وضع شرع که حکم چنان
شود و لیکن چون دو وجه متشابه باشد ناچار
حکم بریکی باید کرد مانند کسی که بر سر دو راه رسد که
هر دو یکسان بمقصد رساند ناچار یک راه بعینه رود
و در محل چنین تشابه از آنکه مکرر شده بسوی تعدد
الهی بسوی آن و اخفیا د حق عز و جل از او سالک از او
مجتهد مصیب گویند و قد سئل بعض الشطاحین
علی اجتهاد هذا انت فقال علی مذهب الله ان راه
دیگر که از این شرح حجه شده اگرچه در محل امکان
آن معنی بوده سالک از مجتهد مخطی گویند حکمت
خدا عز و جل در آنکه بعضی مجتهدان اجتهاد راه افتند رحمت

خدای تعالی عزوجل بران راه برای انکه آن راه در ذات
خود مشابه آن راه بوده که مسلک تعدم الیه حجة شده
مع ذلک از این شه حجه افتاد پس خدای عزوجل حجت
که این حجة شما او واجب فرماید بانکه مسلوک تقدیر
بعضی از اولیا و تابعان او شود در خبر آمده که اختلاف
امتی رحمة اگر کسی گوید که انکس که او ذوالوذنین را
بیکو حجر جز ائمه او را بناموذ و حجتهم نداند و
موذ نجا انرا نیز بران شناسند پس باید که مجتهدی
نفی سخن مجتهدی دیگر نکند و تصویب او هم ننماید جواب
انست که بحر شعر با کثرتشان متفاوت چنانکه هر
طبع که وزن یکی از انها شناسد وزن همه شناسد
اما بحور شعر عظیم المباینة باشد انقدر که کسی را مذاق

بکجی

بکجی از آن باشد و مذاق بحری دیگر نباشد و اگر چه
جمله داند که چون آن بحر که مذاق او شناسا و شناسد ود
بحرها تواند بود اما بر این حاصل وقت عمل او را اذ نیز باشد
بلا آن بحر خواندن که مذاق او راه بر آنست و از غیر
او منع کردن حفظ از تشتت که راه بر سالک ملتبس
نکرداند لاجرم اتباع هر مجتهد را جز سلوک سبیل او
جایز نباشد حفظا عن تفرق السبل و لکنها اگر
بنصیب خود از این معنی گویا باشد که هذه سبیل
انا و من اتبعنی ای هذه سبیلی و سبیل اتباعی الا انها
کل السبل ادعو الی الله علی بصیرة مخصوصة هی
بصیرة الوجد الخاص المشهود لی لا کل البصایر اگر
شناسی سبل جایز بودی خدای عزوجل که علیم حقایق است

همراه است بسبب آنکه مرد را ایجاد از آن بعضی سابق ساخته
واگر خدای عز وجل که صحبت وجمع مذاق ایشان همه یکسان
بود او حاضر است آنکه بعضی اختیار فرماید وحکم بران
فرماید مجتهد واگر صحبت غیر ایشان مذاق بتحصیل
پیش او حاضر نیست معذور باید داشت اگر حکم
بعضی بعضی کند دیگر پرسیده اند که از امت با شیخ
وا مرید با شیخ که نایب نبی است آن یک که طریق
تعلق با او پیوسته بالتزام منت جد او وکفا مهم او
اولی است واحق با وجود دیدار او احرت با آنکس که
طریق تخلق باخلاق او پیوسته وبا اعمال او فضل
وصفا وجمع بر وصف خیر جواب آنست که مسلک
اهل اولی است واحق براو بر آنکه آنکس که حق او
احیای

احیای بعضی می کند وسالک مشغول دویم
احیای سنت وحیات بعضی اخص است شخص را از حصوص
سنت پس ما دام که او را خدمت منفرج حق باشد اولی اشتغال
بافته وچون خدمتی با حق نباشد با آنکس تبدیل باید
باقامت سنت او واقتضا بیرت وتشبه بهدی
او مشغول باید شد تا بهیچ حال از او خالی نباشد
ودر سیرت سید المرسلین از ابی بن کعب صاحب
عبادة فلما احتاج الیه الناس ترک العبادة وجلس
للناس چون قیام بحاجت ناس که بندگان خدای او امت
نبی اند اولیت از عبادت حق قیام بحاجت نبی وخلفا وامنا
وراو ثانی او چه کونه اولی نباشد والله اعلم بالصواب
بسم الله الرحمن الرحیم من عبد الله قطب بن یحیی الی

وابقی الله الامیر نظام الملة والدین محمد ادام
الله بالعز السرمد اما بعد انسان دو اند انسان الهی
و انسان طبیعی انسان الهی زندگی برای آن خواهد که
مشاهده آیات حق کند در خلق و انسان از برای آن
خواهد که انتقام از احکام حق کند در خلق و مال از
برای آن خواهد که انجاز وعده و وعید حق کند در
خلق انسان الهی خلیفه خدای باشد عز و جل در ارض
و قائم باظهار امر او و خادم شرع او و انسان طبیعی زندگی
برای آن خواهد که خورد و خواب کند و انسان برای آن
خواهد که جمع نان و آب کند انسان الهی مباین
انسان طبیعی است هل یستوی الذین یعلمون والذین لا یعلمون
انما یتذکر اولوا الالباب و لیکن باید الله در کوشد که بر آن
باشد

باشد که انسان الهی باشد و سالک مسالک انسان
که انسان الهی چون خلیفه خدای است عز و جل چنانکه ملک
خدای عز و جل منقطع نشود در دنیا و آخرت نشان
و مکان او در دار ارتفاع باشد اما انسان طبیعی اگر در دنیا
صاحب نشان باشد چون نشأه دنیا بر او سر آید از نشان
و ملک باز افتد و بدانکه اگر تن او در خاک لحد افتد
جان او از او ذلیل‌تر باشد و ناتوان‌تر و افتاده
تر فاعتبروا یا اولی الابصار و لیکن اگر بدانی که در جهان
الهی چون پیش آید عز و جل در نزد ایشان احد است
و در جهد و عز و ملک باشد پادشاه جهان
تو بغایت خوار و بی‌اعتبار نماید ای ولیکن هر کس که
در آخرت بی‌اعتبار باشد حالا از آن خواری بی

اعتبار جهانیان را با او پیوند دهند چنانچه اگر ظاهر او عزیز
باشد باطنا خوار و ذلیل باشد پیران ایشان طبیعی سعادتی
داده اند حال ظاهر ایشان اعلی الاجل و باطن او در حال
مشحون بشقاوت سعادتی چنین تنگ بختی دست
چه کفایت که مباهات در آن اوی بود ای ولیم خدای
عز و جل دنیا را از آن وی کرد که دنیا است اخذ کنند
از آن وی کرد و سبل آخرت سازند خدای تعالی دنیا را
بر بی کینه گان خود حرام ساخته اند حرام شرعی حرام ذاتی که
چنانچه ازو هیچ در میل تناول فاذ و آن را نباشد ایشان را
میل دنیا نباشد و در این سخن هیچ تکلف نیست از میان
الهی همه چنین اند و غیر این در وهم و خیال ایشان
نمی گنجد و هر کس که بمشاهدات الهیات رسید دیگر
با داو را

باد او را میل طبیعیات ممکن نیست جعلک الله ولیی
من الاولیاء والصالحین ونولاک بما یتولی به عباد الله الصالحین

بسم الله الرحمن الرحیم من عبد الله قطب بن یحیی الحی
السالکین و سالک مسالک المحسنین الواثق
بالله الاحد الامیر جمال الملة والدین محمد انعم الله
تعالی به عباده الصالحین اما بعد بدانکه خدای عز و جل
دنیا را با دنیاداران جهت مشغول کرد تا هستی بخشد
و مزه نعمت خدای عز و جل بدانند و بدانند که در
تصریف و ملکت الوهیت چه نوع چیزها است
و چه باشد هر اینه بجد و قوت و کمال رغبت متوجه
او شود آنگاه که حقیقت نعمتهای او دست دهند
وادی که از عقب طلب رغبت او باشد چه ان داد

اولچون مسبوق بر عبث وطلب نیست زیاده موقعی
نداده مانند آب بغیر متعطش دادن و نان بغیر جایع
دادن اگر رحمت و نعمت خدا عز و جل آن وا ابیت
که جوع وعطش خود باخود داده وچشم ودل
ازان ممکن نیست هنوز پیدا نشده باشد که
خریدار برای آن ازجا برخواسته باشد وصد جوید
ازان برجای نهایند شده در پرده هنوز و هزارت
رقیب هست در غنچه هنوز وصد عندلیب هست
اما از رعبت تا رغبت فرقهاست رعبتی که سالها در
نشان رعب ایشان کرده باشد وجدها از مرغوب
وکلا ازش با ز ا وورده باشد رغبتی که با وجود مرغوب
باهم زایند یکسان نباشد بنابرین اگر نعمت دنیا
همه

همه کس را شامل آمد اما نعمت اخروی مخصوص طالبان
و داعیان است هر کس که تصدیق مبشرین علیهم
ذکرهم السلم والتحیات کرده باشد وباور داشته
که ورای این نعمت نعمتی است که این نعمت نمودار
وجوی ای آن شد و بذل مجهود برای نیل آن موعود
کرد آن نعمت باو خواهد رسید و هر کس که تکذیب آن
بشارت کرده وباور نداشته که ورای این نعمت نعمتی است
یا خود این نعمت را منعم داد واین بصیرت
مفتوح نبود که از چنین جا و باز وقت چنین
افتد ودر همین نعمت ماحضر او بحث و بتمتع
مشغول شد یاکلون کما تاکل الانعام و داران
نعمت که معدا برای خاص طالبان است محروم

و وای بران کس که از ان محروم باشد امروز فا بران
بان فایز شوند و ویل یومئذ للمکذبین بحسرت حال
انکس که از ان نصیب نیابد و حسرت دنیا داده
نمای او شده باشد بحسب احوث طوبی لهم و حسن ماب
جعل الله ولی السالکین من الفائزین الذین اتاهم
الله فی الدنیا حسنة و فی الاخرة حسنة و وقاهم
عذاب النار و سلک بهم مسالک الابرار چون
ولی السالکین زاده الله توفیقه و فتح الیه حقیقة
الحق طریقه جویای تذکره الهیات مستبشر بان
و از اتباع و خشیت کرد و ذکر هیه انما تنذر من
اتبع الذکر و خشی الرحمن بالغیب مذکور داشت چو
النصیب هر سالک در صحبت ولیم امین عباالله
محمد

محمد کان الله له هدیه تذکره بلا انجا شریف
مرسل گردید و این نوبت دست نداد این نامه
برای فضائل ان بنوشتن امد تا این خلعت الهیه
که امید چنانست که مصداق او و جاذب تحابا فی الله
اجتمعا علیه و تفرقا علیه مرعی الاد و محفوظ از
اختلال باین جز ز احباب باشد و السلام علی السالکین
وعلی اولاده الغر الکرام المحجلین و رحمة الله و برکاته

بسم الله الرحمن الرحیم من عبد الله قطب بن محیی الحاج
الاعز مولانا اکرم الدین محمد اما بعد حکایاتی که نقل میشود
بر اعکد ان حریر باشد بسیار واقع آیکن حکایتی
واقع است از انها اهم وان انست که حق عز و جل
در فرموده و تمت کلمة ربک لاملان جهنم من الجنة والناس

اجمعین وکلمهٔ اجمعین مقتضی است که هیچکس از
فریقین از زیر حکم خارج نباشد پس بجا است از نادیت
الا انانرا که از حد ناسیت کامی انسوتر نهاده اند
وجز این هستی حاصل کرده وغیر این زندگی زندگانی
یافته وچگونه چنین نباشد ومادام که ادمی از پای
بشریت تجاوز نکرده داخل دنیاست والدنیا ملعونة
ملعون ما فیها ونیز امده که خدای عز وجل تا دنیا را آفریده
دران نگاه نکرده وتو کتا الله خوانده باشی که ادمی را در
کما یقول سبحانه قتل الانسان
ما اکفره ودر موضع ان الانسان لربه لکنود ودر موضع
الانسان لظلوم کفار ودر موضع اخر
ودر موضع اخر وکان
الانسان

الانسان اکثر شیء جدلا الی غیر ذلک المواضع پس اگر کسی را
جز این انسان باشد اسمی باشد وحقیقتی دیگر
باز دید نباشد مذموم ومحل تعریف باشد وهر کس
که چنین باشد محل او دوزخ باشد واز بهشت
جوار الله محروم وممنوع پس دانیم که اهل بهشت انانند
که در طی بشریت ایشانرا حقیقتی دیگر منعقد شود
که سزاوار جوار خدای تعالی ولایق بعندیت گردد
در که بمرتبهٔ مقعد صدق عند ملیک مقتدر کود
شده حکم کردند چه عندیت لعزیت مقابل ومناقض
بشریت چنانچه از کریمهٔ لو اردنا ان نتخذ لهوا
لاتخذناه من لدنا مستفاد می شود ای لو اردنا اتخاذ حیز
لاتخذنا من لدنا لا من عندکم ایکم الناس یرید بذلک

الرد علی من زعم انهم صاحبة الله تعالی عما یقول
الظالمون واذکر بعید ما کان لبشر ان یکلمه الله الا وحیا
او من وراء حجاب الایة نیز معلوم می شود که اهل جنة دو
طور می منقسم می شوند فوق بشریت چه ایشان اهل
مشافهه و رؤیت اند و بشر اهل این دو نیست که کلمه
الله که الا بصار و فی المثنوی المولوی المعنوی رحمه الله
گر ببیند چشم سرانشاه را پس ببیند چشم گاو و خر
الله را یعنی اگر چشم در مقام مرتبه که چشم گاو و خر
ست باشد او بیند خدا را دیگر بر الکه حکم امثال و احدات
لیکن چشم سر مؤمنانرا تبدیلی عارض شود که فلا اقسم
برب المشارق والمغارب انا لقادرون علی ان نبدل
امثالکم خیرا وما نحن بمسبوقین انگاه خدا را
ببیند

ببیند و چشم گاو و خر از آن تبدیل عارض نشود هم
چنین الفاظ یعنی که در وصف ایشان آمده اولئک
کالانعام بل هم اضل لاجرم خدا را نه بینند کلا
انهم عن ربهم یومئذ لمحجوبون ثم انهم لصالوا الجحیم
و اگر ما قبل ایه تبدیل بر خوانی ترا در صدق سخنان
که گفتیم هیچ شبهه حیث ما قال سبحانه ایطمع کل
امرئ ان یدخل جنة نعیم کلا انا خلقناهم مما
یعلمون قال المفسرون المعنی انکم مخلوقون من نطفة
مقذرة لا یناسب عالم القدس ثم قال سبحانه فلا اقسم
برب المشارق والمغارب وهذا یجری مجری الجواب
عن سؤال مقدر کانه قیل اذا کان المخلوق من ماء مهین
لا یستاهل جوار رب العالمین اذ ما الاعلی و در بلا د ب

وكيف يدخل المؤمنون جنة نعيم فيبدلهم
بنشأة خير من هذه النشأة فناهلهم لدار القدس
كما قال سبحانه انما يريد الله ليذهب عنكم الرجس اهل
البيت ويطهركم تطهيرا وفي موضع اخر انه لقرآن
كريم لا يمسه الا المطهرون واما من لم يحصل له ذلك التبديل
وبقي في حبس البشرية وهم الكافرون المقول في شأنهم
انما المشركون نجس فلا يقربوا المسجد الحرام الابد فلا
يستاهل دار الله وجواره وحافظ شيرازي خود را
بذکر این سر مشرف ساخته انجا که گفته ملک در
سجده ادم زمین بوس تو نیت کرد که در حسن تو
چیزی یافت بیش از طور انسان وان حقیقت در طی
بشریت چنان تربیت یابد که جوجه در بیضه تا
ازمان

ازمان که وقت ولادتش در رسد وجوجه صفت
از بیضه بشریت بیرون اید وبسوی سما حقیقت
پرواز کند واین را ولادت ثانیه گویند چنانچه عیسی ع
فرموده لن یلج ملکوت السموات من لم یولد مرتین ودر
اسمانها جز بر چنین کس نگشایند که سماوی شده اند
اما انان که در پایه بشریت مانده اند واز کثافت جنسیت
خلاص نشده که ولکنه اخلد الی الارض واتبع هواه جای
ایشان در سجین واسفل سافلین است وصعود بسما
ایشان را میسر نیست لا تفتح لهم ابواب السماء ولا یدخلون
الجنة ای برادر ماده الفساد از حقیقت ایمانت
وغذاء او ذکر حق است عز وجل ذکر حق را بسیار کن وبکوش
تا مرغ انرا پر وبال بروید وبفرح جنت برانکه دستمر

المؤمن طایر یتعلق فی شجر الجنة چه بی بال و پر بانجا
نتوان پرواز کرد هر کس که بی پر و بالست از غصه و با
و او را از مضیق ارض بسبعة سموات خروج محالست
بکوشد و مسابقت کند و اگر نیکوکاران از خود شاکر
باشند و بدکرداران از خود ناخوش شوند اما چه سود از
این سخن چون توانستم ندانستم چه سود چون
بدانستم توانستم نبود اگر کسی پرسد که انسان اسمیست
نوعی بر انسانی تمام الحیوان ناطق از ذات و حقیقت او
تجاوز از نیکو نیز ممکن باشد و انقلاب حقایق محالست
جواب آنست که آن طور که مؤمن را بدان برادر نفی
الحقیقة طوریست از اطوار انسانیت اما طوری دیگر است این طور
که جمهور از انسان نشناسند پس باضافه با فهم جمهور چنین
کفته

کفته شود که او از طور انسانیت تجاوز کرده چه انسان
از انسان جز حقیقت منظور باین طور معرفت او و اعتقاد
ندانسته باشند تا که بایشان کویند آنچه شما از آدمیان
ی داند جز چنانچه جهنم را شاید و هر کس که همانا باشد
ببهشت نخواهد رفت خدای عز و جل مؤمنان را چنین
دیکر نشناسند جز آنچه عامه از آدمیان او را دانند و آن طور
بکمال خویش در آخرت بوجود خواهد آمد و در
دنیا بنیادی شود که بمثابه صبح باشد مر آن آفتاب را
والله اعلم اگر کسی سؤال کند که طوری که مؤمنان
بان مخصوصند ایمانست و ایمان چیزیست که همه کس
او را دانند و شناسند نه چیزیست که مردمان او را ندانند
جواب آنست که ایمان همه کس او را شناسند اما ایمانی

که موجب نجات آخرت است ایمانی که از اندرون بیرون
آید همچون آب که از چشمه زاید نه آنچه از بیرون
باندرون رود همچون آب که در حوض رود و چیزی که
از قبیل اول باشد در همه احوال ثابت باشد و حکم خود راند
و با هوا و هوس تزلزل با وی راه نیابد که مثل کلمة طیبة
کشجرة طیبة اصلها ثابت وفرعها فی السماء تؤتی
اکلها کل حین باذن ربها و آنچه از قبیل دویم باشد
چون صرصر مرگ بوزد آنرا از بیخ و بن برکند چه
این صاحب که هرچه مدد آن از خارج است آن شخص قطع
می کند و او را فرا پیش خدای عز وجل برد که ولقد
جئتمونا فرادی کما خلقناکم اول مرة وترکتم ما خولناکم
وراء ظهورکم ازین بعضی از علما گفته اند که خوف
از سوء

از سوء عاقبت هست خلافا للمعتزلة اکنون باید
آن طور خاص که خدای عز وجل مؤمنانرا بان کرامت کرد
آن طور خواهیم که هر نفس که جنبانیدن مفطور باشد بالاقتضا
ایمان کند و نهاد او چشمه باشد که آب ایمان از او زاید
و آن نه امریست که مردمان از آشنا سند آن خدا داد
و آن کس که خدای عز وجل او را بدانش آن تخصیص فرماید
و از آنجا فرمود که فلا تزکوا انفسکم هو اعلم بمن اتقی
اگر کسی پرسد که تو گفتی که ماده انعقاد آن حقیقت
ایمانست و غذای او ذکر خدای عز وجل پس آن حقیقت
ناشی از ایمان باشد و باز از منشأ ایمانی گوئی
وجه توفیق میان این دو سخن چیست جواب آنکه
حقیقت است هم منشأ ایمان و هم ناشی از ایمان و تنافی

نفسانی چنین باشد که با آثار و مقتضیات خود قوت
گیرند چنانچه شجاع بسبب شجاعت اقدام بر حرب نماید
و چون اقدام بر حرب کند شجاعتش افزاید و سخی
بسبب سخاوت ایشان بعطا نماید و چون ایشان بعطا نماید
سخاوتش افزاید و همچنین آن حقیقت اقتضای
ایمان کند و چون ایمانش بفعل آید او در خود قوت که بود
و چون او در خود قوت گرفت اقتضای زیادتی قوت در
ایمان کند و چون آن زیادتی بفعل آید آن حقیقت را
باز زیادتی قوت حاصل شود و هکذا پیوسته از هر
قوتی ملکی زاید و از هر ملکی قوتی افزاید و ذلک
کما قیل فلولاکم ما عرفنا الهوی ولولا الهوی
ما عرفناکم والله اعلم بالصواب و اگر نامه استفتا در ایمان
و دیگر

و دیگر نامها که شرح ایمان شرعی آنجا شده است استعانت
جویند در تفهم آنچه درین نامه مذکور شد معنی [illegible]
یابند و اگر نامه که مشتمل است بر تمثیل اجمال آنکس که
خود را کافر پنداشته بود بنظر آورند حقیقت [illegible]
و حقیقت فوق البشریه باز شناسند که چه طوریست
بشریت معروف و [illegible] و حقیقت فوق
البشریه بمنزله انسانیه واقعه والله اعلم بسم الله الرحمن الرحیم
من عبد الله قطب بن محیی [illegible] الی [illegible] الدین
عبد السلم [illegible] الفقیه
عماد الدین عبد العزیز اما بعد از مسئله استفتا در
ایمان پرسیده بود از آنکه قائل بد انا مؤمن حقا [illegible]
که اعتقاد کند که او بهشتی باشد و از مسئله فنا [illegible]

پرسیده بوده و وجه توفیق در میان اینجمیع کویند
که دوزخ و بهشت لحظه فانی شوند و آنچه گفته اند
که اشیا بعد از فنا مصون است و آنکه فنا لحظه مخصوص
این دو است یا شامل آن مستبعد است جواب آن سؤال اول
آنکه اگر مراد بهشتی بودن این باشد که بعد الموت و بعد بهشت
خواهد رفت در این اعتقاد لازم نیست چه ممکن که کافر
گردد و کافر بمیرد و به بهشت نرود و اگر مراد این است که
الحال هذه مستحق بهشت است یعنی بحیثیتی است که اگر در این
حال بمیرد به بهشت رود این اعتقاد لازم است بموجب
تصدیق نبوت علما ما که در اصل این مسئله در این مختصر
اشارتی بان کرده شود مذهب حنفیه است که حقیقت ایمان
چیزیست معلوم الحد والمهیه و ملخص آن تصدیق نبوت

صلی الله علیه وآله در هر چه با آن بیان نموده اگر
حد یکی تام شود او مؤمن باشد بحجه و شک در آن
نتوان کرد در آنکه او اینجا است و چون هر چه واقع است
خدای عز وجل چنانچه است داند ناچار خدای عز وجل آنکس را
مؤمن داند پس او مؤمن باشد نزد خدای عز وجل و مؤمن
باشد در علم خدا و چون محبت خدا با مخصوص و سعادت
و استحقاق ثواب وجنت لوازم ایمان است و تخلف آن از وی لازم
از ملزوم صفات نتواند بود هر اینه این لوازم آنکس را
حاصل باشد و محبوب خدا باشد و سعید باشد و مستحق
ثواب وجنت باشد چنانچه سعید باشد آنچه لازم
سعید است مثل تقرب البصر البته دا باشد با آنکه
تصدیق از آنکس زایل شود تمام این اسماء از وی زایل نشود

تمام این اسما از وی زایل شود کافر باشد و مبغوض
خدا و مستحق عقاب و دوزخ هم چون سعید که چون
سعیدی ازو زایل شود و با شقیی گردد اسما او بگردد
و بجای سعید سیاه خوانیمش و بجای معرفت جاهل قابض
بصلح چنانچه در خبر آمده است اما اللهم اسمائک عدا
و چون علم بعلم الا نه حاصل است یعنی هر کس که بر چیزی مجرب باشد
بحیثیتی باشد که اگر با خود رجوع کند که آیا او برا است
هر کس که بر نماز او صدق بنجه دارد این دلیل آن باشد
که آن صدق بنجه دارد پس کافر باشد پس شک در
ایمان کفر باشد و کسی گوید که انا مؤمن ان شاء الله اگر
بمعنی شک در ایمان خود گوید چنانچه ظاهر عبارت است
کافر باشد و اگر نه بمعنی شک سخن باشد خارج از

معروف

معروف از مثلا انکه کسی گوید انا حی ان شاء الله
اینست تقریر مذهب نعمان و مذهب شیخ ابو الحسن
اشعری و اهل حدیث استثنا در ایمان و انکه سعادت
و شقاوت و وعده و وعید و تبدیل نداده و صلات
بر خاتمه است اند بر حال شیخ عبدالله انصاری نقل کرده است
از کتاب منتقی که نشاید که کسی گوید که من در علم خدا
مؤمنم زیرا که روا بود که بنده را ایمان نماند و علم
خدای تعالی تغییر نپذیرد و عبارت فقه اکبر این است
که و لا خلقهم مؤمنا و لا کافرا و لکن خلقهم اشخاصا
و الکفر و الایمان فعل العباد و یعلم الله تعالی من یکفر فی
حال کفره کافرا فاذا امن بعد ذلک علمه مؤمنا فی حال
ایمانه من غیر ان یتغیر علمه و صفته و بعضی تاویل سخن

اشعریه و جمعی ثان باین کرده اند که مراد ایشان از ایمان
ثابت عند الموت است و این هنگام استثنا معقول
المعنی است چه جزم نتوان داد اگر ایمان مستمر شود تا هنگام
موت والعیاذ بالله ارتداد دهد چه مذهب اهل سنت
که خوف از سوء عاقبت هست خلافا للمعتزله و این
تاویل بعید است از آنجا که بر این تقدیر نزاع صورت
نخواهد بست و انکار احد الفریقین بران دیگر وجهی ندارد
حال آنکه منقول از اهل حدیث انکارات در این باب
چنانچه در کتاب المجتبی وارد است که قیل لابن مسعود
هذا یزعم انه مؤمن قال سلوه فی الجنة هو ام فی
النار فسالوه فقال الله اعلم فقال له عبد الله فهلا
وکلت الاولی کما وکلت الاخری و در صحیح بخاری وارد است
که قال

که قال ابن ملیکه ادرکت ثلثین من اصحاب النبی صلعم
کلهم یخاف النفاق علی نفسه ما منهم احد یقول
انه علی ایمان جبرئیل و میکائیل و بعضی تاویل
آن باین کرده اند که استثنا بر سبیل تبرک است
همچون استثنا در انا انشاء الله بکم
لاحقون که در مسئله مقام مذکور است با وجود تحقق
وقوع لحوق و این تاویل هم نیکو نیست برای آنکه
لحوق اگر چه معلوم است که واقع خواهد شد اما مبحث
مستقبل است و مستقبل من حیث انه مستقبل محتمل
الطرفین است پس استثنا آنجا وجهی دارد و انا مؤمن
حالت و استثنا در او معقول المعنی نیست تا
بر سبیل تبرک باشد یا غیر تبرک و اگر کسی گوید انا ج

انشاء الله این سخن از وی مصحف افتد بجهت نیت
که می گوید تا اگر در نوشته انا انشاء الله بکلم لاحق
بعضی این گفته اند که استثنا بر آنست که مراد آن
لحوق نه مجرد لحوق آن در صفت موقت مراد لحوق آن
در مکان و لحوق بمؤمنان در مکان و موقف مشروط
باشد بایمان اگر شخص مؤمن از جهان رود لاحق
بمؤمنان گردد در آن جهان و الا و العیاذ بالله ملحق بکفار
گردد در سجین و اظهر آنست و الله اعلم که نزاع حنفیه
و اشعریه درین باب معنویست نه لفظی نزاع در آنست
که آنچه شخص بآن ممدوح و مستحق ثواب می گردد حیثیت
حنفیه گویند آن قیام تصدیق است بشخص کیف ما کان
و اشعریه گویند آن قیام تصدیق است بشرط ابتغاء آن از ذات

و شرح

و شرح این آنست که چنانچه باشد که شیء بالطبع اصلی خود
مقتضی حالتی است و بقوت غریبه اقتضاء غیر آن می کند
و چون حکم قوت غریبه منتهی شد باز بمقتضی خود
می رود همچون حجر و نار که حجر بالطبع خود مایل بسفل
اما بقوت غریبه که از رامی کسب می کند صعود می نماید
چندانکه مقتضی قوت غریبه است و چون قوت غریبه حکم
خود براند و نماند او بنا خود میل هبوط که
حالت اصلی است باز می گردد و در نار بر عکس این اکنون
اکنون برین قیاس نفوس بنی آدم در فطرت مختلف
افتاده اند بعضی بالذات مقتضی ایمانند و اگر مدتی
کافر باشند بقوت غریبه مشتغل که از معاشرت و صحبت
غیر ذلک کسب کرده باشند و بعضی بالطبع کافرند و اگر مدتی

مومن باشند بعقوبت غریبه باشد انچه مثبت
استحقاق ثواب ومحبت خدایست وسعادت ومدح حقیقت
ایمان فطریست نه ایمان غریب واگرچه شخصی از حال
خود جز نداند که مصدقست اما نداند که تصدیق
در وی جبلیست یا غریب پس استغنا باین علم
باشد ومطلع نظر در خلافی خلافی دیگر تواند بود آن
است که آیا نفوس بحسب فطرت مختلف افتاده اند
یا بحسب فطرت متشابهند واختلاف بحسب اکتساب در جهت
دست میدهد واین خلافیست که قدیما وحدیثا
میان اهل نظر هست مذهب اشعری اینست که اختلاف هر نفس
باعتبار ایمان فطری وغیر فطری از وی دست داد
ومذهب حنیفه چنانچه از عبارت که سابقا منقول
شد

شد از فقه اکبر فهم میشود اینست که بدو خلقت
چنانچه فرموده لا خلقهم مومنا ولا کافرا ولکن
خلقهم اشخاصا هر این جز باعتبار مطلق ایمان در
طریق او مستقیم نباشد اگر کسی پرسد که حق از این
دو مذهب کدامست خلاف اینست بر گوییم انچه بر
ما ظاهر میشود اینست که نفوس را اینست متعدده هست
در بعضی اینست مختلف امده اند ودر بعضی متشابه
بحسب خلاف غیر جلایی اینست انی فرموده بیان
در ظلمت که ان الله خلق الخلق فی ظلمة بانات
فرموده مختلف که رش علیهم من نوره فمن اصابه من
ذلک النور اهتدی ومن اخطا ضل ودرین اینست بعضی
تابع امده اند وبعضی درش وحدیث لعل طبع کافرا

که در وقت حضور آمده اشارت باینست باز خدای
عز و جل ایشان را از آن حیز دیگر نموده در موطن میثاق
و درین نشأه همه را یکسان بدان دو نشان نموده ایمان و لهذا
همه باتفاق گفته اند بلی چنانچه در خبر آمده عن ابن عباس رض
ان الله اخذ المیثاق من ظهر آدم بنعمان یوم عرفه فاخرج
من صلبه کل ذریة ذرأها فنثرها بین یدیه ثم کلمهم
قبلا قال الست بربکم قالوا بلی شهدنا ان تقولوا یوم
القیمة انا کنا عن هذا غافلین و تقولوا الی قوله المبطلون
رواه احمد و که همه کان الناس امة واحدة اشارت باین
اتفاق و جمعیت که بر صدق ایمان داشته اند در موطن
میثاق و بر آن حال از مادر بزایند چنانچه در خبر آمده
که کل مولود یولد علی الفطرة فابواه یهودانه و ینصرانه
ویمجسانه

و یمجسانه کما ینتج البهیمة بهیمة جمعاء هل تحسون
فیها من جدعاء ثم قال ابو هریره اقرؤا ان شئتم فطرة الله
التی فطر الناس علیها و هم چنین در خبر آمده که
انی خلقت عبادی حنفاء کلهم و انهم اتتهم الشیاطین
فاجتالتهم عن دینهم باز باکتساب محجوب شوند و
بمطابقه نشأه قبل المیثاق باز گردند دوستی و دشمنی
کرده و تادیاک کما بدأکم تعودون فریقا
هدی و فریقا حق علیهم الضلالة و ازین جهة
که حال نسبت ایشان بدو گونه است گاه متشابه بوده اند
و گاه مختلف نسبت ایشان باید متقابله مختلف آمده
گاه همه در قبضه یمین بوده اند چنانچه ترمذی در
جامع خود آورده قال رسول الله صلعم لما خلق الله

ادم ونفخ فيه الروح عطس فقال الحمد لله فحمد الله باذنه
فقال له ربه يرحمك الله يا ادم اذهب الى اولئك
الملائكة الى ملأ منهم جلوس فقال السلام عليكم قالوا
عليك السلام ورحمة الله ثم رجع الى ربه فقال هذا
تحيتك وتحية بنيك وبينهم فقال الله ويداه
مقبوضتان اختر ايهما شئت فقال اخترت يمين ربي
وكلتا يدي ربي يمين مباركة ثم بسطها فاذا فيها
ادم وذريته فقال اي رب ما هولاء قال هولاء ذريتك الحديث
وگاه موهنا فقط نسبت بيمين امده چنانچه در خبر
امده عن ابي الدرداء عن النبي صلعم قال خلق الله ادم
حين خلقه فضرب كتفه اليمنى فاخرج ذرية بيضاء
كانهم الذر وضرب كتفه اليسرى فاخرج ذرية سوداء
كانهم

كانهم الحمم فقال للذي في يمينه الى الجنة ولا ابالي
رواه احمد ومنها آنكه اختلاف در يك خبر امده
كتابان
عن عبد الله قال خرج علينا رسول الله صلعم وفي يده
فقال اتدرون ما هذان الكتابان فقلنا لا يا رسول الله
الا ان تخبرنا فقال للذي في يده اليمنى هذا كتاب
من رب العالمين فيه اسماء اهل الجنة واسماء ابائهم
وقبائلهم ثم اجمل على اخرهم فلا يزاد فيهم ولا ينقص
منهم ابدا الخ وتسميه باصحاب يمين واصحاب شمال
از اين اخبار خاسته وچون ثابت شد كه ادم را دو دست
مختلف است و هر دو را حكمت جدا انها قسمت و اختلاف
كرديد اختلاف و اراده در بنى آدم متوهم حكم در برخاست چه
هر چند حكم حال فشا با ازان نشا و اختلاف كرديد علما

افتد اکر نیات بنکرید هم از این باب است چه ایشان اهل فتح اند
هر کس از ان دو و زند که بود ایشان کشوده سخن کفته اند
و چون عالم های مختلف هستند هر عالم و هر مقام کرد و زنند
بود العالم کشوده کرده سخن رانند قد علم کل اناس
مشربهم و جواب از سوال دویم انست که نیست شدن
بهشت و دوزخ لحظه شد بعضها اکر بر اعتبار یکی
شیٔ هالك الا وجهه و هو الاول و الاخر بود و فنا است
و ان مخصوص این دو نیست نزد ایشان اما هر
چیز اکر غیر حق باشد و این خلاف مذهب صحیح است
مذهب صحیح نیست اکر امور بعد فنا نکردد و از انرو باید
که او نیز شود تا ابد الا باد باقی باشد بالجمله روح و ساکنان
بهشت از صور و ملائکه اند کویند نزد نفخ صور و ان نفخ
که بوای

بوای صعقت بیهوشی عارض کردد چنانچه ذاتی
که بالفعل مدرک باشد نماند الا ذات اقدس تعالی چنانچه
از کلام حجة الاسلام غزالی معلوم می شود و غیر او و غزالی
در کتاب کشف علوم الاخرة فرموده که استثناء در کریمه
فصعق من فی السماء و من فی الارض فرموده که بود ذات
اقدس است و بس و در معتقد احمد مسطور است که و قد خلقت
الجنة و ما فیها و خلقت النار و ما فیها ابدا فان جنة
جنت و اوز ندیق بقول الله تعالی کل شیٔ هالك الا وجهه
و بنحو هذا من متشابه القرآن فقل له کل شیٔ هالك
مما کتب الله علیه الفناء و الهلاك هالك و الجنة و النار
خلقتا للبقاء لا للفناء و لا الهلاك و هما من الاخرة لا
من الدنیا و الحور العین لا یمتن عند قیام الساعة

ولا عند النفخ ولا ابدا الا ان الله عز وجل خلقهن للبقاء
لا للفناء ولم يكتب عليهن الموت فمن قال خلاف هذا فهو
مبتدع ضال عن سواء السبيل فصل و نموده بود که
او را بسا اشکالات واقع می‌شود در معتقدات او و در طریق
سلوک او و در بین سیکان اندیشه را در اینجا بی تکلف او را
مس حاجت بآن افتاده باشد و نیازمندی بمعرفت آن داشته
باشد باید که بمقتضی فاسألوا اهل الذکر ان کنتم لا تعلمون
باید پرسید دیگر درخواست کرده بودند که معتقدات
بدلایل قریب الفهم بیان کرده شود تا متضمن نجات ناظر باشد
از تقلید و وسیله او باشد و یقین از معتقدات اهل
کدام که در مجاری احوال و مطاوی اوقات او را نامراد نشان
دست دهد و مصنف بدلیل و بیان از بنیاد پرسد تا مبین

کرد

کرده که این سوال در تثبیت مواد ادخال اوست و در تحصیل
نصیبی انفع مشخص باید که همتی مطلق بشناختن داشته
باشد و ترصد مجمل بر مواقع انعام سبیل الله دوام
که چون چنین باشد فتوح و مجمل متوالی گردد و چون مدتی
برین بگذرد و بتفادیق او را علوم فراوان بدست آمده
باشد و ترصد مواقع فیض باین متوالی با نظر بقید خاصه
خمیده محمدیه باشد فلا اقسم بمواقع النجوم بعضی از دریات
باین مواقع گرفته اند و نجوم را عبارت از آیات قرآنی
که بتدریج نازل شده بحسب وقایع داشته اند
این که کتاب مجمل گشته و مشتمل بر بیان سایر وقایع چنانکه بحکم
الحالة هذه شخص را ضرورت بشناختن آن افتاده و جبرا نعوذ
بر گیرند و از اول تا باخر آن را مطالعه کند این نوع استفاضه

را مدد از دو فرزند موسویه و عیسویه باشد علی نبینا و علیهما
الصلوة والسلم که توریه وانجیل یکبار بر ایشان نازل
شد و به تدریج نیامد کالمثنی و چون قبول فیض بحسب العطش
قابلیت هر فیض که مصاحب العطش نباشد نشود هم چون
طعامی باشد که بعد از سد اشتها بتمام خوردن نیکو جزو بدن
نشود و قوت نبخشد آب کم جو تشنگی آور بدست
پس ثابت شد که قوت و ثبات دل در تعلیم تدریجی آیات
که در مواقع حاجات افتد کما قال سبحانه و قال الذین کفروا
لولا نزل علیه القرآن جملة واحدة کذلک لنثبت به
فؤادک والسلم بسم الله الرحمن الرحیم من عبد الله قطب
ابن یحیی الی الاخ الاعز الحافظ شهاب الدین داود اما بعد
پدران و فرزندان جهان برای آن آفریده شده اند تا مگر
از میان

از میان ایشان یکی شایسته شناخت خدای عز وجل
گردد و بجوی عبودیت او ایستادگی نماید و ما خلقت الجن
والانس الا لیعبدون خدمت والدین پسندیده آمد
اما تحصیل شناخت خدای عز وجل و بصیرت در دین
بر همه چیز مقدم است اویس قرنی گویند بواسطه اشتغال
بخدمت مادر خود را بصحبت صوری حضرت رسالت
ص نرسانید از آن بود که بکمال نجیبی که رسیده بود چنانچه
بی واسطه ملاقات صوری اکتساب و استفاده انوار
از آن حضرت می نمود با حکم دیگر که در عهد ملاقات
او با آن حضرت بود که این حال مقتضی ذکر آن نیست
دیگری قیاس خود بر آن نتواند کرد خطاب با دیگران است
که قل ان کان اباؤکم و ابناؤکم و اخوانکم و ازواجکم و

عشیرتکم واموال اقترفتموها وتجارة تخشون کسادها
ومساکن ترضونها احب الیکم من الله ورسوله و
جهاد فی سبیله فتربصوا حتی یاتی الله بامره والله لا
یهدی القوم الفاسقین جز مردان خدای باقی همه مشغول
شهوات وهوسها اند واگر کسب می کنند واگر فرض می
کنند که خود باطل نیست ملاهی چند هوسناکان
کرده که بهداد دوزخی چند ایشان برآورده که اگر کار می
می کنی برای خود و برای ایشان جنابت حقیقت کسب وازان
چیزی می دهی درایشان دم وایشان را نیز بانه نشان دیگر
جاوید واز مهر کسانی باذخر که اگر چنین کنی بر والدین
بجای اورده و والامید ایشان که بهدن کرد و روزی از
رحمت تحصیل خلاصی یابند چه سود اگر عمر تو بی برخم
ملائکه

ملائکه غلاظ وشداد والعیاذ بالله منه مبتلا
کردند که هر که ازان خلاصی نیابند مردمان پنداردند که
ما کلمه لا اله الا الله می گوئیم هر اینه از اهل بهشت خواهیم
بود که در حدیث وارد است من قال لا اله الا الله دخل الجنه
ادمی شما این می گوئید باش شما را اگر جسم اگر می گوئید
چون بظهور امان آمورت قوی جسم اینه ساقط شود
ان گفتار نماند واگر بهان گویات آن گویائی بر جای
خواهد بود اما انده هر کسی را سر می گویا بازدید امدم
بیناکسانند که سر ایشان کنان است صم بکم عمی فهم
لا یرجعون این همه حدیث و کوشش یا برای همین است
که سر گویا ما را باشد اگر ما را معلوم بودی بجز که نزد
سقوط جسم این کلمه با ما نخواهد ماند ما را هیچ غم

وتشویش مجی بود هر اشکالی که هست در همین است
این همه جا کندن ما برای انست که چندانکه قوت حاصل کنیم
کرد در وقت جا کندن ایمان از غارت شیطان نگه داریم نگاه
داردن خدا اگر هادت بود وبیحهم نهیم واز مثله کسی که
خدای عز وجل دست ما بران کشاده است در دست دربندیم
بعلت این کل مقدرت ما را نداده اند تشنیع باشد و بی
ادبی و کفران و بی شرمی وانچه دست درس ما نی کوتاه داشتیم
باید توکل بر خدای عز وجل کنیم وامید بر رحمت او می
داریم که رسول الله صلعم فرموده ذانوی شتر ببند ابلیه
وتوکل کنید هم چنین ما ایمان خود را بقید نظر صحیح وعمل
صالح وصحبت سالکان وسایر انچه محتاج الیه است این
مضبوط میسازیم انگاه توکل بر خدای عز وجل می کنیم
کرددم

کرددم اخر مدد فرماید واز وساوس شیطان ما را نگاه
دارد وکسب از ما و توفیق از خدا منا الحرکة ومن الله
البرکة ومرادم ازین کسب دانی که کرها بس یافتن نیست
بود عمل در تار علم او ورفت وجامه که از حرو بر همه تنهم
ما را نگاه دارد بافتن و دوختن و هر چند جز این است
بیکاریست والله ولی التوفیق بسم الله الرحمن الرحیم
من عبد الله قطب بن محیی الی الاخ الاعز الحافظ شهاب الدین
داود اما بعد درد نبود مسطور اگر انا الموجود فاطلبنی
تجدنی وان تطلب سوای لم تجدنی   ما را خواهی
جمله حیثیت ما کن   حو واما کن ذیکر انحو واکن
چندان خدای عز وجل را یاد باید کرد که خود را دران
یاد فراموش کنند انگاه هستی باز از ان ذکر را کرد ابان

دیده شود خدای عز و جل بر چنان هستی که از یاد وی
باز دید آید عزت نیاید و باقی گذارد و الا هستی که
جز از عزت و حدت نیست به تیغ قهر افزاد و نیم کرده اند قال الله
عز و جل الم نهلک الاولین ثم نتبعهم الاخرین کذلک
نفعل بالمجرمین در پناه ذکر گریزد میان خود و فنا سایی
از ذکر درآویز و ای بر کسی که در ذکر مستهلک نباشد
که او تیر باران نیستی با وی چه خواهد کرد هان آگاه باش
که لشکر نیستی تاختن خواهد آورد قلعه ذکر را است
کن و ارکان انرا برای معرفت بنا نهند و از جهت بندان
شکستن اعدا بنا دو محبت آماده دار ها بشنا کرد وقت
تنات شده و هنگام صحبت با قریب و بعید و گفت و شنید
با آشنا و بیگانه نیست صحبت با دار القرار انداز چون
انجا

انجا بدل امن بنشینی کرد خویشان برائی و با ایشان یاد کرد و داد
بصحبت و گفت و شنید مشغول شو این هنگام کا
ساز مجاهدات با بر هم بند و آماده رحیل شو تا چون
دعوت نفیر بشنوی دست پاچه نگردی یوم ترجف
الراجفة تتبعها الرادفة و بدانکه حال ابلیس با شما
حال پادشاهی است اگر بنده چند از بندگان او که چند باشند
چگونه هر سوی فرستد و راه و روی بر ایشان بگیرد و
بغوث و سرایا پیوسته روان کند که ایشان را باز گردانند
بمکر و لطف یا مکر بجرب و عنف اخوان حاضر باشید
تا دشمن دست برد نکند و مکناد والسلام علی الاخوان
بسم الله الرحمن الرحیم من عبد الله قطب بن محیی الی اخی فی الله
و حبیبه الامیر الحاج شمس الملة والدین ابی سعید اما بعد

هر مؤمن از خود داند و در یابد که بسیار جبرها
از او صادر گردد که بان خوشنود باشد و عین الله که سبب
صدور آن از او انکار خود دارد و از خود شاکی و
نادان است و خردمندان از این صورت باز وقت افتند و بیقین
بدانند که در نهاد ایشان چیزیست که اقتضا چنانچه نمود
کند برای آنکه ذات بیک حالت که اقتضا ضدین کند
اکنون تامل باید کرد که از این دو امر کدام اوست و کدام
غیر اوست که بر او چیره و غالب شده چنانچه او را او چی او را
خود پنداشته و شناختن این بان حاصل توان کرد که
نگاه کند در نهاد حرکات انسانیت مجرد در نهاد بان قرار
گیرد از حقیقت اوست و آنچه در طریق واقع الا است حقیقت
غریب است از ذات او و بعضی معلوم است که چنگال انسان و
منتهیان

منتهیان بر عقل قرار نگیرند بلکه بر طبع چیره باشد و
صد یقین که در نهاد ایشان است واقعند قوت
حقیقت او قوت عاقله است و قوت طبیعیه هویت
اوست بر حسب همت لازم باشد که استیلای قوت طبیعیه
از قوت عقلیه دفع کند و خود را در تحت تعلق
از قوت طاعیه باز نگذارد که بنوعی بر او تغلب نموده
که هویت او را بهویت خود پوشیده کرده و این
نوع تغلب است که زیاده بران تصور نمیتوان کرد
چه تغلب که ظالمان در عالم اجسام کنند هرگز بان
مرتبه نیست برای آنکه غایت تغلب ایشان آنست که
فعل مظلوم را بفعل خود مستور دارند بلکه ایشان را
از قیام با امور خود و اظهار خاصیت خود باز دارند و در

امر خویش استعمال کند این بیت که هوی خویش
را بهوی ایشان مستور سازند چنانچه دوات ایشان
معنی ایشان کرده و اگر قوت عقلیه از تحت قوت طبیعیه
بیرون اید و باطنها معانی خود و بسط جواهر او که
در او بالقوت است مشغول شود و ذات خویش را باز بیند
و با خود دید چه دست که ویرا حاصل شده باشد
و چه علو و مکنت در ضمن ابتدا او انکه در ذات خویش عالمی
شود مقابل این عالم چنانکه اگر نقش این عالم از مختصر
هستی بزدایند کان که از وجود او ان نسخه باز توان
نوشت هم چون کسی که کتابی را یاد گیرد که اگر آن
کتاب گم شود توان که از لوح ضمیر او انرا باز نویسند
و چون انکاه او انرا یاد گرفته باشد و در لوح ضمیر
او محفوظ

محفوظ مانده هم چنین کسی که امرها اکاه و دانسته
باشد و بحکمت حقیقی رسیده باشد حال او با
کتاب عالم هم چنین باشد از ابن عباس منقولست
که در تفسیر کتاب مسطور فی رق منشور فرموده
که الرق المنشور ما بین المشرق و المغرب هر کس که
این کتاب الهی چنانکه هست خوانده باشد و یاد گرفته
ضمیر او لوح المحفوظ مستفاد باشد چنانچه لوح
سماوی لوح المحفوظ مفید است کما قال القائل لوح
محفوظ است ایشان یاد اکنون نجادوا باشد که شخص
خود را بچنین مرتبت تواند رسانید مضاد هلاک
بنجاه و شصت سال ایران قوت طاعیه باشد و
بتعلیل و کثیر باطلها مقتضیات خود باز نتواند نمود

و ناچیز و بدبخت بماند ابدالاباد ای ولی مرحوم
ای حبیب من مثل این حقوق طاعت غیر با انسان مثل غلامیست
که همراه صاحب خود در سفر باشد و صاحبش بمیرد و از وی
فرزندی خرد بماند آن غلام کافر نعمت اموال و
اسباب خواجه تصرف کند و فرزند او را غلام خود
سازد و بغلامی خود باز خواند و روز و شب برادری
مهمات خویش بکار دارد و مثل مرشد مثل شخصی است
که از دوستان پدر او باشد چون از این خیانت آگاه کردد
وی را بران دارد که تدبیر کند که از تحت تصرف
آن غلام خائن بیرون آید بلکه آن غلام را در تحت تصرف
خود آورد و غلام مانند بکار دارد و بهمین قناعت
نکند بلکه مقصود تدبیر وی را بیاموزاند و باین

نیز

نیز قناعت نکند بلکه با وی ایستادگی نماید بتعلیم
آن تدبیر و یاری و یاوری او کرده تا مگر باتفاق چنان
کنند که تسلط غلام خائن از وی مندفع کردد و امر منعکس
شود آنکس که پیشتر کهتر مستعمل بود خواجه شود و آنکس
که خواجه بود او را بنده کردد اگر آن فرزند را توفیق
رفیق باشد اطاعت آن دوست مشفق نماید تا امر تربیت
بان کشد که از ذل غلامی بعز خواجگی رسد و اگر خذلان
ازلی و العیاذ بالله او را دریافته باشد سخن ناصح
نشنود و او را بکذب متهم دارد و تامل در قرائن
احوال خود و آن مالک ملعون نکند که از آن
بیقین بداند که استحقاق خواجگی او راست نه آن مالک
ملعون را و بر سر وی و پیکر و جوهر آن ملعون قرائن

بدلیلی واضح ولایح است دیدن آنش بغشاوه قهر
الهی وطرد ازلی از ادراک محجوب باشد و بناصح
مشفق بدگمان گردد که مگر میخواهد که مرا از حیات
مالات خویش برباید وغلام خود سازد وهم چنانکه
بغشاوه قهر محجوب ابد از ادراک دبیه ذات خویش
وانکه گوهر او بالای او طاعت کرد ویرا بدام خود
ساختند با وضوح قراین وظهور دلایل ومخایل این معجزه
هم چنین محجوب باشد از ادراک ذات مرشد مشفق
ومعرفت صدق او وبراءت او از هوا وغرض با آنکه
دلایل ومخایل این بر سرتا پای او لایح باشد لهذا
آنها که اهل بصیرت بودند وبر فطرت خویش باقی و
نصیب قهر ازلی ایشانرا لال ودنک نساکودان جنتم بودنی

که همین

که همین که نظر بر روی رسول الله صلعم کردندی
ایمان آوردندی کما قال العارف در دل هر امه
که خوف مرض است دوی او از پیمبر معجزه است
اما کسی که خدا او را اعمی کرده باشد واز اهل غفلت
نوشته چگونه چیزی بر بیند وبداند ومن یضلل الله
فماله من هادی در دمند طشت کش ز بام افتاد
ز در نشانه اگر دیم حق پنهان گشت وانکه او خفا بد
از دو دستش بعید چند بنمودیم واو او را نبد
سخن در دراز کشید وبیاض نامه باخر رسید کوتاه
کنیم والله علی ما نقول وکیل بسم الله الرحمن الرحیم
هذه اجوبة الاسولة المسمیة بسؤال الجنی ادم
در زمین مخلوق شد او را بهشت بردند که تحت

العرش است و با ذا او را بزمین آورده‌اند باید کیفیت
آن چگونه است جواب چنانچه خلق اولاد آدم در چهار
طور است اول طور نطفه و طور دوم علقه و طور سیم
مضغه و طور رابع نفخ روح هم چنین آدم در چهار
طور بوده طور اول در ارض بوده میان مکه که ام
البلاد است مدتی در بطن نعمان او را بجای بطن امهات
افتاده چنانچه در حدیث آمده القاه علی باب الجنة اربعین
صباحا اینجا اربعین علقه است که باب الجنة اینجاست که ان
الدار الآخرة لهی الحیوان و در طور سیم او را نقل بجنت
کرده‌اند و این طور او را بمنزله صورت جنینی که
مضغه مخلقه است افتاده چنانچه در حدیث آمده لما
صور الله آدم فی الجنة ترکه ما شاء الله ان یترکه الحدیث

بعد از آن

بعد از آن نفخ روح در وی کرده و بعد از عصیان هبوط
بارض نموده و جنت مذکوره نزد اکثرین همان جنت است
که سقف آن عرش رحمن است و بعد البعث معاودت
بآن خواهد شد چنانچه در حدیث آمده که یجمع الله تعالی
الناس یوم القیمة فیقوم المؤمنون حتی تزلف
لهم الجنة فیاتون آدم فیقولون یا ابانا استفتح
لنا الجنة فیقول هل اخرجکم من الجنة الا خطیئة ابیکم
و جماعتی بر آن رفته‌اند که آن جنتی است در بعضی از ارض
و این قول را بابن عباس اسناد کنند و بعضی گویند آن
موضع فوق جبل یاقوت که در شرق واقع است
و عارفان را در تاویل این اقوال تلبیه ذوقیت عزیز
المثال اما امور ذوقیه مدرکه نه بشنفتن سوای

سیم سری که بعد زوق ذکر معلوم شود ان دیگری
بلکه پس بتوان گفتن چون والله خلقکم وما تعملون
چون خالق ادمی و افعال او حقیقتا او راد بیک
و بد افعال خود چه اختیار است هم چنانکه او را در بنیاد
و بد خلقت خود اختیاری نیست بنابرین چرا
ملالت و ملامت متعلق باو کرده سوال دیگر انکه بعضی
بامر است کما قال سبحانه انما امره اذا اراد شیئا ان
یقول له کن فیکون اکنون اگر شخصی با لمثل کسی را غلامی
خود گوید که امر فلان شخص را امتثال نمای چون
ان شخص او را امری کند و او بجای اورد اگر گویند
امتثال امر ان شخص نموده درست است دانسته
باشد چه ظاهر امتثال امر اوست و اگر گویند امتثال

امر سید

امر سید خود درست باشد برای انکه او حقیقة
فرمان بردار بها او کرده و جه فرمان برداری در نهان
او نیست هم چنین خدای عز و جل حضرت بجا از امر را قضا
در عباد نسبت با حرکات ایشان نهد و ان حرکات را
فرماید که انقیاد ان امر را اقتضا نماید کما قال العارف
کی در اید لقمة الله کلوا تا نگوید لقمه را حق
ادخلو پس چون ان حرکات بوجود اید اگر ان را نسبت
با اقتضا و امر حق عز و جل کنند درست باشد حق
در سنخ و برای انکه نسبتی در دو مرتبه مختلف است
و بر دو گونه متباین است دست باین تفاوت را یکی
خلق خوانند و یکی کسب و مدح و ذمی که متوجه عبادات
در اعمال ایشان مدح و ذمی است در مرتبه اعمال است اند بعض

و بدانکه همان زبان که می گویند بلکه بیانک کرده اگر
کسی سؤال کند که چونست که عباد در مرتبه فاعلیت
خود ببعضی افعال ممدوح‌اند و بعضی مذموم مدح
و ذمی ناشی از همان مرتبه و خداوند عز و جل بمرتبه فاعلیت
همانها بر محمود نیست و نتواند بود جواب آنست که
خدای عز و جل هر چه کند بعلم و حکمت کند و عباد بعضی
چیزها بعلم و حکمت کنند علم و حکمتی که بوقت تیهارات
و بعضی بجهل و سفاهت و اعمال با قطع نظر از ذات
عمل باعتبار کیفیت عمل و خصوصیت فصل و غایات
وصفی کسب کند که بنابر این اگر خدای عز و جل علم و حکمت
که اوست داد و خلق شد و ببعضی بندگان آموزد و او
بهمان علم و حکمت اثر و کند مذموم نباشد البته

جواب

جواب آنست که این مرتبه حالت هیچ کس را خدای
عز و جل برای خود استیثار فرموده و هیچ فرشته
مقرب و هیچ پیغمبر مرسل را نیاموخته و نیاموزانده
و کس را اذن نداده که از آن باز پرسد لا یسأل عما
یفعل و هم یسألون اگر سؤال کند که از قصه خضر
چنین معلوم می شود که بعضی از آن علم گاه هست
که خدای عز و جل تعلیم بعضی بندگان می کند و لهذا چون
خضر با آن علم و حکمت قیام بخرق سفینه و قتل غلام
نمود مذموم نبود جواب آنست که خضر از آن جهت
که با امر خدای عز و جل با آنها ایستادگی نمود کما قال و ما
فعلته عن امری از استحقاق مذموم خلاص بود چه هر چیز
که با امر خدای کنند بحکمت خدا مستحکم باشد نه برای

ان حکمت که بس قلیل است حق تعالی عز و جل خضر را
بیاموخته و هیچکس را نیاموزانند و نخواهد آموزانید
اما آن علم خضر بموسی نرسانید و تعریف آن علم قلیل را
برای کسی سودت استعدادی استعدا کنند والله یهدی
من یشاء الی صراط مستقیم بسم الله الرحمن الرحیم
هذه اجوبة الاسولة السبعة الجعفریه سؤال اول
چگونه موجودی باشد که نه در مکان باشد جواب
آنکس که این عبارت می داند اگر با ذوق افتاده داند
که او موجود لا فی المکان در یافته چه اول موجود
می گوید آنکه فی المکان بود در جا و دور دیر اگر آنکه
که خویش را موجود می گوید بگیرد و از آن در نگذرد
موجودی یافته چه آنکه او در مکان باید لیکن نفس
مادام

مادام که بر پای اخفاء عقلیه استوار نگشته بر آن محل خود را
ضبط نمیتوانند کرد پس یافت بجز هرکس را هست اما
استثنا آن مخصوص عادات است و اگر خواهید گوئید
یافت یافت سؤال ثانی کیفیت اتصاف حق عز و جل
بصفات خاصه که کدام چیست جواب ازین سؤال را به تحریری
زیاده ازین می باید برای آنکه در صفات و که از
حیثیات بسیار نظر هست از آن تحریر باید کرد که اشکال
از چه حیثیت است تا در حال آن سخن گفته شود جواب
این سؤال در همین مرتبه آنست که حق بالصفات
و کل ازین جهت موصوف است که موصوف با وصاف خود
ذات است و ذات را چه می گوید چه شود و علی هذا
القیاس سؤال ثالث گویند ارض حشر شام است

این چه گونه تواند بود با کثرت خلق اولین و آخرین
جواب حشر ارض شام است باین معنی که عرش خدای عز
و جل که برای فصل قضا بنهند آنجا وضع کنند و
نصب میزان و حساب آنجا باشد و انبیا و شهدا را آنجا
حاضر کنند و خلایق را یکان یکان آنجا آورند و
پرسش نمایند و فصل و قطع معامله کرده باز
محل خود برند یا بانجا که فرمان باشد لازم نیست
که همه خلایق دفعة واحدة آنجا باشند حاصل آنجا
بمثابت دیوانخانه باشد که پرسش قیامت آنجا
واقع شود هذا وجه من الکلام و وراء ذلک مما لا یسعه
المقام اما آنچه گفته اند چون بعث بعد از فنای
آسمان و زمین است ارض شام در قیامت باقی نباشد
چه گونه

چه گونه حشر آنجا باشد جواب آنست که زمین و آسمان
امروز فانی شوند از حیثیت نشاه دنیویه یعنی آن
نشاه ایشان باطل شود و ما بجای آن ایشان را نشاه
دیگر کنند کما قال سبحانه یوم تبدل الارض غیر الارض
والسموات سؤال رابع جنت و جهنم با وسعت آن
چگونه در آسمان و زمین بگنجیده اند جواب جنت
و جهنم از ملکوتیات است و ملکوتیات الخواص باشد
که در ملکیات مثل آن یافت نشود مثلا آنکه کبیر ایشان
در صغیر آنجا گنجد و نمودار آن درین عالم اگرچه نمودار
بعید است آینه است که بقدر یک کف دست آسمان با عظم
او را در آنجا می نماید و از جمله خواص ملکوتیات آنست
که در حین واحد در چند مکان تواند بود و لهذا

در شان جنت تازه وارد شده که در سماء رابعه است
و ذلک هو المشهور و تازه وارد شده که در سماء
رابعه کما قال رسول الله صلعم الجنة فی السماء الرابعة
فاذا کان یوم جعلها الله حیث یشاء و قال ایضا مطویة
معلقة بقرون الشمس منشرة فی کل عام مرة و بعض احادیث
نیز هست که دلالت بر آنکه در وجه ارض است و هم چنین
در باب مکان جهنم احادیث مختلفه وارد شده و الکل
صحیح و تا کسی خود ملکوتی نمیشود سینه اش بابی مفتوح
نمیکرد و حتی الانشراح بکوشید و قرع باب ملکوت کنید
تا عجایبها ببینید از این اعجب جاء ربک و الملک
چون رسید هر حال آنجا شود امکان بدید سؤال
خامس مشهور است که صراط یکطرف او بهشت است و بر
یکطرف

یکطرف جهنم او دوزخ و در جهنم مرد عاصیان ایشان
می افتند و مطیعان ببهشت و چون جنت در آسمانست
و جهنم در زمین این چگونه متصور میشود جواب
وضع جنت و جهنم در روز قیامت وضعیت مناسب
آن زمان و آنچه گویند جهنم و جنت از طرفین صراط
خلاف واقع است از طرفین او هر دو جهنم است و جنت از ورا
اوست جهنم بمثابه بحری تصور فرما و جنت بمثابه
مملکتی در ساحل آن بحر و صراط بمثابه جسری ممدود
بر عرض بحر هر کس که از صراط بالتمام بگذرد بباب جنت
رسد و هر کس که بلغزد از جانبین بجهنم افتد
میانه چون صراط مستقیم است که از دو جانبش
قعر جحیم است سؤال سادس و سابع در خلق کافر و نحو

آن چه خیریت است و مصلحت چگونه مراد مخلوق خداست
جواب بدی و نیکی راجع بذوات حرکات و هیئات است
راجع با کیفیت که به ذات خدا نعم آنچه خواهد
و افزایند از صور مسیحی بکفر و معاصی و شرور دعلیه و حکمی
که او دانست در افزایش از آنها خواهد و افزایند که او
حکیم است و درست که را هیچ باطل نکند پس از او
بد نیاید آنچه کند و دیگران اگر انشا کنند در ان مرتبه
که بایشان منسوبست چون از علم و حکمت که خدا را در آن
نداشته باشد مذموم و ملوم معاقب و معاتب باشند این
علم و حکمت سر قدر است که حالات که غیر خدای از او تنشأ
چنانچه حالتست که عبد خدای عز و جل از مقاماتی کند آنچه
کند که ذم بآنجا رسد و عباد از مقام محمود به مقام
کنند

کنند هر فعل ایشان که بود از آن مقام اعلی از او آید
چون عدل و احسان و ایتاء ذی القربی و غیرهما مما امر الله
به محمود باشد و هر چه نه چنان باشد مذموم و محمود
علی الاطلاق جز فعل رب عز و جل نیست الله المحمود فی
کل فعاله و الله اعلم بالصواب بسم الله الرحمن الرحیم
هذه اجوبة الاسولة سلام الله ثم سلامی علی سائلها
عماد الملة و الحق و الدین جعفر اصفت موجودات است
بوجود موصوف چه اگر موجود بودی بوجودی علیحده
پیوستی او بموصوف امری بودی زاید بر ذات او و الکلام
فیه کالکلام فی الاولی الحد ان یتسلسل اما مهیته او
غیر مهیة موصوف است فالصفة لیست عین الموصوف
مطلقا و لا غیره مطلقا و کذا نفی الانفکاک بمعلول

واستنباط آن وان صفتی است که از مخصوصات علم فرود
آمده و بکشاف عقل رسیده از دانش اکتفا است
واذکره دار الطف وچون در قرآن مجید آمده ما ننسخ
من آیة او ننسها نات بخیر منها او مثلها تفاضل در کلام
در دو و قرآن از دیگر کتب بتفضیل توان کرد و تعلیم
کلام حیدری شاعر بطریق استماع بوده والفاظ و حروف
در همان مرتبه بازدید آمده اگرچه بطریق کتابت در کتاب
مکنون بیش از آن مثبت بوده و هفت حرف که در قرآن
بران منزل شده علما را در تاویل آن خلاف است بر نزد دیگر
آن حمل نماید که آن لغات قبایل اکه در اوایل هر قبیله را حضرت
بوده که قرآن بلغت خود خوانند برای آنکه تکلیف همه
بحفظ لغت قریش متعین شده و دیگرها ممنوع شده
وهفت

و هفت بطن مراتب فهم قرآنست بحسب مراتب هفت
کانه دل و هر معنی را این مراتب باشد و مثال این
که شخصی را اندر و ببینند بصورتی نماید چون پادشاه نزدیک تر
شود بصورتی دیگر نماید و علی هذا القیاس و هر دل
که منکوس و محجوب از ادراک حق گردد او را از فهم هیچ
از مراتب میسر نشود و بغیر تراجم الفاظ که داخل بطون
نیست او را از آن نصیبی نباشد اولئک ینادون من
مکان بعید والیه اشار العارف ما ز قرآن برگزیدیم
مغز را پوست را پیش خسان انداختیم و زیادت
مقابله در اول منهی شده و ظاهرا موجب نهی و الله
اعلم قطع قلوب است از امور خود چه مردمان در این
باب مبالغه و افراط هست [illegible] موجب که بسبب نهی

از غرا داشتن شده زیاده از سه روز اما احوال حضرت
شده تغییر اعتبار و الفاظ را و آن نیز ممنوع گشته
ولیکن در حق نسا کراهیت باقی است و ثواب صدقه
که جهت میت دهند باو واصل شود و هم چنین
ثواب قرآن اگر باو ببخشند هرجا که باشد و اگر بر
بالین قبر او قرآن خوانند احد المستمعین باشد و جهت
حفظ سر شب جمعه یا هفت در ثلث آخر و اگر نتوانند
در نصف شب و اگر نتوانند در اول شب چهار رکعت
نماز باید گذارد و در اول بعد از حمد سوره یس و در
دویم حم دخان و در سیم الم سجده و در چهارم سوره
الملک باید خواند و بعد از نماز حمد و ثنا باید گفت و درود
بیشتر بر محمد وال محمد و بر دیگر پیغمبران باید فرستاد و آمرزش
برای

برای مؤمنین و مومنات و برادران دینی که پیش از
وی بوده اند باید خواست آنگاه این دعا باید خواند
که در صحیح مستدرک مذکور است اللهم ارحمنی بترک
المعاصی ابدا ما ابقیتنی وارحمنی ان اتکلف ما لا یعنینی
وارزقنی حسن النظر فیما یرضیک عنی اللهم بدیع السموات
والارض ذو الجلال والاکرام والعزة التی لا ترام اسئلک
یا الله یا رحمن بجلالک و نور وجهک ان تنور
بکتابک بصری وان تطلق به لسانی وان تفرج
به عن قلبی وان تشرح به صدری وان تغسل به بدنی
فانه لا یعیننی علی الحق غیرک ولا یوتیه الا انت ولا حول
ولا قوة الا بالله العلی العظیم و صواب که دادن و تلاوت
قرآن از نظر جهه حفظ و هر روز بنا است بلیت

و یکی دیگر مر این سخن خوردن درین با معصیت و معصیت
و تعلق قلوب بامور دنیا و کثرت غفلت از اسباب نعمت
نیستی و الله العاصم و به التوفیق بسم الله الرحمن الرحیم
من عبد الله قطب بن محیی الحدیثی الی اخی فی الله و حبیبه الامیر
الحاج شمس الملة و الدین ابی سعید ایده الله تعالی اما
بعد اشرف چیزی درین عالم محسوس ادمی است و احوال
او معلوم است که درین زندگانی خوشی نمی بیند و بعضی
لایق تجربه سد برای انکه اسعد اهل دنیا اگر بسر درد
دل باز کند عالمی جهان از غم و درد خون نشان دهد بسیاری
گله و شکایت که از حال خود دارد پس اگر جز این دار دیگری
نباشد که سعادتهای لایق انجا حاصل شود جهان در چه
کار است و از افرینش سموات و ارض برای چیست از انفاق
خلق

خلق سموات علم ضروری حاصل می شود بحکمت صانع
او و عبث بر حکیم روا نیست قال الحکیم سبحانه و ما
خلقنا السموات و الارض و ما بینهما لاعبین و قال سبحانه
افحسبتم انما خلقناکم عبثا و انکم الینا لا ترجعون اگر کسی
بر ابنای ان جهان نازل شد بحجره با اینکه او حواز
وقت انا فتاده عبد المطلب شنیدم اگر کسی کفتی
که هر کس که بد کند البته مکافات بیابد شخصی بدکردار
بود و مکافات نیافته بر داین حکایت بعضی و بحکرد ند
عجب تامل کرد و گفت جز این دار داری دیگر می بایدش
بود که او مکافات خود انجا بیابد ایمن منا از عبد المطلب
بیاموزید فهم خرد اگر وجود اخرت نمی دانید عنی
معذورید و اگر می دانید و کار ساز آن نمیکنید

عذر خود واضح کنید که این چه طور است که را دید و بعجب
انکه اگر کسی براه اخرت می رود مانع می شود سخن ان
عارف در باره شما راست که گفت خلق را گفتم براه حق
روید قبول نکردند گفتم مدد من کنید بر روز خلق
قبول نکردند گفتم چون خود نمی روید و مدد من
نمیکنید بار مانع من شوید تا راه حق روم این را
نیز قبول نکردند دریغا چرا بنی ادم چنین کفورند
در خدای خویش و ناسپاس و کنود به نفس و مال و تن
و جان با او ناسپاس و گاه هراهند خدای تعالی مال برای
ان داده که در راه خدا انفاق کنند نه در راه هوا
هم چون حال عجم که در شان ایشان امد که ینفقون اموالهم
لیصدوا عن سبیل الله آیه ی انست که بنعمت منعم توسل
جویند

جویند بمعصیت او و الله تعالی اخوان ما صلحو بنات
قدم کرامت کناد و کید حضور ایشان هم با خود
راجع داراد انه لطیف بالعباد والسلام بسم الله الرحمن الرحیم
من عبد الله قطب بن محیی الحدیثی الی اخی فی الله و حبیبه الامیر
محب الملة و الدین الشیخ محمد و الاخوان الصالحین
اما بعد امیر المومنین علی بن ابی طالب علیه السلام فرموده
سیکون اقوام لا یستقیم لهم الملک الا بالقتل
و التجبر و لا یستقیم لهم صحبة الناس الا باتباع
الهوی و الاستخراج فی الدین الا استخراج الفتنة
من ادرک ذلک الزمان فصبر علی الفقر و هو یقدر
علی الغنا و صبر علی الذل و هو یقدر علی العز
و صبر علی البغض و هو یقدر علی المحبة اعطاه الله تعالی

ثواب جمیل مصیبت بقا اکنون ان شاء موعود رسیده
و هر کس که در دین و دنیا در راه حق جهد نماید بخود
می باید نهاد که هرچه بعد آن او بر خواهند خواست
چنانچه اخوان از حال خود مشاهده می کنند
چه بشارت اهمه یکی که این ما بر خواست کناه ما بجز این نیست
که دوست داد قولیم امر داد ارآمیان بعض ناس
یا اتباع هوا و استخراج در دین ازین دو یکی اختیار
باید کرد که در دین و دنیا جمع میان محبت خدای
و محبت مردمان میسر نیست و سر الدنیا والآخرة ضرتان
سخت ظاهر شده ای نفس چه می کوئی این نیز از آن
است که عزت و دولت صوری نیز با اهل معنی باشد
چنانچه در صدر اول که صحابه اختیار امر آنکس می بود که
افضل

افضل همه بود این نیز روزکاری است که امر بر عکس آن
کسی جاریست جاهلان غالب شده اند و ذمیم
عاقلان سرها کشیده در کلیم و جمع بدا الاسلام
غریبا و سیعود غریبا کما بدا فطوبی للغربا قیل من الغربا
قال نزاع القبائل عکس او کنده امروز در روزکار آن حکم هنوز
است و حمو لا ما یا للعجب که نه هر کس که کناه کرفت
مردمان ازوی کناه می کیرند بلکه کوئی بیشتر از
بیشتر ابهجه می پردازند و او را ازاد دانند نشنیده ای
که روزکاری بیاید که قبض بر حق هم چون قبض بر جمر
باشد بخدا می که این آن روزکار است که بهیچ روی راه حق
رفتن نشاید اکر با مردمان باشی با خود نمی تانی بخیر ازیشان
ایشان می کیری و نفس قوت مقاومت ندارد که متاثر

از صحبت ایشان نشود و اکر از ایشان جدا می کردی یعنی
با ایشان بر نمی آیی یعنی بمعادات تو بر می خیزند و جسم تو
طاقت مقاومت با ایشان ندارد چه توانی کرد الا ما شاء
بنشا الله الله که امروز روا محققان چه صعب است
بحق فرمود که روزکاری بیاید که متمسک بحق را
اجر پنجاه کس باشد از سابقین بخدا که این آن روزکار است
القصه ای نفس حال چنین است اکر نمودم که جمع میان
دین و دنیا در یک روزکار نمی توان کرد اکنون دین
محکم نیست یاد نیاد دین بکر نیست که دایم الحکم است و دنیا
فانی و زایل بار نعمت چند روز بشتاب راحت آبد را
و ذل و نقص صبر کن که وعده خدا بحقیقت انجا که
فرمود ان الذین امنوا و عملوا الصالحات سیجعل لهم الرحمن
ودا

ودا اکرام و نه دشمن کام و دشمن زود باشی
دوری باید که کار بر خلاف آن نیز همه اکر در دنیا
در آخرت سیجعل الله بعد عسر یسرا اکر چه جمله
در اندوه و درد و غم یقین دانم که آخر شاد گردم
چو دردی هست درمان نیز باشد چو خاری هست
ریحان نیز باشد و اکر بعضی حسنات مومن در دنیا
معجل کردد هم شاید لا تدری لعل الله یحدث بعد
ذلک امرا و بالله نستعین و علیه نتوکل فان
تولوا فقل حسبی الله لا اله الا هو علیه توکلت و هو
رب العرش العظیم والسلم بسم الله الرحمن الرحیم
من عبد الله قطب بن محیی الجعفری لابی فایه ... و عوفی
الامین محب الملة والدین الشیخ محمد ایده الله تعالی ما

بعد چون شخص بتمام محبت خدا میرسد اینرا چند
نشانه باشد اگر مراد خود باز یابد بداند که بتمام
محبت رسیده و ولایت او را مسلم شده اول آنکه آن
روز تمام آسوده دل و شادمان باشد که تمام بحث خلاف
با نکاد و نفرتهای او برخیزد و آن روز تمام آسوده دل
و مطمئن باشد که او صلح برخیزد و ملالی هیچ چیز
نباشد دوم بعد از آن روز تمام آسوده دل و آزاد
باشد که بیند که جان از تشویش بیرون خود هر کس
که درین سر مقام مطمئن باشد اطمینان حقیقی که بر دل آن
در سینه خود بیابد نه اطمینان خیالی تقلیدی که
عکس بر دماغ افکند آنکس بحق ولی الله است علیه ذکره
رحمة الله و برکاته و اگر کسی تعجب کند و گوید این چگونه
تواند

تواند بود گوئیم شنیده که عثمان بن مظعون
بر زینهایی از منزلگاه در مکه می‌بود زینها او را رد
کرد و کار ویش بان رسید که یک چشمش را آفت رسید
گفتا نه چشم دیگر مرا بدین نیاز مند است و کان نبوی
که این نیاز مندی همان چشم دیگر را بود بند بند
وجود او را این نیاز مندی بود بتو رسیده باشد
که شهید را همین آرزو باشد که بار دیگر باید که تا
یکبار دیگر او را بکشند از گفتار زکریا بتو رسیده است
که رب لا تذرنی فردا و انت خیر الوارثین بنگر که
چگونه آنرا دوست تر میدارد که فرزندش نباشد
تا وارث خدا باشد اگر کسی بیند پس چرا دعا کرد که رب
لا تذرنی فردا گوئیم برای رضا جستن و اتمام قصیده

حکمت و تو [illegible] حق بشریت اینجا که گفت رب لا تذرنی
فردا خود شود بجلا احبت و اینچه گفت و انت خیر الوارثین
نیاز واد ذوی قلب مست [illegible] بجلال فردانیت احد صمد
اظهار کرد و اگر کسی گوید ظاهر است که رب لا تذرنی
فردا اظهار آرزوی خود است و انت خیر الوارثین
ایثار رضوان حق گوئیم راست گفتی که ظاهر آن است
اما باطن آنست و این عکس از نشوهای محبت است که محب
مراد محبوب را بمراد خود مقدم دارد چرا که داند که
نفس با مراد خود همراه است پس مراد محبوب را بمراد خود
باز نماید تا نفس بر تحصیل آن مساعدت کند و مراد
خود را بمحبوب باز نماید تا اگر مساهلت رود در
مراد دو مراد او رود محب ازین باز نهد نفس را بینا
دهد

دهد و او را در کار کشد لطایف محبت را اهل
محبت دانند و دیگران را ازین نشوها چیز نیست
اگر بودا هوس میکند که بعالم محبت رسی و این نشوها
را بیاموزی بگوییم چون رسی اینجا ولیکن
قلم بشکست چون اینجا رسید و لا حول و لا قوة
الا بالله العلی العظیم بسم الله الرحمن الرحیم من
عبد الله قطب بن محیی الی الاخوان الالصین عامة منهم
والی بعضهم خاصة اما بعد چون در جهان این گفتند
که حبیب خدا را ساحر و شاعر و مجنون و مسحور
و امثال آن گفتند و بعد از اصحابشان هستند
که طلب و امویی و من بعدهم چنین بود که الله
و رسل او که قالوا انا تطیرنا بکم که ماند در بحیثان

Right page

که خواهد که مسلم ماند شنیده ام که موسی از
حق تعالی درخواست کرد ام فرمان مردمان را که چیزی که
در من نباشد نگویند وحی آمد که این چیزی است
که ما برای خود نکرده ایم چه جاهلان در حق حق عز
وعلا ناشایستها گفته اند مثل ثالث ثلثه و ان الله
فقیر و ید الله مغلولة تعالی عما یقول الظالمون
اخوان را چه مضایقه اگر بعضی مردمان حسنات
خود ما برای ما هدیه فرستند و اگر حسنات نداده اند
ما خود سیئات داده ایم از ما بر دارند شنیده ام
که شخصی از سلف کسی هر روز او را بد گفتی و دشنام
دادی و او هر روز برای او هدیه فرستادی آن
شخص متنبه شد و ترک هرزه گفتن کرد او نیز
ترک

Left page

ترک هدیه فرستادن کرد و گفت این هدیه مکافات
هدیه تو بود چون آن را قطع کردی ما نیز این را قطع
کردیم عهد و عزیمت این ضعیف است که اگر کسی در
باره این ضعیف بدی گوید اغماض و اعراض کنند
و متعرض نشوند و نسبت و عباد الرحمن سلوک کنند
و اذا خاطبهم الجاهلون قالوا سلاما و گویند سلام
علیکم لا نبتغی الجاهلین لا تدری لعل الله یحدث
بعد ذلک امرا و جماعتی که گفته اند فلان را خواهیم زد
اگر گفته را کرده سازند باید که اخوان بوصیت
عیسی علیه السلام عمل کنند که اصحاب خود را فرمودی که اگر
کسی شما را بزند از پهلوی دیگر پیش او برید ظاهر آن است
بعد قتل نخواهند نیست که مقاومت و ابا نشاید علی

Right page

احد الوجهین اگر جراحتی کنند هم توان نهاد
و اگر مجرد زدن باشد بر وجع لحظه صبر کردن آسان است
و اگر هیچ طاقتی برای آن اگر در دل نمی توانند کینه نگاه داشتن
نیست که اهل نفسند یا اهل دل اگر اهل نفسند
صلاح نفس در شکستن است و اگر اهل دل اند دل را درین
شکستن نیست شکستن و بود نافرمانی خدا است
و بیرون شکر که مضرت بد نافرمانی مبتلا نیست
اگر نافرمانی هست ضاد برای دل بضاعت سالکین است
اگر کسی فکر در امر کرده کار و خلق سموات و ارض نکند
فکرهاشان در مختصرات امر جهانیان و وساوس معامله با این
و آن صرف می شود عرض کرده بی توقفها او معطل
نیست اگر در کار اشرف صرف نشد در کار اخس
می شود

Left page

می شود نه آنکه کار نبود که معرفتها از حملات تعالی معافند
بلکه معافند از مشقت عشق طاعت حق ما مبتلا اند بر مشقت
طاعت خلق اکنون اگر خردمندید اندیشه کنید که
ازین دو حالت کدام بهتر است یسر کم الله جامعنا الاخوان
للبر و السلم بسم الله الرحمن الرحیم من عبد الله
قطب بن یحیی الی ولیه و حبیبه الامیر رکن الدین حسن
اما بعد تا از ذات انس جنسی وحشت در جهان
نیافتم اگر شب و روز سوزنی هم نرا بکشادی آسمان
یافتم به تاریکی که نگاه کردم از روشن دیده اعرفی
ببود و جهات الدها اشرقت بدر الظلما با یاد دم آن
مکروه و محبوب با همه محبوب یافتم عسی ان تکرهوا شیئا
و هو خیر لکم یاد کرده در اندیشه افتادم که با این

کشاد کی چراغ مرده تنکند و با این روشنی چرا
جهان در چشم خلایق تاریک دانستم که ان تنکی
دل خود ایشان است که جهان بر ایشان تنک می نماید
هم چون کسی که سرش بکردد عالم پیش چشمش کردان
نماید و حال انکه عالم ساکن است سر اوست که میکردد
هم چنین دانستم که ان تاریکی چشم ایشان است که جهان
بر ایشان تاریک می نماید هم چون ان شخص که کور شد
با اهل خانه کفت چه رسید چراغ شما را که بمرد ای خواجه
این چراغ تو است که بمرد چراغ خانه روشن است العصبر نور
اب نشستن کودن غینی عجب است و با این نور با تنی میلی
ظلمانی بودن نا باید بجز سبب انکه و من لم یجعل الله له
نورا فما له من نور ای ولیم صفت وحشت دوزخ
شنیده

شنیده جانی که می شناسیم موحش تر از دوزخ و ان
درون دل جاهلان است ای ولیم صفت انس اهل بهشت
شنیده با جانی که می شناسیم انیس تر از بهشت و ان درون
دل عارفان است و این دو بیم دانم که ان شنا باور کنی بر انکه
شنیده که ما وسعنی ارضی ولا سمائی ولکن وسعنی قلب
عبدی المومن دانی که نظرکاه حق انیس تر باشد از
نظرکاه خلق اما در اول شاید که تاملی داشته باشی
تامل کن و بدان که خدای عز و جل دوزخ را از روز
افریده که از خبث دل جاهلان افریده و انچه دوزخ
از ان افریده شود موحش تر از دوزخ باشد اکر کسی
کوید که تو کفتی وحشت در جهان نمی بینیم دل جاهلان
نه از جهان است چکونه از این وحشت بالغ وصف می کنی

جواب انست که دل جاهلان از ان روی که در دل ایشان
تاریک و تنک و موحش است اما از ان روی که ملک خدای
تاریک نیست و اهل انس از ایشان از روی بپسندند که بر خدا
دارد اکر چه که حکم از روی که از ایشان با ایشان دارد نیز
دانند اکر جذب و سلوک نباشد و اهل جهل حق
این وجه از ایشان که با ایشان دارد نه بپسندند و ندانند
و من لم یجعل الله له من نور فما له من نور الله تعالی
ولیم و تمامی اخوان ما را از اهل انس و معرفت کرداناد
ان شاء الله انه ولی ذلک و هو حسبنا و نعم الوکیل بسم الله
الرحمن الرحیم من عبد الله قطب بن محیی الی ولیی و حبیبی الامیر
رکن الدین حسن اما بعد معلوم باد که شوق طالب ساکن
شود که جز باتش شوق این جهان نتوان سوخت و هر کسی که
این جهان را

این جهان را نسوخت و بر خاکستر ان ننشست لا بد خاکستر
از ان بباد دهد لا بل بکلی از یاد نبرد جان نبرد دشنو
که چه کفتم در دنیا پند ای غافل چند سال است
که حالی پیش اید که دنیا را در هوا خاک دهند و خود
کوید و هم چون اعمال ابنای ان هبا منثورا شود و افتد
که اتش در جهان زنند و تمام از خاکستر فرد است و هم چون اعمال
کفار بر باد دهد که رماد اشتدت به الریح فی یوم عاصف
شاید شنوده کوید این حکایت در کجا است اینکه
عالم میرود بسته بر چیست و ما از ان نمی بینیم کوییم تر از حکایت
عالم قدرت خبر نیست و عجایب ملکوت نمی دانی باش تا ببینی
که از ان عجیب تر حال ها است که از پیش می اید اکر باز
کرده و کوید عجب نیست که سالک از ابد بیاد صفت

وا دمان فکرت مغز خشک شود و خیالهای پریشان
بینند گوییم ایعزیز از این حکایت دو کلمه که پروبال خیال
در هوای آن آتش که سالکان جهان سوزانند اول
چیزی باشد که بسوزد   چیست این دام گاه وهم و خیال
عقل را سوخت زین سبب پروبال ای غایب حاضر
غایب مباش از حاضر خویش و از آنان باش که الذین
امنوا ولم یلبسوا ایمانهم بظلم تا بدین کرامت برسی که
اولئک لهم الامن وهم مهتدون دانی که آن ظلم
چیست نه ظلم نه گرفتن مال کسیست بزور یا سیلی
دو برگردن کسی زدن اگر چه آنهم از ظلمات ما ظلم
بود لکن پوشانیدن پیدا و پیدا کردن پوشیده خدای
تعالی پیدا یست که هرکه پوشیده نکرد وعید پوشیده

ایت

ایست که هرکه پیدا نشود پیدا را پیدا داد و پوشیده
را پوشیده یعنی از ادب باز گوی نه از خود و بدرا
باش نه خود را والسلام بسم الله الرحمن الرحیم من عبدالله
قطب بن محیی الی ولیی فی الله الامیر عماد الملة والدین
محمد اما بعد اولی بحال مومنان آنست که بحث و تفتیش
از امری که احتمال هست که اگر ظاهر شود منشاء عنت
و مشقتی باشد مومنان نکنند ما را که از بحث و تفتیش
بر آن حذر باشد قال الله تعالی یا ایها الذین امنوا
لا تسئلوا عن اشیاء ان تبد لکم تسؤکم اینست سنت
ماضیه که سلف امت بران رفته اند و مخلصان
و صوفیان در هر روزگار بران سلوک کرده اند
بحث و استکشاف که بر ایشان واجب نبوده نکرده اند و

امور را در تحت سر الهی باز گذاشته اند چون بنوبت
بجماعتی رسیده که اشتغال بتزکیه نفس و استبصار
در دین را امر فرض داشته اند و مفروض داشتند
و بسبب فراغت نفس بشغلی چند غیر صالح و دنیوی بیش
گرفته اند و التزام ما لا یلزم چند نموده و بدبلیه هی النفس
ان لم تشغلها شغلتك مبتلا شده اند استقصای
چند کرده اند که مفضی شده بزحمت خود و تشویش جهت
دیگران که گاه صحت اندیشه در تصحیح احادیث کنند و چون
اجتهاد در جزای مسلمانان لازم نیست چه لازم است
که این اجتهاد کنند تا مفضی شود بوقوع اختلاف میان
مسلمانان و حدوث وساوس و تفریق جمع و افتراق
کلمه و گاه در نجی منع جمعی افتند ظاهرها اینست که این

تشدد

این تشدد بحسب حاجتست چه حاجت که استقصا
و تعمق کنند برای آنکه کار بر مسلمانان دشوار سازند
هلک المتنطعون در امثال اینها مادام که مضطر نشوند
بعلم بعضی از آن اغماض و اعراض اولی است برای آنکه حسن ظن
بمسلمانان اصلی است ثابت در دین و تکلف تعرض فساد اعمال
مسلمین فرض نیست آنچه بر سبیل خفیه و دست معلوم باشد
بطلان آن در ابطال آن باید کوشید و آنچه باین هیئت
نباشد از پی آن نباید رفت و بتزکیه نفس خود مشغول
باید شد نهی منکر فرض است اما تجسس منکر تا نهی کنند
فرض نیست اگر چه تجسس و تفحص و بی تکلف و تعمق
بر منکری اطلاع یابد لازم نیست منع و ما سوی ذلك
فامره الی الله و از اشباه این استقصا در ابواب طهارت

که بعضی متقشفه پیش می‌گیرند تا یکی را از ایشان بینی
که یکسبو آب وضو نشاند و یکی را از ایشان بینی که اگر یکی
در کوچه بیند بر نهار آید اگر بتطهیر دل مشغول
شدی از اخلاق ذمیمه و احتراز از تلویث بر حبس سک
نفس او را بهتر بودی و اگر او را ازین باشغلی
بودی خود بان وساوس نمیپرداخت ابراء عمر مان
او سالها کالحسن اشکال که مبتلا بچنین مالا یعنی
شده و خدا خوش نشود بلاه از کسی که مراتب هر چیز
بداند و اهم فالاهم تقدیم کند نکند که فرایض را ضایع
کذارد و شغلها بالنوافل یا خود را فرو کذارد و تا اشتغال
بالغیر و حق آبرو کسی که انچه سهل باید کرفت سخت کیرد
و انچه سخت باید کرفت سهل کیرد برای انکه قوت یکی
بیش

بیش نیست چون طاقت و قوت جزیش در انچه
زیاده صرف آن حاجت نیست صرف کرده نوبت
انچه مس حاجت بان هست چون رسید قوت
شده و بان نایستاد که نمیتواند نمود و اینها که
طهارات ظاهره بالغیر زاید ورزند اکثر آنست که
از طهارت باطن محرومند و از اخلاق حمیده عاری
بلکه خود ناسازکار و جفاکار و بر از ادب باشند
و انان که در دعاء دعایت توغل زاید می کنند
اکثر آنست که جلایل خود کذاشته اند و بدقایق
اشتغال می نمایند والسلم علی من اتبع الهدی بسم الله
الرحمن الرحیم من عبد الله قطب بن محیی الحسینی حبیب الله
الی مولانا معین الملة والدین عبد الغنی اغناه الله

بدعون عز و جل اما بعد بدانکه خدای عز و جل را عادتی هست که
بعضی از ساکنان ارض را با خود آشنا فکند و ایشان
دوستان خدای تعالی باشند در زمین ذکر خدای
همواره در زبان ایشان جاری داشته باشد و کبریای
خدای در دل ایشان و خدای عز و جل از اسرار آفرینش
و حقایق حکمتهای خویش بر ایشان چیزی چند روشن
کند که دیگر ساکنان ارض ندانند و ایشان صاحب
خطاب و تحدیث غیب باشند چنانچه رسول الله صلعم
خبر داده که در امتهای پیشین محدثان بوده اند
بفتح دال اگر درین امت باشد باید که عمر و لیکن پیوسته
مشتاق این مقام باشد و بر این دلش سوزان و
جگرش کباب از آن بیقرار و مدام تا اگر ازین مقام چیزی

برای

برای او مکتوب باشد بجز او تطلب و جد
او حجابی که حایل است میان او و آن از راه بر خیزد
که مثل چنین کسان مثل ماهی است که حکایت کنند که
در بعضی بحار میباشد که چون بسبب جذر دریا بخشکی
افتد نشستن بجوی خود تحت طپید از فرط اضطراب
او جدا می شود در زیر پوست او و در آن و بال هست
بال ها بر میکشاید و پرواز می کند بسوی دریا و آن
ماهی را حق عز و جل نمودار حال مجذوبان ساخت
از بهر چه امر ایشان بعینه چنین است که در زیر پوست
بشریت ایشان را جناحی ملکوتی در باغ هست که چون
در مقام خلق و اشتیاق ایشان کار کرده باشد و آن
رسالت پوست بر ایشان شکافته می شود و آن جناح

برمیکشایند و خطاب یا ایتها النفس المطمئنة ارجعی
الی ربک راضیة مرضیة را امتثال نموده باینجا که
از او امده بود نه پرواز کرده میرسند طایر
گلشن قدسم نیم از عالم خاک چند روزی است که
افتاده درین دام تنم هرچند از برای مکتوب نیست
چون جویای مقام مقربان است احب ایشان است که المرء
مع من احب اگر به بال خود پرواز نتواند کرد صاحبدلی
او را زیر بال دولت خود کشیده بپرد اگر ضعیف اینجا باشد
ضعیف اینجا باشد که چون پادشاه کسی را دعوت
کند احضار او را نیز با او بمجلس راه دهند هرکه
شد در ظل صاحبدلی هرگزش در راه نبود مشکلی
و این مقام سالکان صادق است چنانکه اول مقام
مجذوبان

مجذوبان محقق است و جز این دو فرقه محروم مانند
ان فی ذلک لذکری لمن کان له قلب اشارت بفریق اولست
او القی السمع و هو شهید اشارت بفریق دویم اهل
الذکر این دو گروهند و لیس وراء عبادان قریة
هان یا صاحبدل باش یا صاحبدل باش که جز این کار
کاری دیگر نیست آتش طلب در کانون جان بر افروز
که اگرچه از آتش معنوی است حق عز و جل معاد را در
صور نهاده آتش طلب در آتش شباب نهاده هر کس
که در جوانی که وقت هیجان طلب است و غلبه حرارت
سودای این طلب در سرش نه افتاد در پیری
پیری که قوت از پای در آید و موی سفید از سرش
بر اید کی کار خواهد کرد نهاده در پا که الوقت سیف

والفوت حیف والفرصة تمر مر السحاب هان دنیا
دنیا قبل الفکاک البنا انه الکریم الوهاب العفو التواب
والسلام علی سایر الاخوان بسم الله الرحمن الرحیم من عبد الله
قطب بن محیی الجهرمی الی الاخ الالهی مولانا جلال الدین
سلمه الله تولاه الله تعالی بما یتولی به عباده الصالحین
آمین اما بعد دل که بتذکره از وی منقطع شد هم چون
درختیست که آب از آن باز بندند چگونه درخت
که آب از او باز گرفتند خشک می‌شود هم چنین دل
که بتذکره باو نمی‌رسد خشک و بی‌طراوت می‌شود
و دلی که خشک شد و از جذبهای الله حق فیض باو نمی
رسد که باز زنده و تازه گردد در معرض جذبات
شهوات در می‌آید که باز زنده و تازه گردد که باز از بوی

اورد

اورد و افادهٔ شهوات آخر چند طراوت دل را
هم چون افادهٔ آبی که بر او افشانند از خارج نوعی
توهمی طراوت از چوب را حاصل می‌شود اما چنین
توهمی طراوت مفسد چوبست از اثر پوساند
و ویران کند توهم طراوتی که بجذبات قوی بباید تدارک
ابدا نمی‌شود بر قانون طبیعت از موجب فوت
و غضاضت و طراوت و نضارت حقیقت
این طراوتست و هیه هم چنانکه ماست بینند طفل
گوید فربهست و مآل آن بیبس کلی و تعفن مطلق
کند و چه گویم که تعلق خاطر بجمال آن برادر الهی
بسبب تمادی بعد او از مصاحبت تذکره چه مقدارست
کان تمیز چه که او را انجا کی باشد که بتذکره یا

مذاکره جمعی از اوایستاد که نماید این چند روز
کهبراداد الهی شیخ کریم الدین ابی نجا است هر روز شغل
از زمان بمذاکره حقیقت صرف کند چون بر انواد
تذکره دست نباشد از مطالعه کتب تذکره خودرا
خالی نکذارد اما هیچ کتب تذکره بجای تذکره بجای
اهل روزکار دا قلب با فیض اکبر بردانایان روزکار
فرو خواید جیوض سابقه با استعداد ایشان دست
بهم نمی دهند وایشان از ان نفع بالغ مبلغ نیست
ومراد از ان فیض تفضیلیست که فلوح دار فایز
قرنا بعد قرن قالب تحصیل آن در ماده کلیه که طالب
مفصل الخطا کلمه جامعه نبویه محمدیه ست و قیام
قیامت موقوف هم است اکرتمام انجه در جوامع کلمه

محمدیست آن در جامع تفصیل بر قلوب اولیا امت
قرنا بعد قرن بحسب استعداد قابلیت ایشان
ظاهر کند برای انکه اولیا هر عهد کار از خوارج
خطا فیض دیکری کیرند و حقیقت کلیه آن در
لوح ضمیر ایشان صورت خاص می پذیرد اکرچه
اشارا تنا شتی و حسنک واحد وکل الی ذاک
الجمال یشیر ولطیف وعد فاذا قرانا ه فاتبع قرانه
ثم ان علینا بیانه تلویح بهمین معنی اکر حصول
دست پناه ست نباید که خاطر خود را تحصیل ان بر
در کلمه خطا صورتی که فرا خورد اوست باشد نخب
دارد کران ابا حصول حق عز وجل خواهد کرد و اعبا
ان تکلیف از رسول خویش بردا شته اما انت منذر

وللکل قوم هاد منذر باید که حقایق خطاب بصارت
احاطه خویش در ساند و بیان تفاصیل آن با هدات امت
که قوی و اعمال اویند باز کذارد که این دو منزلت
اوست و اکر منذر سر این حرف نبیند فرو دهد داد از بلاغ
کلی که منبعث از دایره احاطه حقیقیت او ست بیشتر
مختلفا هم انجا باز ماند قیام بوظایف این تفصیل
انجه از باب الحکامست بعلما رجوع باید کرد و انجه
از باب معارفست با بی یزید و ابی الحسن و امثال ایشان
منذر باید که مرد ما نرا بعد بای حقیقت را سعه
که جز او راه بان نمی برند رساند و هر کدام را قدم
و مقام خویش بدهد که بر ایشان خود فرو از ان بیشتر
کنند چنانچه کران باد و این بار بر خود نهد او بر

خدای عز وجل اعزاست از ان که این همه بار بر او نهد
روحی فداک یا رسول الله جزاک الله عنا احسن ما
جزی نبیا عن امته فقد ادیت الرسالة و بلغت الامانة
ومهدت السبیل واوضحت الدلیل وبینت الرشد
من الغی فلن یخسر بعد ذلک الا خاسر لو علم الله
فیه خیرا لاسمعه والسلام علیک ورحمة الله وبرکاته

بسم الله الرحمن الرحیم من عبد الله قطب بن یحیی الی
الولد الاجد المولی الشیخ محمد تدارک الله بالطافه
اما بعد با هر کس قرینه هست از طاغوت که او را
کون نخوانند و ظاهر کون نحل تا در طلاطم امواج و مظلمات
لجلج و مسالک و عرات و عقبات صعبات و هر کس که در
افتاده مثل او مثل کشتی است که در اضطراب امواج افتد

و نشیب و فراز بحر بپیماید ساعتی باوج موج بر آید
و لحظه بحضیض ارض فرو رود و سر و کارش با
اشکال الجبروت باشد که از وحشت پیکر منکران
نفس فیوض و تلخ عکه کریزد و در این سمعش صیحات رهبوت
باشد که از بیم نصیبات طبیعت آهنگ کند الحاق کنید
باین تلخی کنند اند و جان باین سختی کند لا یموت فیها
و لا یحیی و داعی حق آنکس است که مردمان را از شر این
قرین محترز نماید و ایشان را از ظاهر بباطن و از تفرقه
جسم بمجمع دل خواند جمعیت خانه دل محل اطمینان
و سکینه و وقار و رزانت و ثبات و استقامت هر کس
که بآن ذات و بدان راه یافت از دستکاران شد حاصل خاطرش
کون موصول الوجود است ابد و فتح مجد خدا هر کس که با نبوت

امروز

امروز به تفتیش آن اقتاب الله اضطرار او و دهشت
بنفس آن در حضرت او باطن موصول الوجود است بهشت بر
خدای هر کس که با یخاراه یافت با ثار انوار آن امور
در آسایش بگشاد و بنفس آن حجت در روز حشر
در حجت او مراد آها ناز شر قرین بد خود را نگاه داد
زنهار از قرین بد زنهار وقنا ربنا عذاب النار
و این قرین طاغوت که در باطن هر کسی باشد
که قرین چند از ظاهر نیز بد خود او دو دون آن
کار بازار او قوت گیرد و بازار کار او که مرشد الذی
یوسوس فی صدور الناس من الجنة والناس
بیان هر دو نوع قرین است و دعوت صحبت ابرار کند که
حکم اسرار الهی اند تا کار او با صلاح آید و الطاف

خدای تدارک کار او کند که شوم را اهل طبعت و
یمن با اهل حق هر کس را که کاریست باشد که از اهل حق است
بصحبت او رود با ادب و تضرع و استکشاف اسرار
و باطن اسرار علانیه بیش اهل تن ادب بر ظاهر است
که نفس از حق از ایشان سانز است بیشتر دانا یا ادب بر
باطن است آنکه دانا بر دل تو خاطر است و چون نزدیکان
درگاه از وجود خود بکاهد و یحتمل که در ساعت
از وجود ایشان وجودی یابد وجودی که از ایشان یابد
پاک باشد که از پاکان جز پاک نیاید آنگاه دلش و کارش
و جسمش و چشمش روشن شود بسم الله الرحمن الرحیم
من عبد الله قطب بن محیی الی الاخوان الالهیین
عامة والی بعضهم خاصة اما بعد چیست شمارا
جماعة

جماعة را یقین کرده نماز جماعت و اجتماع بر مذاکره
و ذکر که اسلا آید کاری برد دست که رده اید یا یکباری عجب
کاری که نهاده اید مردان که رفت جان بر داد که کار کرده
عجب از شما اگر کسی بکند که بقیه عمر یعنی عمر الابد در
ثمره آن آسایش بیابید و کار بطبیعت باز کذارید
تا آن زمان که امکان اکتساب فوت شود و ذلک بودی
الوادد و قد عمر الواقد اعنی المومنا المکتوب علی ابن
الی آدم آنگاه مفلس و نفایس و بحجین مانید حق تعالی
این معنا بر سبیل نمودار او ورده تلخی آن بچشند و مثل
انا ابدالاباد بر یکی خود نپسندید این است الخبر
الصینین است عموما اما الخبر بر بعضی است خصوصا اولاد کن
الاخوان ایدهم الله تعالی و قواه را وصیت بخیر و بدی بانکه

شغلی که سابقا خود متعهد آن شده بود از باز دیدن
بجای اهل جماعت و تذکیر خواص و تادیب عوام چون
در آن باب مساهلت کنند از سر کیرد والله یقویه علیه
و بیشتر آنکه تعهد و ولیم و حبیبم مولانا شمس الدین
محمد ایده الله تعالی در باب نا خانه و اکر همه چند وثاق
باشد که سلف و اد در آن بر سبیل جهد فرمایند
که مکر هم امسال به مهمی و هم چنین دوست حقیقی
امیر مرشد الدین عبد السلام سهل الله علیه سلوک
سبیل السلام در اتمام خانه جهد مبذول دارند
ادمی بتن ضعیفست اما بهمت قویست و اکر چیزی از
پیش نمیتواند برد از آنست که بتمامی همت متوجه آن نمیشود
کوه را از پیش بر دارد اکر ادمی بکمال همت متوجه دیواری
شود

شود که بشهد سنک و خشت همه از جای خود بر خیزند
و بر هم نشینند و از دیوار باز دید کردند و اما چنین
نصحت و همت را ذاکر نیست ادمی درست نمیدهد اینم [illegible]
عزیمت از شما چشم میدارم تا چند آن عزیمت کنید
اکر سنک و خشت از آن خبر دار نشود قلوب بنی
ادم از آن خبردار کردند و بمعاونت شما بر خیزند بنی
ادم چون دیدند که کسی با مرهمی چنان مشغولست و بوجهی
او نخندان که البته بهیچ وجه او را از آن کریزی نیست کارهای
خاصه خود بازی کذارند و بمدد او مشغول میشوند
واین جنبش از ایشان رحمت خداست بر طلب او

در طلب زن دایم هر دو دست   کین طلب در راه
نیکو رهبرست   اب کم جو تشنگی اور بدست   تا بجوشد ابت [illegible]

از بالا و پست اما بدانکه طلب و تدبیر ضد است
اگرچه تدبیر میان سالک و غیر سالک مشترکست و عزت
و رفعت موطن همه در آخرت خواهد بود در دنیا هم هست
که هست که میباش سابقا نوشتم که الا ایها الاخوان
قوموا بشانکم دعوا شانکم لیوم المسائل اخبر
نویسند برای آنست تا بدان عمل رود و مقصود نه
شاعری و قصیده پرداز نیست والله یغفر لکم والسلم
علیکم بسم الله الرحمن الرحیم من عبد الله قطب بن یحیی
الی الاخوان الالصقین تقبلهم الله تعالی اجمعین اما
بعد چون مردمان در طلب جانب حق مقصرند و پیوستند
انجانب حق طلب ایشان و دعوت و ترغیب ایشان بسلوک
راه محو شود ایشان را کار افتاده که اگر ایشان جویای حق
کشتند

کشتند هیچ نماند و یقین شد که در بر روی ایشان
بگشایند برای آنکه حق در اطلاق تصور کرده اند
و چون توجه کنند آنکس که طالب اوست چه گونه تواند
که نپذیرد و اقبال نکند هیهات این خامان افتند
که از دور دعوی کردند و در اندرون کاینستند طالبان
که قدم در راه نهاده اند و از اندرون کار آگاه گشتند
اندام را غرایب یابند و آن دعوت و ترغیب اگرچه
ظاهرا عام باشد باطنا خاص دانند بخاصان و این
کس چه داند که از ایشانست یا نه هر کس خاص خویش است
ناچار دلش نه دهد که خود را برانند و محروم کردانند
همین کار بخدای عز و جل برد اما این کار فاسدانست
تا که خاص خدای باشد کار ان دارد نه خاص خود بودن.

سزد اگر در صحرائی که صد هزار کس بیچارکان در قهر دوری
جهنم افتاده و صد هزاران هزار جان از ایمان برآمده کام
نزنان و لرزان نخسند و پیش و پس نکرند و فارغ البال
و آسوده و آزاد نباشند کما قال الله تعالی انما یخشی الله
من عباده العلماء بر سر هر کس که زعلم افزاییست نوحه‌ای
در دل او اکثر است ازچه چنین ایمن و فارغ دلی
زانکه با سر او خدا جاهلی کس را با خدای عز و جل نسبتی ثابت
نیست که بعضی قریب باشند و بعضی بعید قل هو الله
احد الله الصمد الی نسبت بندگان این که بندگان مخلوق
الله و این نسبتی است مشترک میان همه آن کل من فی
السموات والارض الا آتی الرحمن عبدا ابخر برینکی دولت
بن همه درست و اکر با وجود ثبوت نسبت عبودیت آنانرا

که طرد

طرد کرده اند دیگران چرا ایمنند و چه دانند که
با او بخواهند رفت نعوذ بالله بوجه الجبار من النار
سالکان را باید که از خوف جگری چون باشد و دل
پاره پاره خاصه گاهی که امارات بعد و مخایل خذلان
که ابتلاء بمعصیت است در خود یابد و لشکر هوا و نفس غالب
و جند عقل و ایمان ضعیف و منهزم بیند و چون
رغبت خود در طاعت و عبادت فاتر یابد بازداند که
غالبا منشأ آن ابتلاء بمعصیت است از معاصی قلبیه یا معاصی
لسان از بعض مشایخ منقول است که شخصی را محروم کنند
از قیام لیل برای معصیتی که در نهار کند ایرادات
الیه و صبح تا شب کار دل کند برای بیم تنگ چون تنشت
که شما جوان مخدا و بهشت جاودانی خواهید و نیم

انکس که برای نیم تنکه کاری کند کار بمیکند مصنف
ودیع ان هم کار بمیکند سخت شمار اد ابعقنی
دود هفت در جهان نهاده اند وبیت مردان
کرفت جا ابراد دکر کاد کرد ای برادران الیه سجی
کویم کوش کنید و نیکو انرا فهم کنید چون ادمی را برای
عبادت افریده اند نه عبودیت در دعوی نهاده اند اکر
ان عبادت خدا برا اکرده فیها والا ناجادات از و بطهور می
رسد وچون عبودیت را متعلق صلو یت بر صلوت
ما دون خدا که چنین بجز فرا می کیرد و پرستاری ان می کند
نفس عبد الدینار و عبد الدرهم نفس عبد البطن
عبد الفرج هر کس که تعظیم خدای از دلش فراموش می
شود تعظیم خلق در دلش می افزاید وجا فی الاثر
من لم

من لم یخف الله خاف من کل شیء و هر کس که از طاعت
خدا بمیکند عبد طاعت هوا می کند وجا فی الخبر اعظم معبود
فی الارض الهوی انها که در تکاپوی طاعت نیستند در
تکاپوی کسب فضول معیشت و فضول شهوت در بانند
وانند وانان که فکر ایشان صرف طلبت تدبیر باطلب
کوید جای پای باز دید کن انکاه پای بنه طلب اکیرا
ضعیف باشد فرمانبر کرا د تدبیر کرد واز چنین طلب
هیچ کار بر نخیزد خاک بر سر خود و طلبت می برد طلب
اکر تند و سرکش باشد خاک بر دهن تدبیر افشاند
وکوید عقل راه ناامیدی می زند عشق باشد که از طرف
بر سر رود عاقبت اندیش نبود یکزمان خویش در کشد
خویش در اتش صحبت جهان دوست دارد دوست ابن

این اشفتگی کوشش بیهوده بدان خفتگی
لنگ و لوک و خفته شکل و بی ادب   سوی او می خیز و
او را می طلب والسلام علی الاخوان بسم الله الرحمن الرحیم
من عبد الله قطب بن محیی الحسنی الیه اما بعد منهی که اخی
ضعیف که تا که هلاک موجب نداد و داز عذاب خدای
و که هلاک منتهیست و عقارب دوزخ و شکنجه و داغ آن
جهلا خود را اگاه دارد که عذاب خدای سخت است و بطون
از جمله ها مصلوب نیست و اگر ادعی اند بسیار که خدای
کرده رحیم اگر جابنده را چنین عذاب کند باید که بیند
که اینجا حال خدای با بنده جرم کرده که او را محل معصیت
خود ساخته و بجفا و نافرمان بر دارد و قوم بسیار
مبتلا کرده اگر ابتلا بعذاب کمتر نیست بلکه نزد او
همم

هم و اهل معرفت زیادت چنانچه اگر یکی از دوستان ما
حضرت را از دیگر معانی عذاب یا ابتلا بمعصیت عذاب را
دوستر دارد از ابتلا بمعصیت که حق شناس
معصیت را برای آنکه معصیت دشمن دارند ما قطع
نظر از آنکه سبب هلاک می شود یا نمی شود چنانچه سبحانه
در شان صهیب فرمود نعم العبد صهیب لو لم یخف
الله لم یعصه و بنده مستبصر داند که اگر العیاذ
بالله بعذاب که جاوید مبتلا شوند اهون است از آنکه بنا فرمانی
و جفا در کار او همه کار موصوف گردند چون خدای
تعالی این خذلان بدبنده بپسندد که او بچنین زشتی
موصوف گردد که نافرمان خدای است چه عجب اگر او را تعذیب
خدای می گوید بعذاب اهون است از آن نزد مستبصر حق

شناس و چون در حضرت جلال و بزرگواری خدای
بر مجرمان ظاهر شود چنانچه اثر ایشان نتوانند کرد و
نیکنند که چنان معامله دیدی با چه کس کرده بیشتر که
اثبات نعامه میسر نیست و از زشتی کردار خود آگاه
شوند لکاهی که تجاهل با ایشان نتوان و در دیدایشان را
حالتی روی نماید از خجالت که عذاب آتش باشد
و حکمت که اندر است اهون از آن باشد و اگر ایشان را
بعذاب آتش مشغول کنند و از خجالت ایشان فراموش
شود با ما که از آن ذاهل و غافل گردند کو جز برای ایشان
هیچ توان نها وای بر کسی و بد احوال او که عذاب آتش
با ایشان است اهون الحالین او باشد و کسی نگوید که چون
امر و نهی بر واقف نیست که زبا هر کس اکرمی کند

واو را

واو را نمی شناسد جای آنست که معذور باشد
چنانچه کسی پادشاه نشناسد و بنا شناختن او را دشنام
دهد که پادشاه عادل چنین کس را جنانجه او را نکوهد
و او را معفو و معذور دارد چرا این نگوید برای
آنکه این نه آن پادشاهست که کسی او را نمی شناسد
چه همه دلها بر الهی گواهی میدهد و آیات خدا آنان
هویدا ترا است که بر آن پوشیده باشد و از آن پس
باید امل جهر ظالم و جفاکار و ستمکاری او دفع حقی
کند تا آنکه دل بر آن گواهی میدهد و بان حکم کرد
و لهذا چون بکشتی نشست خدا را می خواند و بان
که بخشکی رسید اعراض میکنند کما قال الله تعالی فاذا
رکبوا فی الفلک دعوا الله مخلصین له الدین فلما نجاهم

الی البوار اذا هم یشرکون و در آخرت از آن معترف
می‌شود بحق که نفس که از آن انکار و استکبار بود
در سوز و تلخ حزین و اگر دیگر بار همان باید همان
انکار و استکبار باسر گیرد و لو ردوا لعادوا لما
نهوا عنه کاجر بار گویند الآن و قد عصیت قبل
و کنت من المفسدین هر چند سخن در نکوهش مجرمان
مجرمان گوییم از هزار یکی نگفته باشیم اگر ایشان نه سزاوار
سخط و لعنت بودندی خدا هم بر ایشان کردی لعنت
نکردی چنانچه در حدیث آمده و بالعلم بر رحمت الرحمن
الرحیم لعنت خدای و لعنت فرشتگان و لعنت لاعنان
بر مجرمان و ستمکاران و اگرچه مجرمان اخذ ایشان مجرم فرید
مجرم اند و چون مجرمند ملعونند و سزاوار نفرین و

اگرچه

اگرچه مجرم بودن بدانست مجرم را فرهاد بدنیست و از
تمامی قدرت است بیدک الخیر انک علی کل شیء قدیر
والسلام بسم الله الرحمن الرحیم من عبدالله قطب بن
محیی الی ولی فی الله تعالی الامیر عماد الملة والدین جعفر
اما بعد چون خدای عزوجل را اراده چنانکه دولت شقاوت
عامه چند باشد و حالی معاطل نماند ابلیس را که اشتر
او را سلطان بر جماعتی داده که فرمان ابلیس در نهاد
ایشان هم خون در رگ روان است و فرمان خدای عزوجل
بر ایشان چون بر تن کند و آن ابخر از امر خدای بر ایشان
خوانند از گوش می‌شنوند و از گوش دیگر بیرون کنند و اگر خبر
از امر ابلیس بر ایشان بپیوندد بجان آن را پذیرند و
مقتضای آن در کار آیند و در این جماعت جماعتی

دیکر باشند که از حزب خدای عز و جل اندک باشند
و نور ایمان در ایشان ضعیف پیوسته از جنود ابلیس
در هزیمت و شکست باشند و ابلیس را بر ایشان
غارت و دست برد و آهنگ او کلا بغارت ایمان
ایشان باشد و چون از آن عاجز آید بغارت اعمال صالحات
و ورای این دو طایفه قسم سیم باشند که پاکان و اقویا
اند و زبردستان و سرهنگان راه خدایند سلام علی
ذکرهم و رحمة الله و برکاته و ایشان اقلین اند با عمال
و مقامات ایشان توسل بخدای عز و جل باید جست خواه
شناسند و خواه نشناسند چنانچه زید بن عمرو گفتی
اللهم انی لو انی اعلم ای الوجوه احب الیک عبدتک
بدو لکن لا اعلم موضع نظر خدای تعالی در عالم ایشانند
بکی

اگر آفتاب در وقت برآید و بر ایشان نتابد روز دیگر
بدل خویش بر نیاید اگر آب از چشمه بیرون آید و
ایشان از آن ننوشند دیگر باره در آن بیرون نیاید
اگر میوه از درخت بار آید و ایشان از آن نخورند
دیگر نخواهد که بار آید احوال و معاملات و مقامات
ایشان در همه جهان معلوم و معروف باشد و حوش
در فلوات و حیتان در بحار ایشان را شناسند
احجار و اشجار از کار و بار ایشان واقف باشند
اگرچه از دیده اکثر خلق در پوشیده باشند که
و تراهم ینظرون الیک وهم لا یبصرون و در قباب
عزت بحجاب مستور باشند که اولیائی تحت قبائی
و اذا قرأت القرآن جعلنا بینک و بین الذین لا یؤمنون

حجابا مستور الاهمن اراد الله این طایفه رستگار
مطلقند و باقیان بحجاب تعقاد نشینه که با این طایفه
داشته باشند بسعادت الا بحق خویش برسند و نسبتی
معنوی حکم نسبت صوری بیابد در مقتضی والذین
امنوا واتبعتهم ذریتهم و نشان این طایفه و هیچ
باشد نه کسی تا کسی حال واکتساب انکه در اما مقاربت
و نیک باید جست و تحری اخلاص در معامله کردن
که انکس که چیزی از بن برای او مکتوب باشد یابد
والله یهدی من یشاء الی صراط مستقیم بسم الله الرحمن الرحیم
من عبد الله قطب بن محیی الی ولیه فی الله وحبیبه
مولانا شمس الملة والدین ایده الله اما بعد خدای
عز وجل عزیز است و خلق ذلیل و هر کس که خواهد
که خود را

که خود را بخلق عزیز کند از ان ذلیل باشد خود
مند چون عزیز بکذارد و ذلیل ذلیل بکرد بنده و بعد
خدای عزیز وجل فتح باب اسباب برای ان کرده است که
ادمی در کار برکشاید و او را متخلق باخلاق خویش
سازد و معانی قدسی وی را بچشاند نه انکه در کار
از وی مدد خواسته پس ادمی باید که از برای اتمام
حکمت بمیزان عدالت معروف بیکسر چنانکه کند نه
انکه در ان در شود و بادپیمی بکرد نخود نظر
و باور دش افند که او دست و کار در عهده اوست نی
او کجا و این کار کجا   کلام این اخیار داریم در عاقل
کسی را که بحق بالذات باطل و بعد متخلق باخلاق
الله خدای را بحق عزیز سنند چنانچه خدای عز و جل

برایشان و بعبادت غرض پرستند حب بجال
احسان و الطاف و نهایت خدای را از آن جهت پرستند
که او سزاوار آنست که او را پرستند و چنین پرستش
در مقابله چنان احسانها ناید اقلا پاک میباید
بباشد مزدجوی لیکن چنان که پاک می‌گیرد زهی محمد هد
حق پرستیش بیعلت محبتیست بی جعلت ففی الما سنشی
که برای غرض و عوض باشد آلوده باشد و احسان
خدای پاک را آلوده مکافات پاک را نشاید و انجز طمع
خود کنند در ثواب حدیث است اگر بکوشش نفس محمود کنند
تا بیار آمد زیرا که نفس از خود بیرون نتواند رفت
و معامله پاک از وی صورت نه بندد و اما سرادبان
از استشراف بسوی اطلاع منزه و مبرا باشد حدیث
نعم العبد

نعم العبد صهیب لو لم یخف الله لم یعصه کاشف
سر مخلصانست و تلویح بسر اکوب طامعان و بعد هر کس
که با خدای در جهان بین نزیند و پاک دو زخانست
شود که در آن دروغ از مواجید و مکاشفات غیب
و برالضیحه جبلت نرسیده کوما تم خود بادی بعد
خدای عز و جل فرموده انما یرید الله لیعذبهم فی
الحیوة الدنیا و تزهق انفسهم و هم کافرون
اینجا اینا دنیا انداماید دست و نیکبختی محدانند
ماید محنت و حلا ایشان آرا اینان بمیدانند چه
سعادت کسی را کرد یدی او از آیا خدا اعد باشد و کدام
نوران کرد لها ان منشرح شود جز نور عالم ذکر
الا بذکر الله تطمئن القلوب الذین امنوا و عملوا الصا

طوبی لهم وحسن مآب هداکم الله معشر الاخوان الی
مسالک اولی الالباب وذکرکم عهود عالم الذکر ورقی
بکم الی مراقی کلیات الامر وصان ابصارکم عن مواقع الاکدار
وحماکم بوحشته وقاکم بحسن کلائته انه حمید مجید
والسلم علی من اتبع الهدی بسم الله الرحمن الرحیم من
عبد الله قطب بن محیی الحیوی لیحیی الله الامیر عماد الملک
والدین جعفر اما بعد الحمد لله که کریم ابدع الله تعالی
را اهتدا بمسالک شکرت داده ومورد نعم خدا
عزوجل وقصور صنعم علیه در قیام بوظایف شکر
ان شناختند ودر محل هیمان عکس برکشنا را وانداختند
از بقا انت کما اثنیت علی که نتیجه ظهور انوار جمال
بود در مشکوة جان او رانصیبی رسید تا بجدا

بشکر

شکر خدا کند واز فرحی که ثمره مواظبت بر فلوات
وعبادت اوست آن کنت سمعه وبصره شامل محظوظ
کردد آنگاه بتمام شکر ممکن که در سبیل شکر با جناب مجد
از تمام صبر بحکم آمد که واصبر وما صبرک الا
بالله وقرب که در کتب سلوک کنند وصابر لله
از صابر بالله ونحصابر فی الله وصابر عن الله
وصابر من الله جدا کنند مسیر بحقیقت این نسبت
وشاید که ولیم را دلکشد که معنی صبر بالله
وشکر بالله ومعنی کنت سمعه وبصره بلا نه
وبشناسد که بان رجوع کند وبان از امانی الیم
ایمن الله بدانند که مبدا سلوک سالک خطیر
است غیبی که مانند برقی حی در خلوت محبت

در دل از اثر آن لازم می‌گردد پس از آن سالک
در دل کار در می‌آید و آن حبسی که نور از آن درخشید
می‌جوید تا بمقام تمکین می‌رسد و سزاوار معیت و محبت
می‌گردد آنگاه آن نور که همچون برق درخشیده بود
همچون آفتاب تجلی تابان بل آفتابی ثابت می‌یابد جرم
دل که بجزادت تجست که الحق با آتش عشق یکبار
می‌سوزد و زحمت وجود ازینیان بر می‌دارد چون
کثافت دل که مانع تلقی صفت صفات است خطا نماند هر خطا
که از حبس غیب می‌آید و هر معنی که از آنجا تعلیم
می‌شود بصفت صفات خود معقولی دل می‌گردد و بان
گویا می‌شود و سخنان ابدی بر می‌آید و معانی حقیقی
باد می‌نهاد بانجز و بر احوال ... بهمان صفت
بازی

بازی گوید و هر چه بر وی می‌بارند همچنان
بازی دهد درو اما خیانت نمی‌کند مثل او مثل
کوزه ایست که چون آب درو می‌کنند بعد از آن
اشامند بهمان طعم و رقت و صفا باشد که پیش از آن
انکه در کوزه نرفته بود از خاصیت کوزه
هیچ لاحق او نشود هر کس که بمثل این معادن فیض
درو و بهمان صفت که از مبدا در می‌آید با او حق
و ایجز از انجا آید سزاوار آنجا باشد پس شکر چنان
کس سزاوار جلال احدیت باشد و ذکر او کلام بیش
جلیست اما هر کس که مثل او مثل کوزه باشد که آب
درو کنند طعمش گردد و رنگش دیگر شود جرم
گل داخل او شود و برقت و صفای خود نماند کیفیات

که از چنان کس چیزی با خدای عز و جل نرسد که
الیه یصعد الکلم الطیب کلم او خبیث است باز او
باز کردد که الخبیثات للخبیثین این آن عمل است که
دوستان او را بر ایشان نگشایند و بر روی عامل آن باز
زنند حاصل فیض از سرچشمه قدرت است بمثابه آب
از چشمه روان است و آب که از چشمه بیرون آید پاک
و صافی باشد چون در مجاری که از آن گذرد اگر مجاری
پاک و درست است انما هیچ خاک و خاشاک عارض او
نمیشود و هیچ تغیر بدو لاحق و منکر نمیشود و بهمان
لطافت و صفا که هست بمحل خود میرسد و اگر مجاری آلوده و ناپاک
باشد آب آن حال خود بگردد قلوب اهل الله بمثابه
مجاری پاک و درست است انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس
اهل

اهل البیت و یطهرکم تطهیرا و قلوب اهل جهل بر
مثابه مجاری آلوده ناپاک است فیض در ایشان متکدر و
تیره میشود و پر خاک و خاشاک چون با خدای عز
و جل وجود پذیرفتن نباشد آنچه گویند صبر بالله
و شکر بالله و سمع بالله و بصر بالله و بطش
بالله و مشی بالله همه عبادات از همین باشد که گفتن
معتاد را و بهمان لطافت و صفا که در آنست بتبدیل که از
قلم تتبعت فهو محبک و یعتاد جهل او سوء
کسب او هیچ از تلألؤ انوار این حقایق که تجلی
و جواهر معنی غیبند مستعد نشود هر آینه دیده
چنین کس چنان باشد که بهر چه نگاه کند بعوض
آن بوسد و کنار آن بد بیند و هیچ از ثنای او از او

بوسیلهٔ نشود اتقوا فراسة المؤمن فانه ینظر
بنور الله این باشد وحاصل کلام معنی سماع بالله
است که بشنود بسمع وهی که خدای عز وجل اینرا
آفریند لایق تدارکت خود نه مقید باستعداد
این کس اگرچه استعداد نیز خدا آفریند اینجا که
آفریند اما آفرینش خدای عز وجل دو نوع است یکی نوع آ
که او را استعدادی در محل آفریند آنگاه چیزی که لایق خود
ان استعداد آفریند ومثل این را کسبی گویند
احوال واقوال عامه ناس از قبیل نوع اولست واحوال — افعال تامه
وافعال نوع دویم مقربان است واینچه از اعمال غیر
مقربان پدید رفته افتد و دو داستان برای آن کتابه بنید
بحسب قلیل نسبتی که از مشرق مقربان بااست

ومزاجی

ومزاجی که کاسی ایشان را مزاجست از سلسبیل
والله یهدی من یشاء الی صراط مستقیم والسلم

علی ولدی وسایر الاخوان بسم الله الرحمن الرحیم
من عبد الله قطب بن یحیی الجد لیحفا الله وعونی
الی الله الامیر محب الملة والدین الشیخ محمد لاحمد
الله کرامة المؤمنین اما بعد هر چند نگاه میکنم از
دنیا خود طرفی نمیتوان بست ما او را برای انکه
تا هم چندان نعمت که شخص محمد رسانند رحمت او را
محتاج اند ان نعمت با او محمد رسانند واما تا بنا برای
انکه دنیا بعین خود کسی را راه نمیدهد تمام بد
شخص می نماید چندانکه دل او در قید خویش می
آورد و بعد از ان با تمتع فراغی کند واو را

لکا بوی طلب حال می اندازد و نشانه این انکه هیچ
ارزو نیست آدمی را از دنیا که اگر با آن در سد ارام
بگیرد بلکه در عین وصول بان همچنان قلق و شوق
و بیآرامی در خود می یابد و این برای انست که بعد
عین ان مطلوب را رسیده تا از دور بود مطلوب را
در بین بنظر می آید چون نزدیک شد مطلوب را
انسو تر دید بجای را جا از سر کرفت دانست صفت سراب
داد که در محل معاین نماید چون خود را بان نحد
رساند بیشتر نماید باز چون بیشتر رود بعد پیشتر
از ان نماید که علی هذا القیاس صفت اعمال کافران
داده که سراب بقیعة یحسبه الظمان ماء یا خود همان
علی ای حال الخبر از ان صفت بالظاهر اکثر تر است و قریب امده
نزانکه

نزانکه بر انمی کسی را از خود بر خود داد که داند دشمن
است اگر چه خود را دوست نماید و دوست را اگر چه
خویش را نزدیک نماید بیکانه است اگر چه اشنا یابد
در اید و انچه چنین است خردمند خود را در دام او نیفکند
و عمر خویش بیهوده در کار او نکند دنیا کسی است
از و حظی نتوان یافت و خود را بکس نداده و بدان
امده که حظ بگیرد نه بدان امده که حظ بر ساند و بدان
امده که صید بکند نه بدان امده که صید کسی شود دنیا
فقیر است و فقیر بسته ایل نه بدادن د نهاد که در
دنیا مکر دید که از و طرفی نمیتوان بستن جان از
شما ستاند و نان در عوض دهد نه معامله بر غبن
اینها که از صفت دنیا کفتم اگر بهتر بدانی خواهید

برهانش این که اینا دنیا همه این صفت دارند چنانچه
مشاهده می کنید و یقین دانید که صفت والد و ولد
یکی باشد چه ولد از والد آموزد اگر طبع خیلی دارد
روی بنا چه حق عز و جل ادید که خدا کریم است و غنی
و کریم کس را نفریبد و دهد و نستاند از او کام می
توانید یافت بدان سوی نشتابید که چنانچه فقیر و طالب
دهنده است غنی خواهان جوینده است آماده است و آشنا را نمودم
بدان ناچه نشتابید جواد آنکس باشد که بی غرض دهد
و این جز خداوند نشما کسی نیست برای آنکه بی عوض
کسی دهد که تمام مطلق باشد چه هر کس که در وجود
ناقص باشد اول باستکمال خود مشغول شود پس از آن
بی عوض از وی محال باشد بلکه آنگاه دهد که عوضی مکمل
ذات

ذات او باشد یک بود و آنچه باو عوض دهند به حقیقت
نداده اند ستده اند نه نهاد که ملاذ زر یا بایسته
باشد که از آنجا کامی توان یافت پیرامون دنیا گردید
که هر چه دارید در میبازید و تهی دست باز می گردید
دنیا دام گسترده برای اخذ صید ادید که خوان گسترده
برای عطا گفتم آنچه یقین دیدم و دانستم والسلام

بسم الله الرحمن الرحیم من عبدالله قطب بن محیی معنی
الذکره الحی ولی محمد الله و حبیبی الامین صحب الملة
والدین الشیخ محمد جلاله الله ملکه بها الا به الابد
اما بعد شکایت از نفس کرده بودند که بیم می دهد
و ایضا چون مردم مال می برند و نادانسته می کنند عجب
مستولی دو مرا از او احتیاط برای آنکه چون نفس را

اهتمام بوجود ما هست کسی که از او روی انتزاع
می کند تا خویش می آید و مثل چه می شود چه اگر کسی بر
نارواستی خاطر و جای آنکه صبر باللمثل چیزی که او را بر
وجود او اهتمام باشد از وی برد غضب غالب نمی شود
و اهتمام نفس بوجود ما برای آنست که دفع مکاره
و نیل مطالب منوط و مربوط بما می داند و او را از
مطالب صبر نیست و او را در این هر دو مخطی است اما در
اول برای آنکه خدا می فا   دست بر همه چیز و اسباب
و شروط در آن   حصر نیست و اگر خدا می خواهد
تواند که با وجود می چیزی و وجود آن چیزها که مر آن
اثر است و مضاف نشمرند شخص را آسوده داند و اثر
دیدار دو خدا را بیکرهای آن داد هست که خواهد که

دل

دل مومن را بکشاید بخبر او را با او جلوه دهد و
دل او را بکشاید و آنکس که تواند هر چه را در کون در
دوح و سرور او در دل آن راه درون ذمین بر
طریق اولی که تواند که چنان بدارد پس صلاح بر همه خواست
خدای عزوجل نه بر مال و بود و نابود آن التجا
بخدای می باید برد و پناه بکرم او و تعیین نمی باید کرد
که خدا بچه طریق این کس را خوشحال و آزاد بدارد
طریق آن خدای خود را داند ان الله علی کل شیء قدیر
و بیم در دل نفس هم از آنجا که وثوق او با اسباب
نه بسبب الاسباب او در این مخطی است اچه کار اراده سبب
الاسباب را در وجود و عدم اسباب یکسانست این
سببها بر نظرها پردهها که نه هر دیدار صنعش را

دوات دیده باید سبب سوراخ کن تا سبب را
بر کند از بیخ و بن تا مسبب ببیند آنکه امکان هر نفس
ببیند جهد و اکنا جهان و ما در دو تم اعنی علیکم بالصبر
علی المکاره والصبر عن المعاصی برای آنکه تحفظ اگر این
بجهد بیجای از کسی پرسد که این جهان را مستقر بنیاد ار دو
نیک را نیک اینجا دانند و بد را بد اینجا چنین نیست
که این جهان مستقر است و نیک نیک اینجا است و بد بد اینجا
مبتر آ از آنکه چنین هست کار بد کار است که در این جهان
خواهد رفت بحد در این جهان و در حالت عادت یحی
و بحالا عادت همه بالاتی نباید داشت در بیتان نشاد بالله
بود و نه بیدان غمناک الله سبحانه ولیکم و سایر اخوان
ما را قوت دل و ثبات یقین کرامت کناد و بختم کوه جهیر
برسوله

رسول الله صلی الله علیه و آله الذی اوصی بها ابن
عباس قال رضی الله عنه کنت خلف رسول الله
صلی الله علیه و آله فقال یا غلام انی اعلمک کلمات
احفظ الله یحفظک احفظ الله تجده تجاهک اذا
سألت فاسأل الله واذا استعنت فاستعن بالله
واعلم ان الامة لو اجتمعت علی ان ینفعوک بشیء لم ینفعوک
الا بشیء قد کتبه الله لک وان اجتمعوا علی ان یضروک
بشیء لم یضروک الا بشیء قد کتبه الله علیک رفعت
الاقلام وجفت الصحف رواه الترمذی والله نسأل
ان یوفقنا للعمل بوصیة رسول الله صلعم و اخواننا اجمعین
والحمد لله رب العالمین بسم الله الرحمن الرحیم من عبد الله
قطب بن یحیی الی کل الاخوان رحمة الله علیه و علیهم اجمعین

اما بعد داب این ضعیف در نامه که با اخوان می‌نویسیم
این است که آنچه حاصل الوقت است از تذکره مودع می‌سازم
برادران و بهر کس بعضی از آن می‌نویسیم و مقصود اصلی
آنکه همه آن معانی اسماع اسماع اخوان شده باشد چه
می‌دانم که همه مکاتیب می‌خوانند و مثل ایشان
مثل صوفیان می‌دانم که هر چند یکی بعد از یکی گواهی
می‌داد قاضی می‌گفت گواهی دیگر بیا و دگر اینها همه
یکی اند و نیست که کتابتی که به یکی نویسیم مقصود از
بعضی معانی که در آن مسطور شده تعریضی باشد با او
تصریح در چنین معتاد و دستور می‌دادم که نامه این ضعیف
نه بگوش رسم شنوند از زبان و لا نه بگوش طلب شنوند
از زبان حقیقت از چه سبب هر ایشان از سخن مقصود می

محمود

می‌شود غیر مقصود از آن ایشان دیگر به سبب کلمه و دو سه می‌باید
شمس الدین شهریار هیچ نبود جز آنکه نامه که این ضعیف
بایشان نویسیم نه بگوش آن از زبان که من گفتم شنیدند
اگر بگوش همان زبان شنفته بودندی موجب مزید
محبت و صفا می‌شدند موجب بعد و کدورت دیگر
چنین نیست که دره کثرت کتابت همه اخوان نوشتم
کرده یا مبسوط نوشته کرده دو نیست که آن باشد که
کتابت با او نوشته شده باشد از نقصانیت در محبت
چنانکه دوست می‌دادم که از امثال این ظنون این ضعیف را
معتاد دادند و بقول مطلق چنانکه دوست می‌دارم که
افعال و اقوال این ضعیف را بر محامل حسنه حمل نکنند
این ضعیف نه از آن مقام که عادت اهل رسوم است این

می کنم و می گویم و چون این ضعیف از ایشان امر یافتم
و دانم که امثال این تصانیف قایم می کنند و در اندیشه دران
بستر می دادند آنچه گویم و کنم صحیح باشد و برنگ خود
و این ایشان را انفع است و اگر این امر از ایشان لحاصل
نباشد از اقوال و افعال هم چون مرا حق باشد که
در نگارانند دیها این نشینند و جلیه حقیقت دران
ننه بینند پس بر خود ظلم کرده باشند با ضاعت مرات
و پناه بخدای می برم از آنکه مراد آنچه نوشتم هوای
یا دعوی باشد اقول و هو لی هذا استغفر الله لی و
لکم والسلام بسم الله الرحمن الرحیم من عبد الله قطب بن
محیی الجد لیحیی الله و حبیبه مولانا شمس الملة والدین
محمد اما بعد آنچه استفسار فرموده بودند که پاجینی فرط

اگر توبه

اگر توبه نصوح کند رجوع بفطرت اصلی خود کند
بلی کند و آنچه گفته اند که ان المؤمن العبد و بان الله
لحدا من الذنوب اذا بلغ العبد طبع الله علی قلبه
فلم یهتد الی الخیر بعده ابدا مراد از حدیث از
حدود عرضی چه هیچ لبث از اجتناب کرد در عرض
ذنب و اوقع آوا سم اثم برآن حال افتد که بر این معنا ثبت
باشد مراد حد است از حدود عرضی و مراتب حدود عمق
تمیز است که خدای عز و جل می داند نه از سبب کبر
در قانون علم در آید و ماخذ مراتب عمقی مبادی
صد و در ذنب است و کیفیت نهج بر آن و مخالفت
موقنین از کیفیت ذنب است از مخالفت این
از نفس ذنب چنانچه ابن عباس فرموده یا صاحب

الذنب لا تامن سوء عاقبته ولما يتبع الذنب اعظم
من الذنب اذا عملته قلة حيائك ممن على اليمين
وعلى الشمال وانت على الذنب وضحكك على الذنب
يضطرب فؤادك من نظر الله اليك اعظم من الذنب
اذا عملته اری یکی اینست گناه کسی که گناه کند و
گوید با گناه کسی که گناه کند و خندد و از اینجا
گفته اند که اعظم الذنوب عند الله اصغرها عند
الناس واصغر الذنوب عند الله اعظمها عند الناس
برای آنکه گناهی که کسی آنرا کبیره شمرد دیگری
آن مستشعر خوف باشد و آنچه خورد شمرد آنرا
فادغا کند پس گناه بزرگ بمقدار خجل و وجل
خورد شود و گناه خورد با همه غفلت و تهاون

بزرگ

بزرگ گردد امیدواری بکیفیت طاعت بشارت
از امیدواری است بنفس طاعت چه بسیار افتد که شخصی
بجز یک طاعت مستوجب نظر رحمت الهی و آمرزش کلی
شود از برای آنکه با خلاص و حضور دل واقع شده است
قبول کند و افتد که طاعتها کلیتر از وی صادر شود
و هیچ از آن نتیجه ندهد برای آنکه مقارن چنان معانی
نباشد حدیث لو ان احدکم انفق مثل احد ذهبا ما
ادرک مد احدهم ولا نصیفه ازین باب است وقد کان وقع
لجمع من الناس من [illegible] و اهل ادراک
اگر هیچ کس نماند مار انجا آن همه پاشاه داده اند
حاصل الکلام آنکه مدار کلی در رد و قبول بسبب معصیت
و طاعت بنظر عنایت افتد که والعیاذ بالله معصیت

بسر برگردد و لو فی اللحظة و بر این ثابت ماند و
مصداق این دو حال حکایات دو زن است که یکی
به سبب گربه به دوزخ رفت و یکی به سبب سگی به بهشت
والحکایتان فی الصحیح اما الاولی فان رسول الله صلعم
قال عذبت امرأة فی هرة ربطتها حتی ماتت فدخلت
فیها النار و اما الثانیة فقال النبی صلعم بینما کلب یطیف
برکیة کاد یقتله العطش اذ رأته بغی من بغایا
بنی اسرائیل فنزعت موقها فسقته فغفر لها به و از
اینجا گفته اند که هیچ از معاصی خرد نباید شمرد بلکه
آنکه خدای عز و جل غضب خود در آن پنهان کرده
داند که این معصیت نه آنست که غضب خدای
در آنست و هم چنین هیچ از طاعات خرد نباید

از شخصی صادر شود که مردمان آنرا خرد شمرند اما
علیم خبیر داند که افعال او بر آن از فرط بیباکی
و جفاکاری است و بدین سبب او را از نظر خود بیفکنند
و افتاده ابد گردد و چنین کس والعیاذ بالله ابتر
ایمانش ولو عند الموت مسلوب گردد و در دار الشقا
داخل با عذاب جاوید بماند و اتفاق که از شخص طاعتی
سر زند که مردمان آنرا خرد شمرند اما علیم خبیر
داند که اتیان او با از محض اخلاص و نیکو بندگی است
بلا شایبه رعونت و غرض و بدین سبب پذیرفتنی
گردد پذیرفتنی که در دیگر دو دوران نباشد همچنین
پذیرفتنی اصحاب بدر که بدان سزاوار خطاب اعملوا ما شئتم
فقد غفرت لکم شدند و نشانه چنین کس است که موفق
بالخیر

دانست برای آنکه خدای عز و جل رضوان خود در
جنس طاعت نهاده چه دانی که این نه از طاعت است
که رضوان خدا در آنست پس ابجد و لیم نوشته که
با چنین فرطه رجوع لعظرت ممکن است اگر مقصود
جنس معین است از قربتها همه اجناس قربتها را بران
هست که با ابتداء باش رحمت خدا عز و جل تدارک
کند و هیچ جنس از این مستثنی نیست و اگر آن است
بعض طاعت معین است که معلوم نشد که صدور آن از
مصلحت خود متوجه است یکیفیتی لوجه که والعیاذ بالله
منهم قطعیت کلیه را این چنین است اگر علم بشریت بان
نمی رسد و هیچ کس بر هیچ معصیت خود این حکم
نمی تواند کرد اگر چه که بر هیچ معصیت خود نیز حکم
نمی تواند

نمی تواند کرد قطعا که نه چنین است مقام مومن
میان خوف و رجاست نه جوی جهنمک و نه جنتی علا.
هو حسبنا و نعم الوکیل بسم الله الرحمن الرحیم من عبد الله
قطب من یحیی الحی ولی فی الله و حبیبه الامیر شمس الملة
والدین ابی سعید ابده الله احسن الله تعالی امابعد
از جمله احکام موقت که اگر تمادی یابد مراد موقت طلب نکند
و اثر شوق نکند بسبب آن فایده که از مطلوب خواهست
یافت از اشیا مطلق یابد و محبت در دنیا صحبت
خلیفه محبوب باشد و بس کار باشد که از خلیفه
ایک و از مستخلف نیاید برای آنکه خلیفه از مستخلف
باز گوید چون باشد کشاده باشد و مستخلف از خود
باز گوید چون باشد در بند شود و بعد اگر گوییم که

اشتیاق بدیدار اخوان خویش بدادم چگونه روا باشد
مرا خود اشتیاق بدیدار ایشان بیشتر است واگر گویم اشتیاق
دادم گویند پس چرا از ایشان جدائی و چگونه مرا شوق
بدیدار اخوان الصفا نباشد که اگر از فرقت ایشان همه
کشتم شعلهٔ آن در دامن شما گیرد و بسوزد لیبلغ الکتاب
اجله چه پوشیدا ندرد چنین دردمندی ای اخوان
الصفا چه شود که شما با او مساعدت کنید تا آن نفس
که در دسترس ایشان نمی‌توانند کشید با شما بکشد و از
کربت درون تنفیسی چو بیدا خوش نشنیدی که من نفس عن
مؤمن کربة من کرب الدنیا نفس الله عنه کربة من کرب
یوم القیمة اما بشرط آنکه هرچه فقط زمین و آسمان
باشد از هستی شما باز دهید و از آن خالی شوید یا معشر
الجن

الجن والانس ان استطعتم ان تنفذوا من اقطار
السموات والارض فانفذوا ای اخوان الصفا هر که
پیش هست حقیقی نیست حقیقی شود بر وی استعلا
جستن باشد ولا تعلوا علی الله باید که چندان عظمت
خدای بیابد که عظمت ادمی بیاد هم او فراموش
شود و این حالت را لوازم چند باشد یکی آنکه در صفت
عبد الله هر سید الکونین گفته اند که کان لا یغضب لنفسه
و نیز گفته اند که کان یجلس علی الارض و یاکل علی الارض
و نیز گفته اند کان اذا دخل بیته یکون فی مهنة اهله
هان ای جماعت السالکان ایضا بیاموزید و بایت ها
و سنتها تاسی جوئید لقد کان لکم فی رسول الله اسوة
حسنة والسلام بسم الله الرحمن الرحیم من عبد الله قطب الدین

مجیء الی الاخ الاعز الشیخ کریم الدین جعله الله من الصالحین
اما بعد هیچ بنده افریده را اعلی از ان نیست که در مقام
معامله با افریننده در اید و ربوبیت او را بعبودیت
و جلال او را بثنا و اکرام او را بشکر مقابل دارد و
همتی که باین معامله مرتقی کردد اعلی همتی تواند بود
و همت ارتقا با نا علی همتی نیست و معلوم اکر همه کس در
درجه اعلی نتواند بود ناچار بعضی باین متخصص خواهند
بود که احیان خیر برید و اشرف خلیقه باشند و
افرینش ایشان از عنصر کرامت و باقیان که فرو مایه
و خسیس الجوهر ند خود را در معامله پاک بزرگوار
نخواهند کنجانید و در وی بیکدیکر خواهند اورد
چنان افریدکان دوی با هم او دیند و افرین بر یکدیکر دهند

این

این معامله طاقت ایشان ندادند که در بنه از بن بجای ارزند
لو علم الله فیهم خیرا لاسمعهم همان جهان تو کر لوث
وجود خویش از ساحت ملک کبریا بدور دارند
بعضی از ایشان که بر سبیل امتحان با ایشان مباسطتی
کردند و بر حاشیه بساط قرب ظاهر ایشان را
داده اند چه کنند که با کرده اند بلعام را اجابت
دعا دادند دعا بر موسی کرد ابلیس را از جام
خانه کبریا خلعت دادند تا کبر بر ادم که خلیفه الله
بود کرد علما سوء را در هر دو نکاه خلعت علم
پوشانیدند و حمله کتاب ساختند انرا وسیله
پوشیدن حق کردند ادی بلکه علم و فن
اموختن هم چون تیغ دادن بدست راهزن حق

شیاطین وقطاع الطریق را از سالکان راه حق بگردانند تا
ایشان امن بدین راه روند که شیطان بدخوی و اکله ربا
و هرکه وقف فنا و ادبا هوا از ایشان امنند و سالکان
راه حق و طالبان طریق تحصیل وقت از ایشان در محنت
و عنا و بهتان و افترا ایشان پیوسته مبتلا اللهم
اکفنا شرهم و اعدا الیهم مکرهم انک قلت و قولک
الحق و لا یحیق المکر السیء الا باهله والسلام علی الاخ
الاعز و رحمة الله و برکاته فصل بالحاج الحاج الشیخ
الکریم الدین معلوم راند که شیخ محمود با زاهدی
بهاء الدین دنیا ورزید و سبب آن بوده که درویش و عز
خشت حال بهاء الدین و محبتی او معلوم کرده و
رغبت در توفیقات نموده و بمواعید او و اقف لعنتر
چنانچه

چنانچه طوعا او کرها او موقوف شاه وظیفه
انکار ان بر او رد از همه انجا متوجه خشت شود و او را
با راه او در و از مواعید لا ترکنوا الی الذین ظلموا
فتمسکم النار آگاه کرد اند و از خدمت و صحبت
ظلمه و فسقه تحذیر کنند که هر دروغ که برای ایشان
گوید و کار لهو اهل اعتنا و اتباع شهوات است
را در باب از خدای دور کند و را پیدا شود و هم
مالی که از ایشان باجرت یا قیمت بستانند مجوزد و او را
در دل قساوتی روی نماید و در جمله معاشرت
با ایشان جز متم شقاوت و مقت و سخط باری
تعالی نباشد زنهار که از آن دوری جوید و السلام
علیکم و رحمة الله و برکاته بسم الله الرحمن الرحیم

عبد الله قطب بن محیی الحق والدین فی الله الامین محب
الملة والدین الشیخ محمد اما بعد فقد قال نبی الله صلعم
کن فی الدنیا کانک غریب او عابر سبیل ورداه کن خود را
تعلق دل بجال وطن که روی بان دارد باشد واز
غیران فارغ باشد مومن را اندیشه درکار آخرت
باشد که آخر کار او در دین میاند که بمکان امور دنیا
مشغولست اگر صد لون نامرادی و مکروه که دیر
کرد او برامان باشد واز فرط تعلق قلب که بجای
معاش خود دارد از ان متاثر نباشد تا توی معتقد بر
مومن کشتی خود را بدست امواج این دریا باز داده
تا جهر کوشش که او را خواهد برد و بهر جا که خواهد
افکند دل او در خدا جمعیت کار او در ارض کو متشتت
باشد

باشد و تسلیم ایدع الله را اگر سفر بتوبت پیش الله الحمد علی
کل حال مومن از روی حقیقت عابر سبیلست اگر
بحسب صورت نیز عابر سبیل باشد کو باش مومن
بفرموده خدای عز وجل که ان لا تتخذوا من دونی
وکیلا ذریة من حملنا مع نوح خدای را وکیل و وکیل
امر خویش ساختند اعتماد بر او باید کرد و رجوع
از ان توکیل و تولیت نباید کرد چون حق عز وجل
امر فرموده و اذن داده که در کاری که پیش اید
تقدیم فکر و مشورت بنماید و بعد از ان عزم کرده بسعی
که از ان سبب مشغول شود اما اعتماد بر حق عز وجل
داشته باشد و چشم در تقدیر و تدبیر او باز داشته
که از غیب چه اید و از مشیت چه زاید که وی فرده هم

فی الامر فاذا عرضت فتوکل علی الله ولیهم ایده الله
همین سبیل مسلوک دارد و بسداد الله ولیحی و بعینه
علی امره ولا یکله طرفة عین الی نفسه انه الولی الحمید
نعمت صحت که خدای عز وجل بان بر ولیهم الامیر شمس
الملة والدین ابی سعید منت نهاد بکرامتی تو شکر آن
مشکور باد ولیهم این نعمت را حیات جاودان شمرد و این حیات را
از آن خدای عز وجل داند و در کار او حق گزاری
هیچ از آن در حفظ خویش حق نکند و لله الحمد که
خدای عز وجل جنت این نعمت و شکر این احسان بر
او منت نهاد و صفت روا [illegible] این صفت تا بشناخت
کرد قال رسول الله صلی الله ان المؤمن اذا اصابه السقم
ثم اعفاه الله عز وجل کان کفارة لما مضی من ذنوبه
ومن عظه

ومن عظته فیما یستقبله وان المنافق اذا مرض ثم عفی
کان کالبعیر عقله اهله ثم ارسلوه فلم یدر لم عقلوه
ولم ارسلوه اولاد ولیهم امیر مجد الدین اسمعیل و
ولیهم امیر فاضل الدین محمد و سایر رضی اخوان ابا را
شفا و وزی باد و توفیق شکر و صبر حاصل و ولیهم امیر
مجد الدین محمد را اجرای حسن و اجر جزیل بر وفوت فرزند
گرامی حاصل باد و اخوان الصفا [illegible] الایمان [illegible] صفی
المولی شمس الدین محمد ابن [illegible] براد در حوم سلف
صالح با سلاف [illegible] ان فی الله عزاء من کل مصیبة و خلفا
من کل فائت و درکا من کل [illegible] والمحروم من حرم
الاجر عماد الاخوان و رکن الاخوان را بکتاب با معرفتی
یاد بود کرده اند بخیر یاد بود باد ذکرهم الله بخیر فیمن

عنده وکلامهم من مواهب حسلوته علی البحث آنانست
ما بی مولانا فخر الدین یمن مفرد التقات فرموده بودند
فهو مفرد بالتحیة والسلم واظهار الشوق والمحبة لا زال
لمستفیدیه اماما وللعلم والفضل قواما والسلم علی
الاخوان اجمعین الحاضرین والغایبین من ذکرنا
ولم یذکر بالضم والفتح ورحمة الله وبرکاته وتحیاته
ورضوانه بسم الله الرحمن الرحیم من عبد الله قطب بن
محیی ادنی فقیر که بسته زنجیر تقدیرست او چه کند که از حق
چنانچه او را جدا ندیه باشد و با وجود این اگر
از او بازجست این کنند روا نیست برای آنکه فقر و احتیاج
از طرف بنده است و از طرف حق همه بی‌نیازی و استغنا
اگر چه تقصیر او برای نایافت قوت و قوت نتواند
یافت

یافت جز از آنجا اما چون دادن قوت بر آنجا لازم نیست
و جهت او بنا نهی باین دادن آنجا ثابت نیست آدمی را
چه حجت باشد بلکه این بازخواست او و امثت بتول
باید کرد که حالیا سخن آن بر سر انجیر است از اول افتاده
اگر از انجیر هراست بدر بازجست از آن و گفت و گوی برات
مشغول است سر رشته این کار و گره کشای این
باز از درد و خواهش است که در نهاد آدمی نهاده اند
عالم سراسر جوش و خروش از درد نهادهای آدمی است
و اگر چه نفس آدمی از این جهت در اضطراب است اما وکیل
هستی او بان مطمئن است هر چند او را از این گوید نی
چون از اندرون ندا آید که بلی جان گفته باید نی
ملتفت نباید کرد   برون پرده باشد و ایام

و درون پرده خاموشی آرام ام اکنون ثبات بخت
بنده که اشکال او نهان موافق او شود و شعور او
مطابق وجود او گردد و بعضی خدا رضا دهد و زبان
از اعتراض در بند بر چنانچه از وی داد زنند با او در ده اند که
یکی از مشایخ بخواب دید که فلان عورت زن تو خواهد
بود در بهشت با خود اندیشید که آیا او به چه عمل این شان بیشتر
یابد یا آن او در دنیا و ماتن صاحب بوده که او چه عمل
می کند عملی زیاده از او بلکه می کند از او پرسید که
تو اعتراض از این عمل که می بینم عمل دیگر هست گفت نه مگر یک
خصلتی پرسید که آن خصلت چیست گفت اگر در سایه بودم
تمنای این نکردم که در آفتاب باشم و اگر در آفتاب باشم تمنای
آن نکردم که در سایه باشم گفت این را خصلتی می

گوید.

گوید این آن خصلت که همه مردان از آن عاجز اند
و معلوم او شد که شایستگی آن زن بهتر با این خصلت حاصل

کرده بسم الله الرحمن الرحیم من عبد الله قطب بن محیی
شاید که عزیز کرده خدای خلیل سازند بی اذن خدای
و خدای عز و جل اذن نداده که با مؤمن مسخرگی کنند و استهزا
نمایند و استهزا را جهل گفته قال سبحانه قالوا اتتخذنا
هزوا قال اعوذ بالله ان اکون من الجاهلین نشاید
که جماعت اخوان که از رسم اهل طبع و عادات جاهلان
سلوک داده اند و یکی از ایشان باید که با خود تعقل کند
که اگر این را با این شخص می کند یکی با ایشان کند از
مسخرگی حال ایشان چه گونه باشد این را بخود نمی پسندد
به برادر خود نپسندد لا یؤمن احدکم حتی یحب لاخیه ما یحب.

لنفسه و اگر ایشان هم بپسندند نه خدای تعالی بپسندد و خدای تعالی
کینه خواه است از قبل مؤمن هر کس که با مؤمنی استهزا
کند خدای عز و جل با وی استهزا کند کما قال سبحانه و اذا
خلوا الی شیاطینهم قالوا انا معکم انما نحن مستهزؤن
الله یستهزئ بهم و کسی که خدای تعالی با وی استهزا کند زیاده
از آن خفیف شود که کسی بتر با او استهزا کند پس ایشان
در این استهزا که با بندهٔ مؤمن می کنند جاهل قوم بوده اند و
نشاید و نشود که برای آنکه سه طبع عجم را خوش کند بر شیطان مزاح
بخندانند خدای را بیازارند فالذین یؤذون المؤمنین
والمؤمنات بغیر ما اکتسبوا فقد احتملوا بهتانا و اثما
مبینا بندهٔ خدای که مؤمن است باو و به رسول او در ذمت
خدای تعالی و رسول اوست هر کس که ذمت خدای و رسول او را
بشکند.

بشکند و کسی که خدای و رسول او و را امان داده اند
و نفس و عرض او را بحمی ساخته اند بحمی نداده خدای تعالی
و رسول او خصم او باشند و بد احوال کسی که خدای تعالی
و رسول خصم او باشند این از عادات جاهلیت است اگر اهل
طبع و جوانان او بیخردان چون مرد حبشی دیدند بپسندند
او را بمسخرگی گیرند و استهزا با او عادت کنند تا بسر او زنند
چنانچه او را از دست ایشان نهرب نباشد که سر در او دید
و هر کس که او را این طریقه باشد خدای عز و جل او را اثم
در ذمه آزاد کنند که نامه مکتوب کرده اند و خدای تعالی عز و جل
از وی آزرده باشد از درگه باید که جمله اخوان عهد از این
اثم عظیم توبه کنند و دیگر بار باز سر او نزنند تا
خدای عز و جل بر ایشان ببخشاید بوماذ باده ازکنانش نیت

اگر بشنوند از خود و از هر کس که ایشان را باین دلالت کرده
شاکر خواهند بود روز قیامت و اگر جز این کنند
فانما حسابهم علی الله منا البلاغ ومنکم العمل والتوفیق
من الله عز وجل والسلام علی من اتبع الهدی بسم الله الرحمن الرحیم
من عبد الله قطب بن محیی الی الاخوان الالهیین و سایر
المسلمین اما بعد از باب امور الواجبات آنست که تخمین حاصل
خود کنند و خرج را بر آن اندازند اگر چه دانند که احتمال
تطرق آفات که مستاصل مال هست و احتمال الخطا در تخمین
بیش و کم هست اما بنا بر ظاهر حال نهند و حساب خرج
از آن بر دارند بر همین قیاس باید که مردمان تخمین
عمر خود بنهند و حساب اوقات خود بر آن اندازند و ما
تخمینی بعد الکبر که هیچ مبالغه در آن نباشد بنهیم و گوییم
در حدیث

در حدیث درست شده است که اکثر اعمار امتی ما بین
الستین الی السبعین و تجربه نیز هم گواهی داده پس
اکثر عمر هر کس را بر تقدیر آنکه بغایت برسد شصت
و پنجاه سال گیریم اکنون ای آنکس که تو را چهل سال است
بیست و پنجاه سال از عمرت مانده است اندیشه کن که
پنجاه بیست تا دیده بر هم زده گذشت و اگر
صدق این خواهی که معلوم کنی واقعی از واقعات خود
که بیست و پنجاه سال پیش از این واقع شده باشد یاد
آر و بنگر که گویا دی یا پری بوده و چون ترا از عمر
همین مقدار مانده ترا یک کار باید کرد و یک کار
نباید کرد اما آنچه باید کرد دست در تحصیل زاد معاد
که هر چند هنگام کوچ نزدیکتر شود جد در تحصیل استعداد

نداری ابلیس تا نکند و مرد نماد دنیا همه خود را فدای دنیای فریدان
عینکنند چون است که بر اخرت چنین سخاوت ندارند که از افلاک بجی
دنیای حرز ندان حکنند یا اخرت اهون وادی آن
دنیای خود بدنیا مومنند مکر بر اخرت ندوای انکه کر
ترا پنجاه سالست ترا پانجاه سال مانده بود سال
کوچک که حیات تا هر وزدی کن شتر انکس که بعد پنجاه
مانده بود حالان بود که شتنجی تا خود بتوجه در سال
پیدار شو با لحال خود اوفت و دل از همه چیز و همه کس بر
کن و یک جهت و یکرو به خدای شو باشد که کلیم خود از آب
بیرون بری ترا فکر همین یکتن تنها خود می باید کرد
فکر دیگران بخود مشنا بازگذار مثل شما ای بنی آدم مثل
جماعتی کشتی شکسته که غرق دریا شده اند هر کس را دست

و پای

و پایی می باید زد که خود را بساحل اندازد کس خود را
بکس مشغول نمی باید داشت اگر بو صلد او نشنید و از کار
خود باز می ماند و هر دو غرق می شوند مگر ملیحی شیر مرد
که بشنا و هم خود را و چند کس را بیرون توانند برد
انمرجال حققند که در دین مرد با دستگیری بجا بازماندگان
می کنند بعضها احوال مسلمین علی ذکرهم و رحمة الله و برکاته
وانه از راه مکر دینی باشد نه از راه فکر دنیوی که
مردمان را براه عزیزان خود می باشد وای انکس که
ترا شصت سال عمر است ترا به انجا مانده پیچ
بهشت ساعت بشات ترا فرع فرشته مرا بکوش
مهمانان اندیشه کنی و کار خود برای آن اندیشه
ملاک کار نه یک شب دل حاضر دار و کلمه را تکرار

محکن بیجا انکو بی تا خود چیست تا چشم بر هم زده
گذشت اگر چه ذکر مرگ تلخ است اما چه کنم چون این تلخی واجب است
و بتغافل و تجاهل از سرها باز نمیشود هم از یاد کردن
مگر دل بیدار شود و بکار سازی خانه مشغول شود
او مگات ای پنجاه رفت و در خوابی مگر این پنج روزه
دریابی و باین خطاب اگر چه دین نامه کرده ام
شخصی معین را نمیخواهم این خطاب عام است با همه بنی آدم
و این نامه ایست بهمه پیران نوشته شده هر کس از
فرزندان آدم حساب خود از اینجا بر دارد و حرف
وقت خود بر مقدار عمر خود اندازد و همه این تقدیرات
کرد و اینجا کرده ام اقصی عمر این جهان الا کثر و او داند که
مراد فردا و پس فردا است در بهشت فاذا جاء اجلهم
لا یستاخرون

لا یستاخرون ساعة و لا یستقدمون زنهار باش
و مدار کار خود بر احوط نه اگر خبر یابند که فردا
خواهد مرد امروز هیچکار نخواهد کرد امروز همان
کار کند شاید که فردا آن فرصت باشد الکیس من
دان نفسه و عمل لما بعد الموت و العاجز من تبع
نفسه هواها و تمنی علی الله و زینهار که بخیال عفو
و مغفرت و کذا و کذا دست در معصیت نکشایی
که ترتب عقاب بر معصیت امریست اصلی که ظاهر
حال است و عفو و تجاوز احتمالات که چون
از بندگان محو باشد در مقام استیفای بنا نخواهند
اند که نه که از آن اهمال کنند هم چنانکه ظاهر حال کسی که
افعی او را گزید مرگ است اگر چه محو باشد گاه که نجات

اما این نردبان مهتر فراوان است اگر شخص دلیر دست
در دهن افعی برد و بجد خود خوش شود باد از بند که
اسرار چنانچه هست بداند والسلم بسم الله الرحمن الرحیم
من عبد الله قطب بن محیی الحی ولیه فی الله الامیر حبیب الملة
والدین الشیخ محمد نصره الله و جهه اما بعد بدو بستند
که ادمی جز عبودیت مخلوق نشده است و حق عبودیت ان است
که یکنفس از ذکر معبود خالی نباشد و چنین است
چونکه بعمر محل پیوسته بر ربوبیت ایستادگی
فرماید که اگر یک طرفة العین نظر از وجود باز گیرد
او از هم فرو ریزد و چگونه چنین نباشد و مرغ
عیسی علیه این که بحجب ظاهر ساخته او بود چون از نظر
او غایب شد فی الحال بر زمین افتاده و نا چیز شد چگونه ادمی

که فی الحقیقه

که فی الحقیقه ساخته قدرت خدای تعالی است انکه در نظر او
باشد باشد اگر نظر رحمت از و باز گیرد در ساعت
نا چیز شود پس حق بنده این است که یک طرفة العین از اقامت
وظایف عبودیت غافل نشود چنانچه رب پیوسته
ربوبیت می فرماید او نیز پیوسته عبودیت تعلیم
کند تا بنده شکور باشد اما قلیل من عبادی الشکور
بر یکی چنین بنده گواهی داده و قلت این مقام
است که این معنی کاهی صورت می بندد که ذکر خدای
و محبت او سرشته تن و جان عین شود و با رگ و خون
او بیامیزد چنانچه دیر التکلیف نباید کرد برای ذکر بلکه
وجود او وجود ذکر باشد و چون چنین باشد
نشان ولایت بر او باشد که گفته اند اولیا اگر دیدند او خدا یاد

کمی ل

بایاد دهد برای آنکه ذکر چون بوجود او قایم شد
تمام حرکات و سکنات او ثمرهٔ ذکر است یعنی هر چه می کند
برای خدای کند و هر چه می دهد برای خدای دهد
و هر چه می ستاند برای خدای ستاند و هر چه می گوید
برای خدای گوید و بخدای گوید برای آنکه حول و قوت
در میان نمی بیند و چون حول و قوت خود در میان نمی بیند
و چون بیند [illegible] او را در همه کار او ذکر آخر او ذکر است
بیداری سخن گفتن او ذکر است خاموش بودن او ذکر است
ذکر او ذکر است نسیان او ذکر است کلاه او ذکر است
و هستی او ذکر است و درد ذکر است و از ذکر است
و بر ذکر است لا اله الا الله پاک خدایا که چنین پاکان
پاک کرده او بند نقوش اکوان از الواح سینهٔ ایشان

زدوده

زدوده و محبت این و آن از دل ایشان ربوده باکند
و از برای پاک یکتایند الله سبحانه از برکات این پاکان
فیضی و نصیبی و لیم را کرامت کناد انه قریب بالعباد
ولا حول ولا قوة الا بالله العلی العظیم و نختم بالصلوة
علی محمد و آله بسم الله الرحمن الرحیم من عبد الله قطب بن
محیی الجد ولیعفو الله الامین شمس الملة والدین ابی سعید
اما بعد ذکر خدا مونس دل طیبین است چنانچه گرمای سخن فرد
خواهد گرد دل بیاساید و مرد تشنه آبی خواهد که
بیاشامد دل طیبین یاد خدا خواهد که در درون دل
خود جای دهد چون ابنا طبع با حادث لهو گاه گاه خود
تشبیه کنند اولیا گاه خود بنام خدا تشبیه کنند باکا [illegible]
که لهو حدیث برگان ایشان تلخ کرده چنانچه تلخ تر است از صبر

وحنظل و ذکر خدا بر کام ایشان شیرین ساخته چنانچه شیرینی
ترا ستلی نه قند و عسل و اکر از فرزندان ادم ایشان را
همزبان و همدرد کرد با ایشان مشارکت کند در دوستنام بلکه
کمتر داده و اورا فرزند جز این ادم خلق فراوان ایشان را
همه یکبار هم پای ایشان ساخته بر وجهی که تسبیح خالص
ذکر ایشان را بشنوند چنانچه در داود را بود که یا جبال اوبی
معه والطیر بابر وجهی که قوت بصیرت او اداد دریابند
چنانچه مشاهده یقینان و موقنان را هست چون یا میاه و هبوب
ریاح و اصوات طیور و پرواز مگس و زنبور و همه تسبیح
عفو را خاک افتاده راه اوست باد هواخواه اوست
اب روان سوی اوست اتش که در جست و جوی اوست
زبان سوسن بثنای او گویاست چشم نرگس حیران ان صنع

وباش

والات سر و ازاد برای بندگی او بر پا فی که خدمت
بسته بر خوا دوتا پشت دو تا کرده او را العند بنچار
سر بر زمین نهاده او را ساجد الا مکر ادمی که سر در هوا
و پشت بر خدای کرده و روی بخود اورده فی نفی
خود را فراموش کرده او لا یذکر الانسان انا خلقناه من
قبل و لم یک شیئا از ادمی کفور تر نیست و کنود تر
نعمت خورده و منعم را نام نبرده و نعمت او را وسیله مکابره
با او سازد برای انکه مکابره با حق کند و متولی حق
حقیقت پس مکابره با امری که حق است مکابره با خداست
و او بنعمت خدا متمکن از این مکابره شده که او را قوت
و قدرت بخشیده ادمی چون برای اشتغال بتمتع
بنعم از ذکر خدا باز ماند و برای استظهار بان نعم از مکابره

با حق متمکن گشته خدای تعالی تواند که آن نعم از وی
باز ستاند تا بدو بیند که بعد از سلب آن نعم او هم چنان
مصر است بر اعراض و نسیان او هم چنان دایم بتطاول و تعدی
دارد یا نه خدای تعالی خوشنود باشد از بنده که پیش از
آنکه نایره قهر خدای تعالی مشتعل شود و در بند این انتقا
م تدارک در آید باز بیابد کار خود کند و پیش پای خود
بهر بیند و بدوام ذکر قسوت قلب خود را نرم کند
بالتزام مسکنت کرهن افواهی بر خود بشکند قال الله تعالی
الم یأن للذین آمنوا ان تخشع قلوبهم لذکر الله وما نزل
من الحق ولا یکونوا کالذین اوتوا الکتاب من قبل فطال
علیهم الامد فقست قلوبهم وکثیر منهم فاسقون
ای عزیزان اخوان الصالحین را بر ایشان طول امد قسوت
در دل

در دل پیدا شده که مجالس ذکر را بحضور معمور نمیدارند
و ملازمت بیوت خود را ایشان می کنند بر ملازمت بیت
رب عز وجل انما یعمر مساجد الله من آمن بالله والیوم
الآخر باید امر و ذکر دوام ذات ایشان ست در دفع بیوت خدای تعالی
و ذکر اسم و نشر ذکر او تقصیر نکنند تا انس و ذکر روی
دهد باشد والیوم که بهر دانند که با ایشان چه کنند ان
ینصروا الله ینصرکم فاذکرونی اذکرکم من کان لله کان
الله له ای عزیزان اخوان ملازمت شخص بقعه خانه حق باید
که چه شما سخت محتاجید بخدای و جمع افتقاد شما
با او بیش از بیش است یا ایها الناس انتم الفقراء الی الله والله
هو الغنی الحمید ملازمت بیت رب عز وجل و حضور در
زمره ذاکرین او چرا کم می کنید بقعه حق با او ملازمت

خانه او کنید و بدانید که اگر با وجود اخلال رفت

خدای تعالی حاجات مقتضی می دارد برای آنکه او قرابت

حاجات میان ایشان حاجتی که از آن جهت و که امید نیست

انرا با قضا می دارد تا با دا تعصیل مقصود انرا لکانی دارد

اینجا می کذارد انجا حاجت بشر آهیچ می دانید که از جهت

کدام است آن حاجت بظلی که رما وای کبود در روز تبدل

الارض غیر الارض والسموات وبرزوا لله الواحد القهار

امروز کسی که در ظل بیت خدا بسر برد و رجل کان قلبه متعلق

بالمسجد اذا خرج منه حتی یعود الیه اثر و ذکر خدای

ظل نباشد او را ظلی باشد اما کسی که در سایه خانه خود

بسر برد امروز نخانه او آفت فیها قاعا صفصفا لا تری

فیها عوجا ولا امتا لا جرم بی سایه بماند جز خانه خدای امروز

خانه

خانه و جز سایه او سایه نباشد و نتواند بود ما کان

لله یبقی و ما لغیره یهلک و یفنی کل شیء هالک الا وجهه

له الحکم و الیه ترجعون غفر الله لاخواننا لانهم ولا ینقصهم

شیء باثمهم و یصلح الیه قلوبهم و نیاتهم و هو حسبنا

و نعم الوکیل بسم الله الرحمن الرحیم من عبد الله قطب بن

محیی الی المصاف العلیه المجیبه المحمدیه یسلک الله سبیل

المحسنین اما بعد ادمی تا پاک نشود او را چنانکه هست

ادراک نکند دین دو سر دو نکره فرحتی هست یا

شو تا امر را چنانکه هست در یابی کوید مراد در یابی

کویا مراد در یابند امر کرد آن چنانکه هست تا پاک شوم

چون از راه بحث حاجت بهم رست در تضاعیف از

نفس برادری دو جواب کنم نفس لئیم باشد هرچند

بیشتر کنم التماس کمتر نماید لاجرم خدای عز و جل از آنچه که
من بیش نقص کنم شود بر زاری من رحمت آورد و در رحمت
بگشاید ندانم چون کند و چگونه بگشاید اول پاک کند
بعد از آن دل اکنون را اول دل پاک کرده اند بعد از آن پاک
با آنکه این و آن خود هر دو یکی است و از این بیان ابتدا خلق
و از این بیان بهانه گیری نفس عاجز اگر دعوی قدرت دارد
و چون به مقتضای آن دعوی مطالبش دارند بیان وفا
نتواند کردن بهانه گیری آغاز کند و علل و شرایط آیات
کند و عجز خود بدین حیله بپوشاند چون کار با قدیر
افتاد بی مهلت کرد اکنون تو خواهی چنانکه گیر و خواهی
چنین اکنون اگر کسی خواهد که این پاکی را بحقیقت و شرح
بشناسد که چیست بر وی شرح کنم موجز بدانکه ما
بپاکی.

بپاکی برائت از غرض خواهیم و پاک آن کس را گوییم که او را
در کاری که کند هیچ غرض و طمع نباشد و این در دو مقام
صورت بندد یکی در نعت هستی بی غرضی و این مقام خدای
عز و جل که جود او تام مطلق است که هیچ نقص بهیچ وجه در و
نیست کاری که کند برای جبر نقص و استکمال ذات
باشد بلکه جود محض باشد و یکی در غایت نیستی و این
آدمی را باشد که چون ماسوای خدای او از آنجا که هست
بحقیقت در مشیت نیست و نفس او از جمله ماسوا است
هر اینه این دانش او را ساکن گرداند سکونی سرمدی
که من بعد هرگز در وی نقصی باز دید نشود و چون
خالی مطلق شود از پاکی مطلق بر نوعی بر وی افتد
و او را حولی و قوتی بخدای حاصل شود و بدان کارها

بکند و هیچ غرض که فایده آن نفع راجع باو باشد راجع
با امر باشد و او از برای خود مالک چیزی نیست که
خود هیچ که مالک چیزی تواند بود از خود در هیچ یابد
و هستی او با همه هستیها یکسان شده قاعا صفصفا
سهی بیمنک شد و کرد هیچ نمیافراز د اگر او را نصیبی است
در ضمن کل هست جای او در دام کم نیست و نصیب
او از هستی کم نه فقد جعل الله لکل شیء قدرا شخص مذکور
متوکل باشد و در آسود و صبور باشد و قانع باشد و دائم
الحزن باشد و دایم السهر باشد و فکور باشد و فارغ البال
باشد و شخص مذکور همه چیز داند و انچه نباید دانست
چون بر این وجه ازو ابلا اند که ازو انچه باید دانست و ازو دانستنی
علم وی هیچ هیچ بجهل نباشد و شخص مذکور ضحوک باشد
وقتال

و قتال باشد اگر صاحب سیف باشد بسیف بکشد
بحق و اگر صاحب لسان باشد بحجت و او را همه افعال
باشد و گاه در بیت غایت عجز و ضعف ظاهر کرده شخص
مذکور حمول دوست باشد و از خلوت انس تمام یابد و اگر
با خلایق صحبت کند از ایشان متوحش نباشد شخص
مذکور مشتاق باشد و مشتاق الیه شخص مذکور نواد هیچ
حق باشد در میان استعداد خلایق باو نتوان سنجید هر کسرا
که در کفه او نهند و با او در ایند تمام عیار باشد
و هر کس که با او کج باشد و با او در مقام شقاق خلاف
نافع باشد شخص مذکور حی باشد و وقود و مرحمای او را
اذ دوست و هیچ شهر اید انوار سکینه از جبین او لامع
باشد و اسطه نزول رحمت خدای بر اهل ارض چنین

کسی باشد و امثال او و سلام علی ذکرهم و رحمة الله و
برکاته و صلی الله علی المصطفی المحمدیة المجیبة والختم بالصلوة
علی محمد صلعم بسم الله الرحمن الرحیم من عبد الله قطب بن محیی
الحمد لیحیی فی الله الامیر رکن الملة والدین حسن ایده الله
وقواه والی کنف اللطف اواه اما بعد دانی که هر
چیز را اینجا باشد و آیت خدای عز وجل عالم آورد آیت بذات
خود دلالت کند بر رضا آیت و آیت همیشه آیت باشد
رضا آیت همیشه رضا آیت پس دید بیت باد رسد و دل
بر رضا آیت لا الله که لا الابصار وهو یدرک الابصار وهو اللطیف
الخبیر از شناخت رضا آیت تعظیم بیت باشد و شکوه بود
که کوه کوه چنانکه از سنگینی آن ساید که بر سر او است
سر بر نتواند اورد نشنیده که در مجلس رسول الله صلعم
خداوندان

خداوندان ابا بود آن شکوه دست بود که بر او بود از
تا چند بر سال که رو الله العزم ولم یسو اللدو محبت حقیقی
در حضرت چنانست تواند بود که او پایمال خیال دوست
دیده او دارک نتواند شد و بجلال الجلال از دیدها
مستوری باشد آتش درد اینجا او خنک کرده محبت را
دولتی دردان درد باشد محبت بجد درد سر بر باشد وصال
حقیقی آنست که دردی آن درد دوست آن وصال محبوب است اما
اینجا که وصال در کسوت وصال اوست داد وصال
اینکس بخود دانید محبوب برای آنکه چون این کس راجز این
کس را در دنیا امل و پیش که رفت هیچ را میکاد که او را
دو کند و معنا را در خود بنا کند از اینجا گفته اند
و تعذیب مع الهجران عندی احب الحسن طیب الوصال

لا تحفی الوصال عید حظی وفی الهجران عید للموالی
چند روزی باید تا که نفس مطمئنه گردد و یکتا نگی
او با جنونیت گرده که یکتایگی شرکت است انگاه اگر او در
میان اید یا نیاید یکسان باشد که صاحب شرع محال محض
شود همچنین جامه بهشت که هفتاد جامه پوشند
که تن ایشان نپوشاند انگاه محرم وصال گردد و صاحب اسرار
حلال شود با هنگام درد که بکند و وقت رونق
وصال شود اولئک یبدل الله سیئاتهم حسنات روی نماید
هم درد شود هم درمان با انچه بگفت نیاید بیرون از نقش
وان ولیم در جوش و خروش باشد و از تک و تاز
چو شد اماند اند که براه چه تاز اماند اند که بدیگه حو تازد
تو عجوش که جوش خود جهت خود بشناسد تو یح تاز

که حرکت

که حرکت راه خود می داند و راه کم نمیکنند و ما من
دابة فی الارض الا هو اخذ بناصیتها ان ربی علی صراط
مستقیم والسلام علی من اتبع الاخوان ورحمة الله و برکاته
ووصوا اند بسم الله الرحمن الرحیم من عبد الله قطب بن محیی
الحی ولیحفظ الله مولانا مجد الملة والدین سلکه الله وتولاه
الله تعالی بما یتولی به عباده الصالحین اما بعد ای دوست کرم
اندیشه کارها که مبنی بر حیوة اوست و در اندیشه نفس
حیات اصلا نیست گوئی که ان امر محقر است و عجب تر انکه
نامقرر تر همه چیز حیات است ای دوست که بنای بیت محکم باید
خشت تمام است اگر بعد از ان دیوار و سقف بران نهند تمام
کار و بار جهان مبنی بر زندگی است و اول امر حیات نفس
مقرر کن و قاعده زندگی استوار کن تا از مرگ ایمن

بانسی لعد ازان بنای کارها بران نهد واکر کوهی کران
فاعل را چکونه استوار دشا که استوار بذیر نیست
بس کو بهم اینجا خانه مسا و بر شفا جرف هار بنیاد
تاسیس مکن تقوی و رضوان خدای بجوی و بنای
کار بران نه که ان اصل اصیل و استوار است هرچه کنی
برای وجه خدا کن که باقیست کل من علیها فان و یبقی
وجه ربک ذو الجلال والاکرام امیر جعفر که لبادا لحقهابهم
بالا نوانکرد مصمما اما خجد اسبها تا دهر کوشتر طاق
ورواقی جنت ساکنان حجیب و چالاکی بجان ان
فرو فرزانکی کجاست ان دست و دستکاه با مال
کشت و جاه چاه اکنون باز بستر کرداد حسرت با ابها
الا انسان انک کادح الی ربک کدحا فلا بعمر اکر کرداش
صلح

صلح الحالست ور اد دین چاه عین الحیاتی کشاید که
قبر بروی روضه زنشا از روضهای بهشت هر کسی
آنکه درود غا کار کرکشت ای باز ماند نکا بشر هیچ باز
ماند یکدیکر نهاد از مرک یکدیکر عبرت کیرید و باز
خود افتید بیش از انکه بمیرید چندان اجل زنکر ده باقدام
او ها این سوی و ان سوی تا دید بدین بایجا نجی
نتوان رسید اما از بس تاک و تاز مانده شید و بدان
راه که باید رفت نوفتید و از ان کار که باید کرد
منیک ماند از دست داده و سود بچیاک نیاورده
نام این دیوانکیست نه هشیاری الله تعالی ازین مستی
هشیار کند واز بن خواب بیداری کرامت کند بیش از انکه
خواب کران مرک در رسد و بخواب عدم سایه برسر افکند

و فتنه و یاتیه الموت من کل مکان و ما هو بمیت و العیاذ
بالله دوری نماید و طریق خلاص گشتن ازان فتنه فانی
شد و تا در جای که خدا او بسبب گرفتن بر صوب اضطراری
بموت اختیاری حمل نا بوده هل اتی علی الانسان حین
من الدهر لم یکن شیئا مذکورا یاد کرده و ازین وجود چند
روزه که ثوب مستعارست باز نگرفتن و از ان در بخود نبستن
و ما الحیوة الدنیا الا متاع الغرور چون خیاط جامه در
کسی پوشد تا اندازه کند میباید و بدان جامه اهل
کند نباید که آنکس مالک آنست دران نگرد و بدان شاد و معجب گردد
تا چون خیاط آن از بر او بکند محزون و غمناک نگردد
اگر محزون و غمناک گردد دلیل سفاهت و نادانی اوست
که او را التذاذها معنوی ساختند بودند خود را صاحب آن

معنی

معنی بند اشتر از انحلال امر مجدد آمد باز گردد و الیه
یرجع الامر کله ادنی پیمانند اگر این حکایت با وجه پیمایند
و باو بازی نمایند چنانکه نحوی گوید ضرب زید عمروا
برای تفهیم مفعولیت و فاعلیت عمرو از کوشش بدن
جهد و چنان در زید نهد که ترا بقصا کلی
با با این مثالی که ساختیم برای تفهیم معنی بانقد چه
حال قدر داده و اگر البته چنین است امکان اعطی زید عمروا هست
دینار را باین تا ران کیو داده و بدی و نیکی جهان
همه ازین گونه است   نه تو بجا تو است بر کاری
تو که اندرین میان باری گفتم اگر شنفتی خود را بکن تا بنفقی
ان فی ذلک لذکری لمن کان له قلب او القی السمع و هو شهید

بسم الله الرحمن الرحیم من عبد الله قطب بن محیی الجهرمی الی

سید الجماعة شمس الملة والدین الشیخ محمد اما بعد
بر سیاه بوده اند که چون حق اینست که عبد یک لحظه از
یاد خداوند خود غافل نباشد اگر چنین نباشد اثم و
عاصی شده باشد بدانکه یاد دو است یکی یاد سری و این یاد
هر که ازو جدا منفک نشود و وصف الحال این است که
یاد تو در ضمیر و مهر تو در دلم با شیر اندرون
شد و با جان بدر رود و این یاد اگر یک لحظه ازان
غافل شود نام او در جریده بیگانگان و معرضان ثبت شود
دویم یاد ذکری و این یاد است که بزبان کنند یاد ظاهری
دل کرده اند و اقامت صلوة پنج بر اداء چنین
ذکر است که بزبان کنند که اقم الصلوة لذکری چنین
ذکر اگر مداومت نماید غیر مفترض ازان گناه اهل شود چون

از یاد

از یاد سری بر پنهان نجات از قیامت آمدست خداوند
از صمیم فؤاد او زایل نیست از ذکر کفار این نیست
و خداوند که بر مجد عظیم از انجا و فرماید و بندگان را
باز مکلف نفرماید از حنظلة بن الربیع که صاحب کتاب رسول است
روایت کنند که گفت یکی از اصحاب و جاهد و در گفت چگونه
ای حنظله گفت حنظله منافق شده گفت سبحان الله
این چه سخن است گفتم ما که نزد رسول الله صلعم باشیم مانند
پند مجدد هر بار دوزخ و بهشت چنانچه گویی ازان حی
بینیم چون بیرون رفتیم از پیش او مشغول شدیم بزنان
و فرزندان و املاک و ازان فراموش کردیم ان شخص گفت
والله که ما را همین چنین وقت است و آنچه هر دو پیش رسول الله
رفتیم و این حال شرح کردیم فرمود بلا اخلاک که نفس من بیده

اوست که اگر شما همیشه بآن حالی بودید که نزد من
بر آیید هر آینه فرشتگان با شما مصافحه کردندی بر بسترهای
شما و در راههای شما و لیکن ای حنظله ساعة و ساعة
ساعة و ساعة و ساعة سر باد فهمیدی غرض که از نسیان که
بآن مستحق مقت می‌شود عبد کذلک اتتک آیاتنا
فنسیتها و کذلک الیوم تنسی و نسوا الله فانسیهم
و امثال ذلک بآن مترتب است آن نسیانی که محبت خدا
و درد سلوک سبیل او از دل زایل شود و جای او که
محبت خداست محبت ماسوای او مشغول شود و چنین
خذلان مومن را ادراک نکند و محالست که اینجانب
دل مومن که محل محبت خداست که از صمیم قلب و خلاصه
وجود اوست محبت غیر خدا و یاد غیر خدا بآن راه یابد

نحی

نحی فی   یارب ساحر دل شده ام شب همه شب
تا جز اندیشه او هیچ دران نگذارد شنیده ام که یکی
سبطین با حضرت امیر المؤمنین علیه السلام گفت
که ای پدر بزرگوار مرا دوست می‌داری گفت آری
دوست می‌دارم چگونه نگنجد حضرت امیر غمناک
شد گفت ای پدر غمناک مشو که دوستی تو با خدا
انجمن با من آن شفقت است فرزند بر پیش آن دو جگر
ولایت باد زیرا که آن علاقه محبت که بنده را با
مثل آن با غیر او نیست و نتواند بود و هر چه با غیر او
منزل را اسمی دیگر است جز آن اسم که محبت با غیر او
داشته باشد بصفت آن باشد که و من الناس من
من دون الله اندادا یحبونهم کحب الله با کی خدا

که سر دل مؤمنان از محبت غیر او و غیر محبت او بالکلیه
پاک کرده و اگر ظاهر دل ایشان بمیل چیزی دیگر باشد عیب
نباید کسی با چیزی مشغول گرداند برای اتمام حکمت در
ساعت باد قدر عنان از عالم ذکر جدا کشند و بمقتضی
ان الذین اتقوا اذا مسهم طائف من الشیطان تذکروا
ذبان غفلت و ذبان ظلمت از آیینه دل ایشان دور
می‌شود و سر وجه ایشان یکسان بنور ذکر روشن می‌گردد
و اگر در ساعت دوم ذکر او فوات اشتغال بکسب معاملات
این مطالعه بکمال الاتفاق افتد در آناء اللیل جنبا بجد
حق آنست دستی دهد کما قال الله تعالی ان ناشئة اللیل
هی اشد وطأ و اقوم قیلا ان لک فی النهار سبحا طویلا
قوله وطأ علی وزن فعال ای مواطاة القلب و اللسان
والظاهر

والظاهر و الباطن اوی   بدینسبب که همت
خواب خوش باشند من وخیال الترو نال الرهباد و الود
خوش حال بندگان اگر که چون روز در ذکر قاصر
و مقصر ند بشب بر خیزند و انرا با انابت و استغفار
تدارک کنند و الحق ایجد و لیس باز وقت از افتاده که
یک لحظه غافل نشوند از یاد حق لازم نه منطبق تقصیر است
نیکو در یافته اما چون ادعی کان تقصیر و تفریطات و
سرزنشت جرم او بر جرم شده چاره آنست که آن تفریط را
بذکر تدارک کند که کل بنی آدم خطاء و خیر الخطائین التوابون
و البته ورد را از قیام لیل جهت خود تعیین کند که جبر
تفریطات روز و حضور خواهد تفصیلا باز کند و خلاصی
عز و جل چون نصفی از لیل را حضور و حضور و المستغفرین

بالا سجاده کسی را دون کسی باین تخصیص نکرده پس معلوم
شد که تقصیر چنین نماز که از سر پشت آید خواهر کس را
بحسب خود و هر کس بالا از آنکه بشرح عشق جهت خود مقرر کنند
در هر شبانه روزی که در ساعت بعد از عشا خود هیچ
تقصیرات آن شبانه روز مشغول شوند چه هر نسبت
بادمی همچون حرکت نسبت با جامه چرکین جامه
به هر چند روز چرکین شود وانرا بباید شست و هر کسی جهت
خود نوبتی و میقاتی مقرر کرده باشد در ماهی یا در هفته
که جامه را شوید هم چنین نوبتی و میقاتی جهت شستن
اجمال و تفصیل از جامه جان باب توبه و استغفار
مقرر باید کرد و چون آدمی درین قصاری زیاده صاحب
وقوف نیست و بمنه الله اگر احتیاج او بهر چند گاهی افتد
و هر وقت

و هر وقت هوای ابانت تو و با استغفار کرم
است که این شست و شوی توان کرد خدا عز و جل
بر رحمت خود با او نگذاشتم و بعلم خود آنرا تعیین فرموده
هر شبانه روز یکنوبت در وقت سحر فرموده باین شست
و شوی اشتغال می باید کرد که در آن وقت بادی بجز وی
که تکثیف توده مضرات اوست و خدای تعالی در آن وقت
از فراز عرش با سماء دنیا نزول می فرماید و جهت قبول
توبه بنده گناه کار و اجابت سؤال هر نیاز مند ید
بسط کفین کرده بدین جهت می فرماید که هل من داع فاجیب له
هل من مستغفر فاغفر له ای بنده شرمنده گناه کار
خداوند عز اقتدار بجهت بنده بهبود کرده و از برای
تو از فراز عرش نزول اجلال فرموده تو بنده محتاج بستر.

خواب می‌کنی وازین دست بان دست می‌کردی
نی شرمی بیدار شو از بالین جهالت بو داد واعراض
غفلت بیدار شو این چه جفاست این چه ناز کیست واگر
بیدار نشوی تو خود دانی که اگر چه او کریمست اما عزیز
نیز هست اول با تو از در کرم در آید اگر از کرم با
باکرم او بجوشی واگر غیر آن باشی در دستگاه او همچنین
هست والله هر کاری موجودست وانجا معلوم باشد
که هر جانوری را بجیحون بایدهاند او تازیانه عذاب
در دست تو بجنبانند و باکرام تو ابر جهانند هرکجا
زخم بایست فرمود که تو مرهم نهی بداد رسد وبدانکه
جبار سمواتست لیدا بطش او چنانچه انجا مبدء لطف
واکرامست مبدء قهر وانتقام نیز هست زینهار که

اثر

انش قهر او بر میغرور که آنگاه بصد ابتهاج جهانی
انش را نتوان فرونشاند و چون انجا مبدء لطف و قهر
هر دو هست نزد او یکسانست اگر تو آن کنی که سزاوار لطف
شوی بهر لطف با تو عمل کند یا آن کنی که سزاوار قهر
شوی چه قضای او متوجه انفاذ لطف و قهر هر دو هست
پس کار با تو افتاده اگر آن کنی که سزاوار لطف شوی
بهر لطف با تو عمل کند ما یفعل الله بعذابکم ان شکرتم
وامنتم وکان الله شاکرا علیما واگر آن کنی که سزاوار عنف
شوی او را از آنچه باک که قوت او را مقاومت با
عاجز نیست و کو فتنا که نمیشود واگر چه شود نیست
باتکه تو چیزی کنی که سزاوار عنف شوی برای آنست
که رحمت او غالبست بر غضب او وبرای نظر در حال

نه آنکه گمان بری که بر هیچ طاعت تو بی معصیت نزد
او از آنست که مباشرت تعظیم و انتقام مترتب بر وی
مستقلی است در حق او و از این جهت جنب طاعت نزد او
از جهت یا از آن جهت که طاعت مطیع او را زیادتی علو
و کبریائی است که در معصیت او را نقصی
او بذات خود قائم است و بهیچ روی بهیچ چیز و هیچ کس
مشابهت ندارد و از هیچ کس بهیچ وجه کم نقصی و زیادتی
باو نرسد و نتواند رسید خواهد که بعضی گناه کنند
امانه برای نفس گناه بر آنچه گناه متضمن او ظهور
مقتضی عفو و انتقام و خواهد که طاعت کنند نه برای نفس
طاعت که طاعت پسندیده و برگزیده اوست پس توان گفت
که معصیت می خواهد اما نه برای آنکه معصیت را دوست

میدارد

می دارد و پسندیده اوست بلکه برای تضمن او
چیزی را که آن چیز دوست داشته و پسندیده اوست
که آن ظهور سلطان عفو و انتقام است و طاعت را می خواهد
برای آنکه طاعت را دوست میدارد و پسندیده اوست
لنفس الطاعة و اگر چه از آن حیثیت که متضمن ظهور
لطف و احسان نیز دوست میدارد اما مخصوص در آن
جهت تا نیست بجای این و از این تقریر ظاهر شد
حقیقت آن سخن که گویند خیر و شر همه بخواست او است اما
خیر برضای اوست و شر نه برضای بنگوید درین
تقریر تامل کنند تا بحقیقت آن سخن برسند که
از مردمان تعقل این چنان که چه باید نکرده اند و نحو را
والله یهدی من یشاء الی صراط مستقیم والسلام علی ولی

و رحمة الله علی سایر الاخوان الالصیین بسم الله
الرحمن الرحیم من عبد الله قطب بن محیی الی الاخوان الالصیین
النائیین کثرهم الله و بارک علیهم اجمعین اما بعد
شروط خروج از زمره خاسرین بنص کلام رب العالمین
سه است ایمان و عمل صالح و تواصی بحق و صبر پس بحکم این
که شخص در خود ایمان آورد و عمل شایسته کند کافی
نیست تا آن زمان که غمخواری دیگر برادران مؤمن کند
و ایشانرا نیز بر آنها که خود بر آنست از ایمان و عمل صالح
دلالت نکند که اگر ایشانرا اهمال کند و ایشانرا بر طریق
مستقیم راه نمونی ننماید او خود سالم ماند برای آنکه بنی
آدم همه بهم باز بسته اند همچون اعضا جسد واحد
و اثر از بعضی ببعضی بالضروره واصل میشود اگر
عضوی

عضوی درد ناک باشد مزاج سایر اعضا بدان سبب
متغیر گردد و از اعتدال بیرون رود و از پیغمبر صلی الله
علیه و آله در این باب منقولست که مثل المداهن فی حدود الله
والواقع فیها مثل قوم استهموا سفینة فصار بعضهم
فی اسفلها وصار بعضهم فی اعلاها فتأذوا به فاخذ
فأسا فجعل ینقر فی اصل السفینة فاتوه فقالوا له ما لک
قال تأذیتم بی ولابد لی من الماء فان اخذوا علی یدیه
انجوه ونجوا انفسهم وان ترکوه اهلکوه واهلکوا انفسهم
یعنی مثل کسی که مسامحه کند در امر حدود خدای
تعالی و مرتکب معصیت را از آن منع نکند و مثل
مرتکب معصیت مثل جماعت است که در کشتی نشینند
بعضی را جا در طبقه زیرین کشتی باشد و بعضی را جای

در طبقه بالایین گذارند و ایشان را در دین تفاوت
نادری باشد انکس که در طبقه زیرین است انجا طرد
و تبعید برداده و بر اهل طبقه بالایین و در رنج
کشیدن خواهد که سوراخ کند برای انکه اب خود از انجا
برداشته و بر اهل طبقه بالایین نباید بس گذشت که
موجب تضرر ایشان است اگر اهل طبقه بالایین او را
باز نگذارند که چنین کند خود زنده مانند و او زنده
ماند و اگر باز گذارند تا کشتی سوراخ کند اب بر اید که کشتی
پر اب کرده و اعلی و اسفل همه غرق شوند اکنون در مقام
تطبیق مثل اهل طبقه بالایین اهل علم اند و اهل طبقه
زیرین اهل جهل اند و انکه احتیاج طبقه زیرین باب
ثابت است دانش است که چگونه دل بدانست اگر اهل

علم

علم را هم اهل جهل شوند بتعلم بمقتضی فاسئلوا اهل
الذکر ان کنتم لا تعلمون اگر چه در دین تفاوت و نادری
اهل علم باشد که وقت خود بگفت و شنید با ایشان
صرف نباید کرد و تعلیم و ارشاد ایشان و تعدیل
و تقویم زیغ ایشان علما و جهلا اما این است بحال
فریقین اگر اهل علم برای تن اسانی خود اهل جهل را
بخود باز گذارند تا از هر جا که خود ندانند بیشها کنند
و اراء و عقاید بهوی و ظن خود مقرر دارند و میل
کار خود بران نهند و تسکین عطش قلب خود بان
کنند زود باشد که اراء باطله و عقاید زایغه و
روشهای نا مستقیم در ایشان انتشار یابد و کار
جهان خراب گردد انگاه اهل جهل با ایشان هلاک شوند

ظاهرات واهل علم نیز هلاک شوند و سبب یکی
آنکه چون جهل غالب شود و عالم فرو گیرد عالم را
از علم خود بکراهند و جاهل سازد هم چون رود خانه
که چون سیلی شود پیل را بلغزاند دویم آنکه عالم
بعلم خود کار نتواند کرد و کمال علم در مجموع علم و عمل است
و رونق و نمو علم بعمل است کار او خام و ابتر بماند و بغایت
خوار شد هم چون درود گری که میخ و چوب نیابد و هرگز
در وی نشان و تختی نتوان شد که از او تا آنکس که درود
گری نداند فرقی باشد پس وظیفه اخوان الصفا آن که
دعوت تجدید معالم دین و احیاء سنن سالفین دادند
انست که دوستان از تواصی بحق و صبر نمانده اند بان مقدار
که توانند و صحایف تعلیم و تعلم منشور دارند و مجالس

اجتماع

اجتماع اخوان را از مذاکره علم نافع و موعظه حسنه
خالی نگذارند بشرط محافظت بر طریقه سلف کرام
اجتناب از جدال و مراء و محافظت آب رو و وقار توده
و یوم الخمیس و یوم الاثنین را مزید اختصاص است چه این
در سنن السلف الصالحین اکثر بوده است و دوم یکی از
اخوان متصدی اقامت شعار تعلیم شود و یکی بر تعیین
متصدی اقامت سنت تعلم و باقیان برای استماع
حاضر شوند رجاء الانتفاع بیتا پسندیده باشد
و موجب نزول رحمت باشد بر اهل ارض و کفاره جرائم
تقصیر دیگران باشد کما قال امیر المؤمنین علی ابن ابی طالب
لولا الذین لهم ورد یقومونا و آخرون لهم سرد
و یصومونا لدکدکت ارضکم من تحتکم سحراً لانکم

فومرسیٔ ما اطعمونا وکان بلو بید کرد و در قیام منحصر است
در قیام للصلوة ایستادگی بخش علم و موعظه صالحه
اجل و افضل عبادات اما اهل روزگار برای جمع اخلد
بینات آمدند از موضع و موضوع خود بگردانیده اند و خشیت
و وقار از آن برده اند و تعلیم و تعلم را امری ساختند
اند جهت دام رزق که جماعه در میدان ایشان ایستادگی
نمایند و سعر که بر آن گیرند و وعظ را از قبیل قصه خوانی
میل انگیز ساخته اند این جماعت راه زنان راه خدا
و قطاع طریق هدایت اند مثلهم کمثل الحمار یحمل اسفارا
برای امثال ایشان نازل شده عجب آخوان الصین
وفقهم الله تعالی لاحیاء السنن السالفین بطمس این
بدعت و احیاء آنچه سنت ایشان است نمایند

درویش

درویش تعلیم و تعلم با میثاق اوراند که هم درس باشد
و هم وعظ چنانچه طریقه ماچنین است رحمهم الله
محفوف بوقار و سکینه و انقباض و حلم و رزانت
بعید از هوی و نفسانیت و غضب و ترک ادب
و اگر چنین کنند از افضل طاعات و عبادات باشد
باید که چون این مجلس کثیر الخیر انتظام یابد اخوان
در حضور در آن تقصیر ننمایند و بجدگی
هیچ از آن تخلف نکنند برای آنکه معلوم نیست
که کلمه که خدای عز و جل بجانب شخص یابد متعلق ساخته
کدام است و در کدام وقت خواهد شنید از مسلمة بن
عبدالملک منقول است که گفت بامداد بجانب
عمر بن عبدالعزیز درفتم در آمدم و دیدم که بعد از فجر

تنها در اینجا بود که این کی آمد و طبق خرما از انجا
بیرون آورد گفت ای مسلم اگر این بخوری و ابی بر سر آن
بیاشامی او را بس باشد گفتم نمیدانم پس پاره بیشتر
از آن بیرون آورد گفت این چه گفتم بلی این کافی باشد
کمتر ازین نیز چنانچه اگر این بخورد تا باک ندارد
هیچ طعام دیگر بدو چشید گفت پس این چه ادعی بعد از
دود یعنی ادعی که کیفیت خرما و ابی او را کفایت باشد برای
چه در طلب دنیا که مفضی است با استحقاق دخول نار
در دوزخ و بجا العنت نباشد مسلم گفت هیچ وعظ
در من چنان کارگر نیامد که این سخن غرض که آدمی
داند که کدام سخن در وی در خواهد گرفت مسلم بسیار
مواعظ عمر عبد العزیز و غیر او شنیده بود اما یکی در او
نگرفت

نگرفته بود که این یکی در وی یکی از ابنا ثروت بر وعظ
بگذشت سخن او در وی اثر کرد و ترک دنیا بگرفت
بنهاد و در ریاضت مشغول شد یکی از اولیا حق شد شاید
که او بسیار موعظه و حکمت شنیده باشد اما انجا او نبود
او درین کلمه بیشتر بود با عبد الله مبارک گفتند تا
کی تو در طلب حدیث و علم گفت نمیدانم شاید که آن
سخن که دستکاری من در آنست هنوز نشنیده باشم
و عالم و غیر عالم همه را باید که در مجلس وعظ و علم
حاضر شوند عمر عبد العزیز با وجود علم و جلالت شان
بعد از نماز در مجلس واعظ عامه نشستی و دست بدعا
برداشتی غیر عالم برای تعلیم نشیند و عالم برای تذکر
و ادب وقتی که اخوان این اجتماع در آن کنند بعد از

ادای فرایض بپیشتر تا بلاحق انکه اول دو وقت
اشتغال بمهمات شاید که بحضور دل نتوانند نشست
و اذکارها باز مانند و بعد از پسین چون مخصوص نیست
بشام که وقت احیاء تا دو وقت اکر دران وقت مشغول
شوند از پسین تا خفتن حلالا لاتصال اشتغال بکی
لازم نماید فرجه و منظمه ماند و نشاید باشد
اکر چه ایشان مولانا شمس الدین محمد و امیر فرید الدین
عبد السلم متصدی تعلیم و تعلم شوند و دیگران
استماع نمایند بشنید بحث نماید اکر مقرر تفسیر قاضی باشد
نیکو باشد و باید که مخلوط با احادیث و حکایات صالحین
کنند و مقرون به تحقیقات و تدقیقات علمیه چنانچه
مرکب باشد از وعظ و درس و نشاید اهل علم از اخوان
مطالعه

مطالعه فرمایند و سخنی که بخاطرشان افتد القا کنند
بچند شرط اول انکه چند کس بیکبار سخن نگویند
بعضی که سخن گویند دیگران گوش کنند و تا سخن
یکی تمام نشود یکی دیگر سخن نگوید دویم انکه سخن
بوقار گویند و تا سخن از پیش نرود از پیش نروند
بعد از ان کرد د که مزید دو جه نماید و بتکرار
و اصرار باز گردد دیر کنند سیم انکه غضب بخود راه
ندهند و لین العریکه باشند و چون ظاهر شود
که حق بطرف دیگریست فی الحال اعتراف کنند و باک ندارند
یسهل الله علی اخواننا الملکات الفاضلة و الخصال
الجمیلة الکاملة وجعلهم من الکاملین و کتبهم فی
عباده المخلصین الصالحین والحمد لله رب العالمین

بسم الله الرحمن الرحیم من عبد الله قطب بن محیی الی
اولیائی فی الله جمع الله تعالی و تبارک شملهم اما بعد
چون داد ندا دواند بود نخواست که صحبتش از
تذکره خالی باشد اگر چه اندک باشد برای قلیل الحکمت
کثیرات هر انکس که بان منتفع و برخوردار می شود
حاصل التذکره آنکه خدای عز و جل امور عظیمه را تاخیر
فرموده و امور جزئیه را فرا پیش داشته و ای برادر
انروز که امور عظیمه ظاهر شود وای بر او که چه گویند
طاقت خواهد اوردن از عارف محقق فضیل بن
عیاض منقولست که گفت رشک برانان می برم
که افریده نگشته اند نه برین غیر ایشان حق ملامت نکرده و پس
نه احوال ایشان امثال اهوال محشر می باید که بنگر که اهوال
محشر

محشر چگونه چنین ها باشد که عارف محقق سنائی
انشاد آن چنین ترسانست ابو معرهان خدا عز و جل جند
چه رسد بحال دیگران در تفسیر و تری کل امة جاثیه
گفته اند جهنم یزفر زفرة لا یبقی احد الا جثا لرکبتیه
حتی ابراهیم الخلیل یقول نفسی نفسی لا اسالک الیوم الا نفسی
و از کعب الاحبار منقولست که والله لو ان لرجل
یومئذ عمل سبعین نبیا لاستقل عمله من شدة ما
یری والله لو دلی من غسلین دلو واحد فی مطلع
الشمس لغلت منها جماجم قوم فی مغربها والله لتزفرن
جهنم زفرة لا یبقی ملک مقرب ولا عزیز الا خر جاثیا
علی رکبتیه و یقول رب نفسی نفسی و حتی نبینا و ابراهیم
و اسحق ایحاجنا اخوان قل هو نبأ عظیم انتم عنه

معرضون عمّ یتساءلون عن النبأ العظیم الذی هم فیه

مختلفون ان هؤلاء یحبون العاجلة ویذرون وراءهم

یوما ثقیلا ثقلت فی السموات والارض لا یاتیکم الا بغتة

ایشانرا هم شرح عظمت و جلالت و سطوت آن روز آمستین

ادمی کرد و چنگال اهوال ان فتد و چیزها بیند که هرگز

ندیده باشد که چگونه حیران زده ایم و دست و پا گم کرده

یوم یکون الناس کالفراش المبثوث وتکون الجبال کالعهن

المنفوش ادمی هر چند دیده بان گستاخ شد و در راه

ان بشناخت با ان زیاده از دست بخود و بی سر کرد است

تحمل شود چنان اهوال که هرگز ندیده و نشنیده و در خاطر

وضمیر بسر نیامده کرد و بدا لهم من الله ما لم یکونوا یحتسبون

چون بغتة با و فرود اید با ان سطوت و بطش که کوه ...

ازان